

اهداء:

* به آنها که نسبت به قرآن عشق می ورزند.

* به آنها که می خواهند از این چشمه زلال آب حیات بیشتر بنوشند.

* و به آنها که می خواهند از قرآن بیشتر بدانند و بیشتر بفهمند.

باهمکاری دانشمندان محترم و حجج اسلام آقایان:

محمّد رضا آشتیانی

مرحوم محمّد جعفر امامی

عبدالرسول حسینی

مرحوم محمّد اسدی

حسین طوسی

سیّد شمس الدّین روحانی

مرحوم محمّد محمّدی

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۳

فصل اول: اهمّیت بحث‌های اخلاقی / ۱۵

اشاره.....	۱۵
اهمّیت اخلاق در روایات اسلامی.....	۲۰
نکته‌ها.....	۲۱
۱. تعریف علم اخلاق.....	۲۱
۲. رابطه اخلاق و فلسفه.....	۲۳
۳. رابطه اخلاق و عرفان.....	۲۴
۴. رابطه «علم» و «اخلاق».....	۲۵
۵. آیا اخلاق قابل تغییر است؟.....	۲۸
آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است.....	۳۱
دلائل طرفداران عدم تغییر اخلاق.....	۳۴
پاسخ.....	۳۵
تاریخچه علم اخلاق.....	۳۶

فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسان‌ها / ۴۱

حیات طیّبه چیست؟.....	۵۱
رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی.....	۵۴

فصل سوم: مکتب‌های اخلاقی / ۵۷

۱. اخلاق در مکتب خداپرستان..... ۵۹
۲. اخلاق مادّی‌گری..... ۵۹
۳. اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی..... ۶۰
۴. اخلاق در مکتب غیرگرایان!..... ۶۰
۵. اخلاق از دیدگاه وجدان‌گرایان..... ۶۰
- نکته‌ها..... ۲۱
۱. اخلاق و نسیب..... ۶۲
- اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می‌کند..... ۶۳
۲. تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»..... ۶۷
- تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی..... ۷۰
۳. اخلاق فردی و اجتماعی..... ۷۱

فصل چهارم: پشتوانه‌های اخلاق / ۷۵

۱. پشتوانه سودجویی..... ۷۵
۲. پشتوانه عقلی..... ۷۷
۳. پشتوانه شخصیت..... ۷۸
۴. پشتوانه الهی..... ۷۹
- نکته..... ۸۶

فصل پنجم: اخلاق و آزادی / ۸۷

- اعتقاد به جبر و مسائل ضدّ اخلاقی..... ۹۰

فصل ششم: اصول مسائل اخلاقی / ۹۵

- نقد و بررسی..... ۹۷

بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن	۹۹
اصول اخلاق اسلامی در روایات	۱۰۲

فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر / ۱۱۳

فصل هشتم: از کجا شروع کنیم / ۱۱۷

سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی	۱۱۷
دیدگاه اول: تهذیب نفس نوعی جهاد است	۱۱۷
دیدگاه دوم: دیدگاه طبّ روحانی	۱۲۰
دیدگاه سوم: دیدگاه سیر و سلوک	۱۲۴

فصل نهم: روش‌های مختلف ارباب سیر و سلوک / ۱۲۷

۱. سیر و سلوک منسوب به «بحرالعلوم»	۱۲۷
چگونگی سیر و سلوک در این روش	۱۲۹
۲. روش مرحوم ملکی تبریزی	۱۳۲
۳. روش دیگر	۱۳۴
خلاصه و جمع‌بندی مکتبهای سیر و سلوک	۱۳۶

فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است / ۱۳۹

نقش واعظ درون	۱۴۱
---------------------	-----

فصل یازدهم: آمادگی‌های لازم برای پرورش فضائل اخلاقی / ۱۴۳

۱. پاک بودن محیط	۱۴۳
۲. نقش معاشران و دوستان	۱۴۹
نقش معاشران در روایات اسلامی	۱۵۴
تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی	۱۵۶

۳. تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق ۱۵۸
- رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی ۱۶۵
۴. تأثیر علم و آگاهی در تربیت ۱۶۸
- جهل سرچشمه فساد و انحراف ۱۷۰
- جهل سبب بی بندوباری جنسی ۱۷۰
- جهل یکی از عوامل حسادت ۱۷۰
- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت ۱۷۰
- رابطه جهل و بهانه جویی ۱۷۱
- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل ۱۷۱
- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد ۱۷۱
- دوزخیان جاهلانند! ۱۷۲
- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد ۱۷۲
- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد ۱۷۳
- رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی ۱۷۴
۵. تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل ۱۷۸
- تفسیر و جمع بندی ۱۸۰
- رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی ۱۸۵
۶. رابطه عمل و اخلاق ۱۸۷
- چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی ۱۹۷
۷. رابطه «اخلاق» و «تغذیه» ۲۰۰
- رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی ۲۰۳
- صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی ۲۰۸

فصل دوازدهم: گام های عملی به سوی تهذیب اخلاق / ۲۱۱

- گام اول: توبه ۲۱۱
۱. حقیقت توبه ۲۱۳

۲۱۴	۲. وجوب توبه.....
۲۱۷	۳. عمومیت توبه.....
۲۲۲	۴. ارکان توبه.....
۲۲۸	۵. قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟.....
۲۳۱	۶. تبعیض در توبه.....
۲۳۲	۷. دوام توبه.....
۲۳۵	۸. مراتب توبه.....
۲۳۷	۹. آثار و برکات توبه.....
۲۴۰	گام دوم: مشارطه.....
۲۴۳	گام سوم: مراقبه.....
۲۴۷	گام چهارم: محاسبه.....
۲۵۴	گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن).....

* * *

۲۶۰	نیت و اخلاص نیت.....
۲۶۳	اخلاص.....
۲۶۷	اخلاص در روایات اسلامی.....
۲۶۹	حقیقت اخلاص.....
۲۷۱	موانع اخلاص.....
۲۷۴	آثار اخلاص.....

* * *

۲۷۴	ریاکاری.....
۲۸۰	ریا در روایات اسلامی.....
۲۸۳	فلسفه تحریم ریا.....
۲۸۳	نشانه های ریاکاران.....
۲۸۷	طریق درمان ریا.....

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟ ۲۸۹

تفاوت ریا و سمعه؟ ۲۹۰

* * *

سکوت و اصلاح زبان ۲۹۲

سکوت در آیات قرآن مجید ۲۹۲

سکوت در روایات اسلامی ۲۹۵

رفع یک اشتباه ۲۹۷

* * *

اصلاح زبان ۳۰۰

رابطه زبان با فکر و اخلاق ۳۰۶

* * *

آفات اللسان (خطرات زبان) ۳۰۹

اصول کلی برای دفع خطرات زبان ۳۱۱

۱. توجه جدی به خطرات زبان! ۳۱۱

۲. سکوت ۳۱۳

۳. حفظ زبان (نخست اندیشه کردن سپس گفتار) ۳۱۴

* * *

خودشناسی و خداشناسی ۳۱۵

۱. رابطه خود شناسی و تهذیب نفس ۳۱۶

۲. خود شناسی در روایات اسلامی ۳۱۸

۳. خود شناسی وسیله خداشناسی است ۳۲۰

تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ ۳۲۲

موانع خودشناسی ۳۲۵

* * *

عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد ۳۲۸

تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی ۳۳۵

* * *

یاد خدا و پرورش روح ۳۳۹

ذکر خدا چگونه است؟ ۳۴۵

حقیقت ذکر چیست؟ ۳۵۲

مراتب ذکر ۳۵۴

موانع ذکر ۳۵۵

فصل سیزدهم: اسوه‌ها و الگوها / ۳۵۹

توّلّی و تبرّی در روایات اسلامی ۳۶۹

داستان موسی و خضر ۳۷۶

فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس / ۳۸۱

سخنی از علامه شهید مطهری ۳۸۷

سوء استفاده‌ها ۳۸۸

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا:

۱. از یک سو عوامل و انگیزه‌های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفاصد اخلاقی هزینه‌ها و زحمتهای لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

۲. از سوی دیگر، با توجه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می‌گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می‌گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت وسائل کشتار جمعی، و مفاصد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتدلی که از ماهواره‌ها در سراسر دنیا منتشر می‌شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هرگونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می‌گیرد، مفاصد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می‌رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاصد اخلاقی نیز در آمده است.

اگر در گذشته تولید مواد مخدر در یک نقطه، یک روستا و حداکثر شهرهای مجاور را آلوده می‌کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می‌شود.

۳. از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه‌های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده‌ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیرانسانی و غیراخلاقی نیز به مراتب گسترده‌تر از سابق شده است به گونه‌ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می‌دهد از طرق مرموزتر و پیچیده‌تر و گاه ساده‌تر و آسانتر به مقصود خود برسند.

در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می‌رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه‌هایی در انتظار است.

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته‌اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی‌اش برساند اخلاق شمرده‌اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.

* * *

خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که مملو است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی‌شود.

گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می‌دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اول پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می‌کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم.

بحمدالله این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلد تهیه شد که مجلد اول در کلیات مسائل اخلاقی بحث می‌کند و اکنون در دسترس شماست ولی می‌توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می‌کند که بحمدالله قسمت عمده آن آماده برای چاپ است.

امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حل مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم‌المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکر صاحب‌نظران تکمیل گردد.

والحمد لله رب العالمین

ربیع الاول ۱۴۱۹ - تیرماه ۱۳۷۷



اهمیت بحثهای اخلاقی

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می‌دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و نه دنیای آنها سامان می‌یابد؛ همان‌گونه که گفته‌اند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است!
اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می‌کند، و به آتش می‌کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادی جنگ به پا می‌کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می‌پاشد، و بی‌گناهان را به خاک و خون می‌کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمدّن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می‌شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می‌شنویم؛ در آیات زیر دقت کنید:

۱. ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

- وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾
 ۲. ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (جمعه / ۲)
 ۳. ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مِمَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره / ۱۵۱)
 ۴. ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره / ۱۲۹)
 ۵. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس / ۹ و ۱۰)
 ۶. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ (اعلی / ۱۴ و ۱۵)
 ۷. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ (لقمان / ۱۲)

ترجمه:

۱. او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!
۲. خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.
۳. همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد.
۴. پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!
۵. هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد - و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!

۶. به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد - و (آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

۷. ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور!

* * *

چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می‌کند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام ﷺ تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می‌توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدمه‌ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می‌دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هر چند در عمل «تعلیم» مقدم بر آن می‌باشد. و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیه اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدمه‌ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اول و آیه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می‌نگرد. (دقت کنید)

این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می‌شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالابردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می‌تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصب کورکورانه» که سد راه پیشرفتهای علمی است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می‌افکند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می‌ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقت است:

در اولین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه‌های خداوند ذکر شده، و نقطه مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد. در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربی اخلاقی و معلم کتاب و حکمت است به عنوان منتی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمیتی اخلاق است.

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می شمرد، می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام ﷺ است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است.^۱

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهم الهی، دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد.

* * *

این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و ناامید گشته است!»؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى».

این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمیتی که قرآن مجید برای پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.

* * *

۱. در جمله «وَيُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به شما اموری تعلیم می دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید! دقت کنید که سخن از تعلیم علوم به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است!

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جایی می رسد و نه نماز روحانیتی به بار می آورد.

* * *

و بالاخره در آخرین آیه، از معلم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می کند و می گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد!»؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ».

با توجه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سورة لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»!

باید توجه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسئله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است. آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفسد و پدیده های ناهنجار می شمردند.

۱ کنون به روایات اسلامی بازمی گردیم و اهمیت این مسئله را در روایات جستجو می کنیم.

اهمیت اخلاق در روایات اسلامی

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است با اهمیت فوق العاده‌ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند حدیث پر معنای زیر را از نظر می‌گذرانیم:

۱. در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مَنْ تَنَاهَا بِهَا عَنْ تَكْمِيلِ فَضَائِلِ اخْلَاقِي مَبْعُوثٌ شَدَاه»^۱.

و در تعبیر دیگری: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ» آمده است.^۲

و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا» آمده است.^۳

تعبیر به «انما» که به اصطلاح برای حصر است نشان می‌دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می‌شود.

۲. در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ كُنَّا لَا نَزْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ؛ إِنْ مَا أَمِيدَ وَ إِيْمَانِي بِهِ بَهْشْتِ وَ تَرَسَ وَ وَحْشَتِي مِنْ دُوزْخٍ، وَ أَنْتَظَرُ ثَوَابَ وَ عِقَابِي نَمِي دَاشْتِيم، شَایِستَه بُوْدَ بِه سِرَاقِ فَضَائِلِ اخْلَاقِي بِرُویْم، چَرا کِه آنْها رَاهنمای نجات و پیروزی و موقفت هستند»^۴.

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی‌یابد! (در این باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت)

۳. در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛

۱. کنز العمال، حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳، صفحه ۱۶).

۲. همان مدرک، حدیث ۵۲۱۸.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۵.

۴. مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۳. (چاپ قدیم).

خداوند سبحان فضائل اخلاقی را وسیلهٔ ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده، همین بس که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد»^۱.
 به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلّم اخلاق و مربّی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست!
 بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه‌ای میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می‌سازد.

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می‌کردند، و خود الگوی زنده و اسوهٔ حسنه‌ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه‌های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:
 «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ «تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!»^۲.

نکته‌ها:

۱. تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قُفْل) و «خُلُق». (بر وزن افق) می‌باشد، به گفتهٔ «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می‌گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت: «اخلاق مجموعهٔ صفات روحی و باطنی انسان است» و به گفتهٔ بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلیقات درونی انسان ناشی می‌شود، نیز اخلاق گفته می‌شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری).
 «اخلاق» را از طریق آثارش نیز می‌توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از

۱. تنبیه الخواطر، صفحه ۳۶۲.

۲. سورة قلم / آیه ۴.

انسان سر می زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند. اینجاست که «ابن مسکویه» در کتاب «تَهْذِيبُ الْاَخْلَاقِ وَ تَطْهِيْرُ الْاَعْرَاقِ»، می گوید: «خُلُقُ هِمَانِ حَالَتِ نَفْسَانِي اَسْتَكْهَ اِنْسَانًا رَا بَهْ اِنْجَامَ كَارِهَائِي دَعْوَتِ مِي كُنْدُ بِي اَن كِه نِيَاز بَه تَفَكَّر وَ اَنْدِيْشَه دَاشْتَه بَاشَد».^۱

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می گوید: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می شود».^۲

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می شود، و آنها که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می گویند.

و نیز از همین جا می توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه ها و آثار آن سخن می گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد».

البته همانطور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می دهد به او می گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می کند می گویند: این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علّت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می شود.

بعضی از غریبها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به

۱. تهذیب الاخلاق، صفحه ۵۱.

۲. حقائق، صفحه ۵۴.

نام «ژکس» می‌خوانیم که می‌گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد».^۱

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می‌گویند: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطهٔ مراعات آن می‌تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است».^۲

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمیت خاصی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!

۲. رابطهٔ اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل، تمام علوم می‌تواند در این مفهوم کلی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت، در اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همهٔ آنها بحث می‌کرد، و فیلسوف کسی بود که در رشته‌های مختلف علمی آگاهی داشت. در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می‌کردند:

الف) اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان، می‌شود.

ب) اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ یعنی، افعال انسان.

بخش اول را حکمت نظری می‌نامیدند، و آن را به سه شاخه تقسیم می‌کردند.

۱. فلسفه اولی یا حکمت الهی که دربارهٔ احکام کلی وجود و موجود و مبدأ و معاد

صحبت می‌کرد.

۲. طبیعیات که آن هم رشته‌های فراوانی داشت.

۳. ریاضیات که آن هم شاخه‌های متعددی را در بر می‌گرفت.

۱. فلسفه اخلاق، صفحه ۹.

۲. الاخلاق النظرية، صفحه ۱۰.

اما قسمتی که مربوط به افعال انسان است، آن را حکمت عملی می دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می شد.

۱. اخلاق و افعالی که مایه سعادت یا بدبختی انسان می شود و همچنین ریشه های آن در درون نفس آدمی.

۲. تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می گنجد.

۳. سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می گوید. و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدن» قرار می دادند.

بنابراین «علم اخلاق» شاخه ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است. ولی امروز که علوم شاخه های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان معنی حکمت نظری و آن هم شاخه اول آن، یعنی امور کلی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می شود. (دقت کنید) در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اولی را با ارزشتر می دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست. درباره رابطه «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبت های دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

۳. رابطه اخلاق و عرفان

اما در مورد رابطه «اخلاق» و «عرفان» و اخلاق و «سیر و سلوک الی الله» نیز می توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آنچنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد.

بدیهی است علم اخلاق چون می تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند؛ یکی از پایه های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود. و اما «سیر و سلوک الی الله» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه الله» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می کند، حجابها را کنار می زند، و راه را برای وصول به حق هموار می سازد؛ و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی.

۴. رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدم می دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه»؛ و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است.

یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی شک در تربیت و پرورش او مؤثر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها سرچشمه می گیرد. به همین دلیل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سطح فرهنگ بالا برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیباییها، و بسیاری از مفاصد اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجه داشت این مسأله کلیت ندارد.

و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط، فیلسوف یونانی، که معتقد بود علم و حکمت سرچشمه اخلاق حمیده است، و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است، عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش

علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می شود.

آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدی و شر نمی رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شر، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می آیند، کالاهای گزیده تر می برند!»

ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلی انکار کرد و نه می توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند، حتی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم.

در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است.

اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اول را ترجیح می دهد و گاه دوم را.

از اینجا روشن می شود، آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته اند.

از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلاً، می فرماید: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ

رَّحِيمٌ»؛ «هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است».

(انعام/۵۴)

شبهه همین معنی در سوره نساء، آیه ۱۷ و سوره نحل، آیه ۱۱۹ نیز آمده است. بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه‌ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حق روی می آورد. در جلد اول از دوره اول پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده‌ایم که از آنها استفاده می‌شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوء ظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است!^۱

از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می‌گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می‌پیمایند؛ مثلاً، درباره آل فرعون می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُمْ وَاسْتَقْبَلَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾؛ «آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند».

(نمل/۱۴)

و درباره گروهی از اهل کتاب می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ «آنها بر خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند».

(آل عمران/۷۵)

شبهه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است. علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدّعی ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیات روزمره نیز این واقعیت را نشان می‌دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می‌تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می‌شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می‌دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیتها منطبق تر است. (دقت کنید)

۱. پیام قرآن، دوره اول، جلد ۱، ص ۸۶-۹۸.

۵. آیا اخلاق قابل تغییر است؟

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه‌های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی‌معنی خواهد بود.

بنابراین، وجود آنهمه برنامه‌های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیاء و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه‌های تربیتی در تمام جهان بشریت، و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی، بهترین دلیل بر این است که قابلیت تغییر اخلاق، و روشهای اخلاقی، نه تنها از سوی تمام پیامبران که از سوی همه عقلای جهان پذیرفته شده است. اما با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده‌اند!

بعضی می‌گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی‌شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اول باز می‌گردند!

آنها برای خود دلائلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی‌شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست. جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکر بوده‌اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده‌اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد).

نمونه‌ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می‌خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است	تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است
شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟	ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس!
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس!

* * *

برسیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ
آهنی را که موریا نه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ!

* * *

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد
سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد!
خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد!

* * *

دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده‌اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت‌زا از بین می‌رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اول باز می‌گردد!

این طرز فکر و این گونه استدلال‌ات همه مایه تأسف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران «قابلیت تغییر» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می‌گویند:

۱. ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حد «مقتضی» است نه «علت تامه»، یعنی می‌تواند زمینه‌ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره‌ای از بیماریها متولد می‌شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می‌توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البینه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می‌شوند و بعکس، افراد قوی البینه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد. افزون‌براین، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاییده از آن! می‌دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی بودند،

انسان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده‌اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی یک حیوان و ویژگیهای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی‌توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟

هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنها است تربیت می‌کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می‌دهند.

۲. از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می‌شود زیرا گاه عوامل بیرونی آنقدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلی دگرگون می‌سازد، و حتی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می‌رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریخ، انسانهای بسیاری را نشان می‌دهد که بر اثر تربیت بکلی خلق و خوی خود را تغییر دادند، و به اصطلاح یکصد و هشتاد درجه چرخش کردند، افرادی که یک روز مثلاً در صف دزدان قهار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدل گشتند.

توجه به طرز به وجود آمدن یک ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می‌دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می‌گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می‌کند، تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قویتر می‌سازد، و کم کم کیفیتی به نام «عادت» حاصل می‌شود، و هرگاه عادت استمرار یابد به صورت «ملکه» در می‌آید.

بنابراین، همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می‌گردد، از همین طریق قابل زوال است؛ البته، اثر تلقین، تفکر، تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه‌های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی‌توان نادیده گرفت.

* * *

در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است، و بعضی غیر قابل تغییر، آن صفاتی که طبیعی و فطری است، قابل تغییر نمی‌باشد،

ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است.^۱ این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است، زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری، بین صفات فرع، بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است، در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می تواند ادعا کند که صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی تواند آنقدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است

آنچه را در بالا گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود، هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومین علیهم السلام به دست آمده مراجعه کنیم مسأله از این هم روشتر است؛ زیرا:

۱. نفس مسأله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلی مأموریتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند، محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی در تمام افراد بشر است.

آیاتی مانند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه / ۲) و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از مأموریت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضلال مبین» و گمراهی آشکار بودند.

۲. تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان «يَا بَنِي آدَمَ» و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»، و «يَا عِبَادِي» می باشد و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذيله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود.

۱. محقق نراقی در جامع السعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السعادات جلد ۱، ص ۲۴).

۲. آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بر دارد.

ممکن است گفته شود: این آیات غالباً مشتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه‌های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است.

ولی نباید فراموش کرد که «اخلاق» و «عمل» لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علت و معلولند، و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می‌شود.

۳. اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می‌آورد؛ زیرا مفهومش این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است، پس در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتب می‌شود.^۱

۴. آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می‌کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می‌دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است».

تعبیر به «دستیها» از ماده «دَسَّ» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شیء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می‌شود: «دَسَّ الحنطة بالتراب»؛ گندم را با خاک مخلوط کرده، این تعبیر نشان می‌دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می‌کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است.

در آیه ۳۴ سوره فصلت می‌خوانیم: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ «بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است!».

این آیه بخوبی نشان می‌دهد که عداوت و دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ

۱. به اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود.

و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر:

۱. حدیث معروف *إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*^۱، دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است.

۲. روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کند، مانند: حدیث نبوی: *«لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَخْتِاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ»*؛ اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافعی دارد، یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند!^۲، نشانه دیگر است.

۳. در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: *«الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ»*؛ اخلاق خوب، نیمی از دین است.^۳

۴. و در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: *«الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، وَبِمَقْتَضَى الرَّحْمَةِ - الْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ»*؛ اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.^۴

و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد. ۵. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: *«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ وَشَرَفِ الْمَنَازِلِ وَإِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ»*؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت ضعیف باشد!^۵

در این حدیث اولاً مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقت کنید)

۱. سفینه البحار، (مادّة خلق).

۲. بحار الانوار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹.

۳. همان مدرک، ج ۷۱، ص ۳۸۵.

۴. غرر الحکم، ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱.

۵. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۹۳.

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین علیهم السلام زیاد دیده می شود^۱ و همه آنها نشان می دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود.

۶. در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبدالله» فرمود: «إِنَّكَ امْرُؤٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خُلُقَكَ فَأَحْسِنْ خُلُقَكَ؛ خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن!»^۲

کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پُر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد.^۳

این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که تشویق به فضائل اخلاقی می کند پایان می دهیم، فرمود: «الْكَرَمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ؛ ارزش و کیفیت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب و دوری از اخلاق پست است!»^۴

دلائل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلائل بالا بعضی به روایاتی تمسک جسته اند که در نظر بدوی از آنها چنین بر می آید که اخلاق قابل تغییر نیست، از جمله:

۱. در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «الْأَنَاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ؛ مردم همچون معدنهای طلا و نقره اند، بهترین آنها در زمان جاهلیت بهترین آنها در اسلامند».

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَنْ

۱. مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیچجده روایت در این زمینه نقل کرده است.

۲. سفینه البحار، ماده خلق.

۳. به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمة و جلد اول سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرمایید.

۴. غرر الحکم.

مَكَانِهِ فَصَدَّ قُوَّهُ، وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَدِّ قُوَّهُ؛ فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَيَّ مَا جَبَلَ عَلَيْهِ؛^۱ هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده، تصدیق کنید، اما اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می‌گردد!.^۱

پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلائل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد، چندان مشکل نیست.

زیرا این نکته قابل قبول است که روحیات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره، ولی اینها دلیل بر این نمی‌شود که این روحیات قابل تغییر نباشند؛ و به تعبیر دیگر، این گونه صفات روحی در حد مقتضی است نه علت تامه، لذا با تجربه دیده‌ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلی عوض می‌شوند.

اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکند، بعضی خوبند و بعضی خوبتر، (همانند نقره و طلا)، بنابر این، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علت تامه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ وگرنه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می‌دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده‌اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند.

همچنین مخالف تجربیات روزمره ما است که بسیاری از افراد فاسد را می‌بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می‌کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می‌مانند.

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحیات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سنجیه

۱. جامع السعاده، جلد اول، صفحه ۲۴.

نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مربی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند!

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال خود را توجیه کنند، به این گونه منطقیها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند!

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

۶. تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می دهیم:

بی شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم علیه السلام پیامبر خدا بود، نه تنها فرزندان او را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت.

سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانها است پرداختند، تا نوبت به حضرت مسیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد، و همه پیروان و علاقه مندان او، وی را به عنوان معلم بزرگ اخلاق می شناسند.

اما بزرگترین معلم اخلاق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که با شعار «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَأَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ «اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است!»^۱.

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلّم اخلاق از قدیم الایام شمرده می شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان.

به هر حال بعد از پیامبر اسلام ﷺ امامان معصوم علیّه به گواهی روایات اخلاقی گسترده‌ای که از آنان نقل شده، بزرگترین معلّمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسته‌ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلّمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند. زندگانی پیشوایان معصوم علیّه و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضائل آنها می باشد.

اما این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانهای «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام» نوشته آیت الله صدر، به گوشه‌ای از آن اشاره شده است.

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند:

الف) می گوید اولین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی علیّه بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیّه) بعد از بازگشت از صفین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالیتین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است^۱

این نامه را (علاوه بر مرحوم سیّد رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند.

بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید:

«لَوْ كَانَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَا يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ بِالذَّهَبِ لَكَانَتْ هَذِهِ؛ اگر از کلمات پندآموز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است!»

ب) نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست، کتابی به نام صفة المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است).

۱. رساله حقوق امام سجّاد علیّه و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند.

ج) نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده اند، از آن جمله:

«سلمان فارسی» است که از علی علیه السلام درباره اش نقل شده که فرمود: «سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ مِثْلُ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ عِلْمَ عِلْمِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ، بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ، وَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است - دانش اولین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است».^۱

۲. «ابوذر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتم آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد.

۳. «عمار یاسر» است که سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد، فرمود: «أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ، أَيْنَ عَمَّارٌ... ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَاطَالَ الْبُكَاءُ، ثُمَّ قَالَ: أُوّهْ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْقُرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ؛ کجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می داشتند، کجاست عمار یاسر!... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند!»^۲

۴. «نوف بکالی» که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است.

۵. «محمد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیرمؤمنان علی علیه السلام می گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاص علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۶. «جارود بن مُنذر» که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیت مقام والائی دارد.
۷. «حَدِيقَةُ بن منصور» که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بود و درباره او گفته شده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد».
۸. «عثمان بن سعید عَمَری» که از وکلای چهارگانه معروف ولی عصر حضرت مهدی ارواحنا فدا می باشد، و از نواده های عمّار یاسر بود، بعضی درباره او گفته اند: «لَيْسَ لَهُ ثَانٍ فِي الْمَعَارِفِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْفِقْهِ وَالْأَحْكَامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!».
- و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد.
- ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می توان نام برد:
۱. در قرن سوم کتاب «الْمَانِعَاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ» را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می توان نام برد.
۲. در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را داریم که نوشته علی بن احمد کوفی است.
۳. کتاب «طهارة النفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مسکویه متوفای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حد کتاب بالا نیست.
۴. کتاب «تنبيه الخاطر و نزهة الناظر» که به عنوان مجموعه ورام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «وَرَام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است.
۵. در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است.

۶. در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دیلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدّین، والآداب الدّینیّه امین الدّین طبرسی، و محبّة البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السّعادات و معراج السّعاده و کتاب اخلاق شبر و کتابهای فراوان دیگر.^۱

مرحوم علامّه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الذّریعه» بیان نموده است.^۲

این نکته نیز حائز اهمّیت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول مهمّی را به علم اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود.

* * *

۱. تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر.

۲. الذّریعه، جلد اوّل.

نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسان‌ها

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می‌نگرند، و یا آنها را مسائل مقدس روحانی و معنوی می‌دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادی و معنوی، و جامعه انسانیّت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می‌تواند جلو فعالیت‌های تخریبی این حیوانات انسان‌نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امنیت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می‌گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد.

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می‌کنیم که هر کدام بر اثر پاره‌ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلی نابود شدند.

چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند.

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد؛ درست است که خانواده‌ها بدون اخلاق سامان نمی‌پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می‌شود که بدتر از آن تصوّر نمی‌شود.

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می‌توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد.

در پاسخ می‌گوییم عمل به مقررات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه‌هایی برای اجرای مقررات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی‌رسد.

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقررات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقررات محسوب می‌شود.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و نمونه‌هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾
(اعراف / ۹۶)

۲. ﴿وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾
(فصلت / ۳۴ و ۳۵)

۳. ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِنْ لَّمْ يَلْمِزْ لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾

(آل عمران / ۱۵۹)

۴. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾
(سبا / ۳۴)

۵. ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾
(قصص / ۷۷ و ۷۸)

۶. ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ

- بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (نوح / ۱۰-۱۲)
۷. «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَرْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ» (مائده / ۶۶)
۸. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أُتِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل / ۹۷)
۹. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه / ۱۲۴)
۱۰. «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال / ۴۶)

ترجمه:

۱. و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.
۲. هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است!
۳. به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد!
۴. و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم!»
۵. و در آنچه خدا به تو داده. سرای آخرت را بطلب، و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد! - (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!» آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرارسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند!

۶. به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است! - تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد! - و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهادهای جاری در اختیارتان قرار دهد!
۷. و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [=قرآن] برپادارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه‌رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند.
۸. هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد. خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.
۹. و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم!
۱۰. ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، که سخن از رابطهٔ برکات زمین و آسمان؛ باتقوا است، با صراحت می‌فرماید: «ایمان و تقوا سبب می‌شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد؛ و به عکس، تکذیب آیات الهی (و بی تقوایی) سبب نزول عذاب می‌گردد»؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فزونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می‌شود.

«برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد؛ بنابراین موجودات بی‌برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می‌شوند.

بسیارند از امت‌هایی که دارای امکانات مادی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی‌شان به کار گرفته می‌شود.

به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می‌گوید که نعمتهای آنها و بال و مایه بدبختی‌شان شد.

مثلاً، در آیه ۸۵ سوره توبه می‌خوانیم: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ «مبادا اموال و اولادشان مایهٔ اعجاب تو گردد، خدا می‌خواهد به وسیلهٔ آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند». آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایهٔ عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت!

به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایهٔ عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است این همان چیزی است که در آیهٔ مورد بحث به آن اشاره شده است.

بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایهٔ تباهی و فساد است!

* * *

در دومین آیه، طریقهٔ بسیار مؤثر و مهمی را برای پایان دادن به کینه‌توزیها و عداوتها، ارائه می‌دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه‌ها روشن می‌سازد، می‌فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند»؛ «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ».

سپس می‌افزاید: این کارکار همه کس نیست، و این بزرگواری وسعهٔ صدر، از هر کس بر نمی‌آید، «تنها کسانی به این مرحله می‌رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می‌شوند، که بهرهٔ عظیمی از ایمان و تقوا دارند!»؛ «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ».

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه‌ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می‌کشد و همه چیز را در کام خود فرو می‌برد و خاکستر می‌کند.

حال اگر با روش بالا (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه‌ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می‌شود و از میان می‌رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می‌دارد، از جنایات می‌کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می‌سازد.

ولی همان گونه که قرآن می‌گوید، این کارکار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد.

بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می‌گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده‌تر می‌شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می‌گردد!

بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد.

* * *

در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می‌گوید و نشان می‌دهد یک مدیر متخلق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفق است، و چگونه دلهای رمیده را در اطراف خود جمع و متحد می‌سازد، اتحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه‌ها است، می‌فرماید:

«از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن چرا که خدا متوکلان را دوست دارد!»، ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾.

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریت و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفقیت جامعه نشان می‌دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی‌شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادی انسانها نیز دارد.

دستورات سه گانه‌ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است، چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می‌گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیت و ارزش وجودی انسانها می‌شود.

* * *

چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می‌دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می‌فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبرانِ انذار کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده‌اید کافریم!»؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ». سپس می‌افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد»؛ «وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ». این خلق و خوی زشت سبب می‌شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند، و صدای حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه‌ها بپاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می‌شود.

عجب این که روحیه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می‌شد که از نظر تفکر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در درگاه الهی بپندارند که اگر ما مقرب درگاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی‌داد! و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می‌کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می‌ریزد، و معیار قرب درگاه الهی را ایمان و عمل صالح می‌داند.

نه تنها مشرکان ثروتمند قریش که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند.

* * *

در پنجمین آیه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می شویم که داستان «قارون» ثروتمند مغرور و خودخواه بنی اسرائیل را بیان می کند.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ابزاری برای سعادت خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنی قرار ده و آن گونه که خدا به تو احسان کرده است به خلق خدا نیکی کن، و راه ظلم و فساد را نپوی که خدا مفسدان را دوست ندارد!»؛ «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».

او با غرور و تکبر مخصوص به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی ام) به دست آورده ام!»؛ «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي».

یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایت، به من داده است؛ و سرانجام همین کبر و غرور او را به وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حق و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و تمام اموالش در کام زمین فرو رفت.

و باز در اینجا مشاهده می کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می تواند چهره اشخاص حتی جامعه ها را دگرگون سازد و از رسیدن به خیر و سعادت و نیکبختی باز دارد.

جالب این که در آیات قبل از آن می خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد!»؛ «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ».

بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و غفلت و بی خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عریده های مستانه و سرکشی و فساد است و همه اینها باز تاب صفات زشتی است که در درون دل لانه گزیده است.

در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح علیه السلام را در پیشگاه خدا می‌خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به تأثیر اعمال آدمی - و خلق و خواهایی که پشتوانه این اعمال است - در زندگی فردی و اجتماعی انسان شده است، می‌فرماید: «بارالها! من به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آمرزنده است - تا بارانهای پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان بگذارد»؛ «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا».

و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می‌شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود.

ممکن است آنچه در بالا آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»؛ «فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است».

همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به مشرکان مکه می‌فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او بازگردید، تا مواهب نیکو در مدت معینی در اختیار شما بگذارد!» «وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمِيعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى».

بی‌شک بخشش «متاع حسن» تا سرآمد معینی، اشاره به مواهب مادی زندگی دنیا است که در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا و تخلق به اخلاق قرار داده شده است.

شک نیست که صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسیختگی رشته وحدت و اتحاد و دوستی و برادری و اعتماد در

میان آنها است و همین امر سبب عقب ماندگی در مسائل عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و سلامت نفوس و رفاه مادی و تکامل معنوی می شود.

* * *

در هفتمین آیه، اشاره به وضع اهل کتاب و طغیان و سرکشی آنها کرده، می فرماید: «اگر اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده است را بر پادارند (و تقوا پیشه کنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، (ولی) گروه اندکی از آنها میانه رو هستند (و از افراط و تفریط بر کنارند) اما اکثریت آنها اعمال بدی دارند!»، ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾.

باز در اینجا رابطه و پیوند نزدیکی را در میان اعمال صالح و تقوا از یکسو، و نزول برکات زمین و آسمان را از سوی دیگر، مشاهده می کنیم؛ این رابطه می تواند هم جنبه روحانی داشته باشد و هم طبیعی، و در حقیقت هر دو آنها است.

آری، فیض الهی محدود نیست! این ما هستیم که باید با تحصیل قابلیت و شایستگی خود را به آن منبع پر فیض متصل سازیم؛ ولی افراط و تفریطها و انحراف از جاذبه اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است! جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه های معنوی و مادی را تحلیل می برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می دهد.

جمله ﴿وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ همه کتب آسمانی حتی قرآن مجید را شامل می شود، چرا که در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والائری نازل شده است.

* * *

در هشتمین آیه، به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیبه (زندگی پاک و پاکیزه) با اعمال صالح (و صفاتی که سرچشمه آن اعمال است) می باشد، می فرماید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به

او حیات پاکیزه می‌بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد!؛
 ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنُفًى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه‌های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می‌کند، لذا می‌گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیبیه خواهد بود.

در این آیه، هیچ اشاره‌ای به این که منظور منحصرأ «حیات طیبیه» در قیامت است وجود ندارد، بلکه بیشتر اشاره به «حیات طیبیه» دنیا یا مفهوم عامی که دنیا و آخرت را شامل بشود، دارد.

حیات طیبیه چیست؟ - در این که منظور از حیات طیبیه (زندگی پاکیزه) در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند، بعضی آن را به معنی روزی حلال، و بعضی به قناعت و رضا به داده الهی، بعضی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی، تفسیر کرده‌اند. و بعضی هرگونه پاکیزگی از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عداوتها، اسارتها و ذلتها و طهارت و پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته‌اند؛ ولی با توجه به جمله ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ﴾ که ناظر به پاداش آخرت است، بیشتر به نظر می‌رسد که «حیات طیبیه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد.

* * *

در نهمین آیه از آیات مورد بحث، اعراض از یاد خدا و حالت غفلت و بی خبری را سرچشمه «معیشة ضنک» (زندگی تنگ و سخت) می‌شمرد و می‌فرماید: «هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم»؛ ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾.

می‌دانیم یاد خدا و توجه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کل فی الکُلّ است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است؛ و او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات الهی نزدیکتر می‌سازد،

و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است، زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می‌کند؛ و بعکس، اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، او را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می‌کند؛ و همان، سبب معیشت ضنک می‌شود و زندگی مرگبار در انتظار او می‌باشد؛ و این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می‌سازد.

جمعی از مفسران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده‌اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است. و به گفته بعضی دیگر از مفسران، افراد بی‌ایمان معمولاً دارای حرص شدید، و عطش مادی پایان‌ناپذیر و بیم از فزونی نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان - علی رغم امکانات گسترده مادی - فرو می‌برد.

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حق و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند. شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد.

* * *

در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع - که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه‌های وحدت و بر باد رفتن قوت و قدرت است - اشاره کرده، می‌فرماید: «نزاع و کشمکش نکنید که سست می‌شوید و قدرت و شوکت شما از میان می‌رود»؛ ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾.

بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خویهای رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی، حرص و کینه و حسد و مانند اینها هر یک از سرچشمه‌های نزاع محسوب می‌شود، و نتیجه آن فشل و سستی و بر باد رفتن عزت و شوکت است. جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به «تَذْهَبَ رِيحُكُمْ» می‌کند.

«ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوّت و غلبه» به کار می‌رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملّتی، کنایه از قوّت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می‌شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوّت و عظمت شما از بین خواهد رفت. یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده.

نویسنده «التّحقیق» می‌گوید: در میان روح و ریح، رابطه‌ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء ماده است، و ریح به معنی جریان در ماده است. در پاره‌ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَقْتَدُونَ». (یوسف / ۹۴)

بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائحه آنها در جهان پخش می‌شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد. و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه‌توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب‌افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می‌شود.

نتیجه

از آیات بالا بخوبی استفاده می‌شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه‌های معنوی و اخروی، تأثیر عمیقی در زندگی مادی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نباید تصوّر کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با آن دارد، و هرگونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان‌پذیر نیست. به تعبیر دیگر، مردمی که می‌خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لااقل باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند.

چراکه انسانها در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند؛ به همین، دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد.

حتی دو نفر نمی توانند برای یک مدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی - که یک نمونه اش در بالا آمد - برخوردار باشند. بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی گردد.

رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی

آنچه در بالا از آیات قرآن مجید در این زمینه استفاده کردیم، در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی انسانها است که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می شود:

۱. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!»^۱

۲. در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ حسن خلق، روزی را زیاد می کند!»^۲

۳. در حدیث دیگری از علی علیه السلام درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است:

«مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ كَثُرَ مُحِبُّوهُ وَأَنْسَتِ النَّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می شوند و مردم به او انس می گیرند»^۳.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

۲. همان مدرک، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

۳. غرر الحکم.

۴. باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق علیه السلام این معنی با صراحت بیشتری آمده، می‌فرماید:

«إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نيكوكارى و حسن اخلاق، خانه‌ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می‌کند!»^۱

شك نیست که عمران و آبادی در سایه اتحاد و صمیمیت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می‌آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهم عمران و آبادی خواهد بود.

طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می‌آید.

۵. در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب پیوند محبت و دوستی را محکم می‌کند»^۲. و نیز در احادیث متعددی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله:

۶. در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاقَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می‌شود!»^۳.

۷. و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدِيقُ وَالرَّفِيقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می‌شوند و او را رها می‌کنند»^۴.

۸. باز از همان حضرت آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكْدُ الْعَيْشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می‌شود»^۵.

۹. از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «مَنْ أَدْوَمُ النَّاسِ عَمَّا؟ چه کسی غم و اندوهش از

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۵.

۲. همان مدرک، ج ۷۴، ص ۱۴۸.

۳. غررالحکم.

۴ و ۵. غررالحکم.

همه بیشتر است؟» قال ﷺ: «أَسْوَأُهُمْ خُلُقًا! فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!».^۱

۱۰. و بالاخره در حدیثی می‌خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می‌کرد: «إِيَّاكَ وَالضَّجَرَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ فَلَا يَسْتَقِيمُ عَلَى هَذِهِ الْخُصَالِ صَاحِبٌ؛ از بی‌حوصلگی و سوء خلق و کم صبری پرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی‌ماند!».^۲

* * *

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۸ (چاپ قدیم).

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۹.



مکتبهای اخلاقی

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است که بسیاری از آنها انحرافی است و به ضد اخلاق منتهی می شود، و شناخت آنها در پرتو هدایت های قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می گوید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾
(انعام/ ۱۵۳)

آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمی از عقائد و برنامه های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می گوید: «به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید!».

* * *

مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از «جهان بینی» و دیدگاههای کلی درباره جهان آفرینش سرچشمه می گیرد و این دو، یک واحد کاملاً به هم پیوسته و منسجم است.

آنها که «جهان بینی» را از «ایدئولوژی» (و «هستها» را از «بایدها») جدا می سازند و می گویند رابطه ای بین این دویست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی

سرچشمه می‌گیرد در حالی که «بایدها» و «نبایدها» یک سلسله فرمانها و دستورها است، از یک نکته مهم غفلت کرده‌اند، و آن این که: فرمانها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه‌ای با «هستها» داشته باشد، وگرنه امور اعتباری بی‌محتوا و غیر قابل قبولی خواهد بود. در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملاً باز می‌کند: هنگامی که اسلام می‌گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین‌المللی می‌گوید: «مواد مخدر ممنوع است!» اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی‌شک از یک سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیت عینی چنین است که شراب و مواد مخدر تأثیر بسیار مخرب در روح و جسم انسان دارد به گونه‌ای که هیچ بخشی از آن، از شر این مواد ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیت، سبب آن باید یا نباید می‌شود.

این که می‌گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می‌گوئیم «كُلُّمَا حَكَمٌ بِهٖ اَلْعَقْلُ حَكَمٌ بِهٖ الشَّرْعُ؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می‌دهد!» نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیتها و احکام (بایدها و نبایدها) می‌باشد.

و این که در مجالس قانون‌گذاری در جوامع بشری می‌نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده‌ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می‌کنند نیز دقیقاً در همین راستا است.

کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی‌ارتباط با واقعیتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزافه گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی‌تواند باشد و این مسأله سبب می‌شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم.

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می‌شود و منشأ پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است. اکنون با توجه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می‌رویم:

۱. اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می‌گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه‌های معنوی است و پیشرفتهای مادی تا آنجاکه راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می‌سازد نیز هدف معنوی محسوب می‌شود.

تکامل معنوی را می‌شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می‌سازد».

بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می‌سازد و نظام ارزش‌گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

۲. اخلاق مادیگری

می‌دانیم مادیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه ماده می‌نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیت مادی و اقتصادی قائل می‌باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می‌شود». مثلاً این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می‌شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می‌شود!

شاخه‌های دیگر مادیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می‌کنند؛ آنها که اصل را بر لذت و کام گرفتن از لذات مادی نهاده‌اند چیزی به نام اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می‌دانند که راه را برای وصول به لذت هموار سازد.

و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده‌اند و حتی جامعه بشری را تا آن

اندازه محترم می‌شمردند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبه‌های سرمایه داری غرب دیده می‌شود) اخلاق را به اموری تفسیر می‌کنند که آنها را به منافع مادی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می‌کنند!

۳. اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می‌گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ)، در مباحث اخلاقی. اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می‌کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته‌های نفسانی.

۴. اخلاق در مکتب غیرگرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می‌اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می‌کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه‌اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهایی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

۵. اخلاق از دیدگاه وجدان‌گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می‌توان از آنها به «وجدان‌گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می‌دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطق و استدلال آنها را درک می‌کند؛ مثلاً، انسان عدالت را خوب می‌شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می‌داند و خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می‌بیند بی آن‌که نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد.

بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود. طرفداران «حسن و قبح عقلی» گرچه دم از عقل می زنند ولی پیداست که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل اخلاقی می باشد بدون هیچ گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم النفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند.

ولی بسیاری از آنها انکار نمی کنند که وجدان ممکن است درباره بعضی از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می نهد.

نتیجه:

با توجه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملاً روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند».

ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی اثر است؛ بلکه در یک جهان بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیزی که در صلاح جامعه مؤثر باشد در صلاح فرد نیز مؤثر است.

به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می سازد، هم جامعه را. و آنها که تصوّر می کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه

خویشتن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلاً داشتیم و در مناسبت‌های دیگر خواهد آمد.

نکته‌ها

۱. اخلاق و نسبیت

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد؛ یعنی، مثلاً شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره‌ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟

آنها که اخلاق را نسبی می‌دانند دو گروهند:

گروه اول کسانی هستند که نسبیت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیت خواهد بود.

گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است. بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه‌ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه‌ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می‌شود و در جامعه‌ای که غیر مقبول است جزو رذائل اخلاقی است.

این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می‌شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند.

همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان‌بینی‌ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه - آن هم در شکل مادی‌اش - می‌بینند، چاره‌ای جز قبول نسبیت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری دائماً در تغییر و تحوّل است و شکل مادی آن پیوسته دگرگون می‌شود؛ بنابراین، چه جای تعجب که این گروه مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد را افکار عمومی جامعه و قبول و ردّ آن بدانند.

نتیجه چنین تفکری ناگفته پیداست؛ زیرا سبب می شود که اصول اخلاقی به جای این که پیشرو جوامع بشری و اصلاح کننده مفاسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطی گردد.

از نظر این گروه کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در جامعه جاهلیت عرب، یک امر اخلاقی بوده چرا که جامعه آن روز آن را پذیرفته بود، همچنین غارتگری که از افتخارات عرب جاهلی بود و پسران را به خاطر این گرامی می داشتند که وقتی بزرگ شدند سلاح به دست می گیرند و در صفوف غارتگران فعالیت می کنند نیز یک امر اخلاقی محسوب می شود و البته همجنس گرایی در جوامعی که غرق این بدبختیها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقی محسوب می شود!

عواقب مرگبار و خطراتی که این گونه مکتبها برای جوامع بشری به وجود می آورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

ولی در اسلام که معیار اخلاقی و ارزش فضائل و ردائیل از سوی خدا تعیین می شود و ذات پاک او ثابت و لا یتغیر است، ارزشهای اخلاقی ثابت و لا یتغیر خواهد بود و افراد و جوامع انسانی باید از آن الگو بگیرند و تابع آن باشند نه این که اخلاق تابع خواست آنها باشد!

خداپرستان حتی فطرت انسانی و وجدان اخلاقی را اگر آلوده نکرد ثابت می دانند؛ و آن را پرتوی از فروغ ذات پروردگار می شمردند و به همین دلیل اخلاقیات متکی بر وجدان، یا به تعبیر دیگر، حسن و قبح عقلی (منظور عقل عملی است نه عقل نظری) را نیز ثابت می شمردند.

اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می کند

در آیات متعددی از قرآن مجید، خوب و بد یا «خبیث و طیب» را بطور مطلق مطرح کرده و وضع جوامع بشری را در این امر بی اثر می شمرد؛ در آیه ۱۰۰ سوره مائده می خوانیم: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ»؛ «گو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاکها تو را به شگفتی اندازد!».

و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در توصیفی از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ «پیامبر، طیبات را برای آنها حلال و خبائث را حرام می کند». در آیه ۲۴۳ سوره بقره می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»؛ «خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی اکثر مردم شکر او را به جا نمی آورند!».

در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»؛ «و بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی آورند!».

در این آیات ایمان و پاکیزگی و شکر به عنوان یک ارزش محسوب شده هر چند اکثریت مردم با آن مخالف باشند؛ و بی ایمانی و ناپاکی و کفران، یک ضد ارزش به حساب آمده هر چند از سوی اکثریت پذیرفته شود.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز کراراً در خطبه های «نهج البلاغه» بر این معنی تأکید کرده است که پذیرش و عدم پذیرش خو یا عملی از سوی اکثریت هرگز معیار فضیلت و ردیلت و حسن و قبح و ارزش و ضد ارزش نیست.

در یک جا می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيرٌ وَجُوعُهَا طَوِيلٌ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است!»^۱.

و در جای دیگر می فرماید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٌ؛ فَلَيْتَ أَمَرَ الْبَاطِلُ لَقَدِيمًا فَعَلَ، وَلَيْتَ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرَبَّمَا وَلَعَلَّ؛ حق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!»^۲.

اینها همه نسیبت در مسائل اخلاقی را نفی می کند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی شمرد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲. همان مدرک، خطبه ۱۶.

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلی را تشکیل می دهد.

سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتهای آسمانی - بویژه اسلام - نیز نسبت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضد ارزش و عمل غیر اخلاقی می شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبت در اخلاق و حسن و قبح است.

پاسخ

این سؤال مهمی است، ولی پاسخ زنده ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود استثنایها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر. به تعبیر دیگر، در بحث نسبت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می شود که از سوی اکثریت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود. ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضد ارزش است؛ خواه از سوی اکثریت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والائی هستند خواه از سوی جامعه ای پذیرفته شوند یا نه.

این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید وجود پاره ای از استثنائات را که در هر قاعده کلی یافت می شود دلیل بر نسبت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد.

این نکته نیز در خور توجه است که گاه می‌شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می‌گردد و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می‌شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسئله نسبیّت گرفت.

توضیح این که: هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً، شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این موضوع عوض می‌شود، چاقو به دست جراح می‌افتد که برای نجات جان بیمار، شکم او را پاره می‌کند، تا غده خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می‌شکافد تا دریچه و رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می‌شود و دیگر جنایت نیست. و طیب جراح شکافته قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است.

هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می‌شود، دلیل بر نسبیّت بگیرد. نسبیّت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند.

احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، اما ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه ماده‌ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی‌تواند اینها را به حساب نسبیّت بگذارد. نسبیّت آن است که شراب را مثلاً در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیّت شراب ایجاد شود.

در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می‌کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می‌شود؛ نرسیدن در حد اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهوّر و بی‌باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولاً منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است. ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبیّت بگذارند، نزاعی با آنها در مسأله نامگذاری نداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می‌شمیریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیّت چیزی است، و اگر منظور بعضی از طرفداران نسبیّت این

باشد، مشکلی نیست؛ مشکل آن است که شاخص فضیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریت جامعه بدانیم.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که مسأله نسبیت در اخلاق از دیدگاه اسلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسأله نسبیت در مباحث اخلاقی مساوی با نفی اخلاق است، چرا که طبق نظریه نسبیت اخلاقی، هر رذیله‌ای در جامعه فراگیر شود فضیلت است؛ و هر بیماری اخلاقی فراگیر، صحت و سلامت محسوب می‌شود و اخلاق به جای این که وسیله‌ای برای سالم‌سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.

۲. تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد چرا که اعمال ما معمولاً از صفات درونی ما سرچشمه می‌گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می‌دهد که این خوی زشت، همچون جرقه آتشی در جان او شعله‌ور است و او را آرام نمی‌گذارد و همچنین افراد متکبر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است.

به همین دلیل، بعضی از محققان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می‌دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می‌زند، و مثلاً تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آن که ریشه اخلاقی داشته باشد، البته این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به اصلاح ریشه‌های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متکی به ریشه‌های اخلاقی است.

به همین دلیل، بیشترین کوشش‌های انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف

این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد فرد جامعه پرورش دهند و رذائل را به حدّ اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدّد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو. از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می تواند تأثیری در شکل گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می دهد، خواه ناخواه اثری در روح او می گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ تر می کند و تدریجاً تبدیل به عادت می شود، و باز تکرار بیشتر سبب می گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد.

بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می توانند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود.

این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده ای دارد، از جمله:

۱. در آیه ۱۴ سوره «مطففین» بعد از اشاره به صفات زشت گروهی از دوزخیان می فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است».

این تعبیر بخوبی نشان می دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می نشیند، و نور و صفای فطری آن را می گیرد، و درون انسان را تاریک می سازد، و به شکل خود در می آورد.

۲. در آیه ۸۱ سوره بقره می خوانیم: ﴿بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ «آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود!».

منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون روح او چنان مترکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام پند و موعظه و ارشاد معمولاً اثر نخواهد داشت؛ گوئی ماهیت انسان عوض می شود، و صفات اخلاقی و حتی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می گردد.

همان گونه که در آیه ۷ سوره بقره درباره گروهی از کفار لجوج و متعصب می خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است».

روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه‌ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده‌ها در می آید و حواس او را می پوشاند، و از درک حقیقت باز می دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسببی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبب الاسباب است).

در آیه ۱۰ سوره «روم»، از این هم فراتر می رود و می فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می سازد و تباه می کند، چنان که می خوانیم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ «سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند».

این تعبیر نشان می دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هرگاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می کند.

حتی در جای دیگر از قرآن می خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حس تشخیص انسان را نیز عوض می کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می شود؛ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف در این رابطه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ «بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین شما از مردم چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده (و تمام سرمایه‌های الهی خود را از دست داده‌اند) با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند».

۳. در جای دیگر پیدایش صفت نفاق را نتیجه دروغ‌گویی مکرر و خلف وعده الهی می شمرد، می فرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»؛ «عمل آنها نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند مستقر

ساخت، این (پیدایش خوی نفاق ریشه‌دار) به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و کراراً دروغ گفتند».

(توبه / ۷۷)

توجه داشته باشید که «یکذبون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، و بیانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می‌دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راستگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدل شدن این حالت به یک ملکه است.

تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی

این حقیقت که اعمال نیک و بد در روح انسان اثر می‌گذارد، و به آن شکل می‌دهد، و خواهی نیک و بد را مستحکم می‌کند، بازتاب گسترده‌ای در احادیث اسلامی نیز دارد، که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقت فراوان است:

۱. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «كَانَ أَبِي يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لَيُؤَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ؛ پدرم (امام باقر (ع)) می‌فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی‌کند، گناه قلب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تدریجاً در آن اثر می‌کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می‌شود، و بالای آن پایین قرار می‌گیرد»^۱.

البته این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می‌کند.

۲. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

«إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ هنگامی که انسان گناه می‌کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می‌شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می‌شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتر می‌شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید!»^۲.

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الذنوب، حدیث ۱ ص ۲۶۸.

۲. همان مدرک، حدیث ۱۳، ص ۲۷۱.

به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است.^۱

در حدیث معروف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است.^۲

۳. در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می‌خوانیم: «أَرْبَعُ خِصَالٍ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ...؛ چهار عمل است که قلب را می‌میراند: گناه بعد از گناه...»^۳

شبهه همین معنی در تفسیر «الدَّر المنثور» نیز آمده است.^۴ این تعییرات بخوبی نشان می‌دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می‌گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سرزند، هر چه زودتر آن را با آب توبه بشوید، و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید؛ مخصوصاً دستور داده شده است که با احادیث روشنی بخش پیشوایان معصوم علیهم السلام این گونه زنگارها را از دل بزدایند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرَيْنُ كَمَا يَرَيْنُ السَّيْفُ وَجَلَاءُهُ الْحَدِيثُ؛ دلهای آدمیان زنگار می‌گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می‌گیرد و صیقل آن حدیث است».^۵

۳. اخلاق فردی و اجتماعی

مسأله مهم دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می‌رسد این است که: آیا مسائل

۱. بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۳۵۹.

۲. همان مدرک، ص ۳۶۶.

۳. خصال، جلد ۱، ص ۲۵۲.

۴. الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۲۶.

۵. تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، ص ۵۳۱، حدیث ۲۳.

اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می‌گیرد بطوری که اگر یک انسان تنهای تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت؟ یا این که پاره‌ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می‌شود، و از این نظر می‌توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟

در پاسخ این سؤال توجه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می‌آوریم، جلب می‌کنیم:

«بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می‌کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً وجود نمی‌داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می‌زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زندگی می‌کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت!

«زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقط و فقط در اجتماع و برخورد انسان با دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود.

«ولی به عقیده ما در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده‌اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده‌اند می‌تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می‌گردد، ولی ناگفته پیدا است که اخلاق اجتماعی وزن سنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیت

انسان بیشتر بر محور آن دور می‌زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در مورد خود دارد».^۱

شک نیست که این تقسیم دوگانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی‌کاهد هر چند می‌تواند تفاوت اهمیت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خواهی اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی‌رسد؛ و ما همین اشاره کلی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می‌دانیم.

البته نمی‌توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد. (دقت کنید)

* * *

۱. زندگی در پرتو اخلاق، ص ۲۹ تا ۳۱.



پشتوانه‌های اخلاق

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه‌های اخلاقی را می‌توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می‌شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می‌خشکد، و یا گرفتار انواع آفت‌هایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می‌گردد. پشتوانه‌هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده‌اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان‌بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱. پشتوانه سودجویی

گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می‌کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است؛ مثلاً، یک مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه‌کنندگان می‌دهد بی‌کم و کاست با واقعیت تطبیق کند، می‌تواند سرمایه‌های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود.

به همین دلیل، افرادی را می‌بینیم که موضعی عمل می‌کنند؛ یعنی مثلاً در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سروکار دارد نهایت امانت را به

خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسسه خود جلب نماید، و هنگامی که پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدل گردد، چراکه سود خود را ممکن است در خیانت بیندازد.

یا این که مثلاً یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبت، مؤدب و صمیمی به نظر می رسد، تا از این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند اما همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد. این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیش این است که برای اخلاق، هیچ اصلاتی قائل نیست؛ چراکه در همه جا خط سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضد اخلاق.

جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدل به جهنم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدل به هیز می برای روشن نگه داشتن این جهنم سوزان می گردد.

این گونه افراد گرچه در سطح بالاتری فکر می کنند، ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می طلبند براساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی.

این طرز تفکر برای افراد مادیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدل می کند.

تردیدی نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجه قرار گیرد. به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که براساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سواصالت اخلاق را خدشه دار می کند و از سوی دیگر ارزش و عمق آن

می‌کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادی در میان سودجویی و اخلاق دیده می‌شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می‌شود، با اخلاق وداع می‌کند و به سراغ سودجویی می‌رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

۲. پشتوانه عقلی

فلاسفه‌ای که معتقد به حاکمیت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می‌دانند؛ مثلاً، می‌گویند عقل بخوبی درک می‌کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغ‌گویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می‌فرستد و از رذائل باز می‌دارد.

بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می‌دانند، می‌گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می‌باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می‌تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می‌گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می‌گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.

به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می‌رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیت است.

بی‌شک وجود این پشتوانه، یک واقعیت است و می‌تواند در حدّ خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجه به این که - همان گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته‌ایم^۱ - از یک سو وجدان را گاه می‌توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها

۱. به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳-۱۰۶ مراجعه شود.

و زشتیها تدریجاً به آن خو می‌گیرد، و تغییر رنگ می‌دهد، و گاه بکلی حساسیت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می‌شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمیتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی‌توان تنها بر آن تکیه کرد و از همه چیز بی‌نیاز شد، بلکه پشتوانه‌های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضد اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می‌شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

۳. پشتوانه شخصیت

بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می‌کنند که نشانه شخصیت است، و هر انسانی طالب شخصیت می‌باشد؛ هنگامی که شخصیت را در صداقت و امانت می‌بیند به دنبال آنها می‌رود، و هنگامی که ملاحظه می‌کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و با وفا و مهربان شخصیت فوق‌العاده‌ای قائل است طالب این صفات اخلاقی می‌شود. بعکس، هنگامی که می‌بیند افراد بزدل و ترسو، بخیل و ضعیف‌الاراده، خائن و بی‌وفا، افراد بی‌ارزش و فاقد شخصیتند، سعی می‌کند از این رذائل خالی شود. و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است. ولی اگر درست بیندیشیم می‌بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می‌کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیت می‌شمرند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکیها و بازداشتن از بدیها است. ما انکار نمی‌کنیم که وجدان عمومی جامعه می‌تواند الهامبخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضد ارزشهایی در این زمینه باشد.

ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است.

وجدان عمومی جامعه گاه خطا می‌کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضد ارزش، و ضد ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه‌های فراوان آن دیده شده است؛ نه تنها در عصر جاهلیت عرب، کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می‌شد (به خاطر تبلیغات گسترده‌ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و اسارت آنها در جنگها می‌پنداشتند!)؛ بلکه امروز هم در بعضی از جوامع پیشرفته می‌بینیم که با تبلیغات گسترده صاحبان زر و زور، و برای نیل به اهداف نامشروع مادی، وجدان عمومی جامعه را فریب داده‌اند و ضد ارزشهای اخلاقی را ارزش می‌شمرند.

افزون بر این، وجدان آدمی گرچه بارقه رحمت الهی است، و نمونه‌ای از دادگاه عدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می‌باشد ولی با این حال، وجدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشتباه می‌شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.

۴. پشتوانه الهی

درست است که هر یک از پشتوانه‌های گذشته برای سوق دادن به سوی مسائل

۱. در یکی از اشعار شگفت‌آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است

وَدَفَنُهَا يُرَدُّ مِنَ الْمُكْرَمَاتِ	الْمَوْتُ أَخْفَى سِتْرَةً لِلْبَنَاتِ
قَدْ وَضَعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَنَاتِ	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ اشْمُهُ

«مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است - و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می‌شود - آیا نمی‌بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند)».

همان گونه که ملاحظه می‌کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی‌گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می‌کند.

اخلاقی نقشی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شد بعضی از این پشتوانه‌ها خالی از جنبه‌های انحرافی نیست؛ مانند پشتوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می‌کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می‌کند و در پاره‌ای از اوقات از آن جدا می‌شود.

بعضی دیگر از این پشتوانه‌ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احیاناً خطا و اشتباه هست.

تنها انگیزه نیرومند و مؤثر و خالی از خطا و اشتباه و هرگونه کاستی برای مسائل اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می‌گیرد.

در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی‌شود، و وسیله‌ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادی).

در اینجا اصالت با انگیزه‌های معنوی است؛ و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می‌باشد، محور اصلی شمرده می‌شود، و هر انسانی می‌کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید؛ روز به روز به او نزدیکتر و شبیه‌تر شود (هر چند ذات پاکش از هرگونه شبیه و مانند واقعی منزّه است)؛ و در این مسیر که به سوی بی‌نهایت می‌رود، هیچ حدّ و مرزی از کمال را به رسمیت نمی‌شناسد؛ وجود او مملوّ از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می‌شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می‌سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری را طالب است؛ نه در قید منافع مادی است، نه اخلاق را برای شخصیت می‌خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه‌ای برتر و بالاتر از همه اینها دارد.

او معلومات خود را گذشته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می‌گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می‌سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هرگونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی‌دارد.

در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است:

قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می‌شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است.

ایمان را به درخت پر بار و پاکیزه‌ای تشبیه می‌کند که ریشه‌های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرو رفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه‌های شاداب است.

در یک اشاره زیبا می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»؛ «آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است - و در هر زمان میوه‌های خود را به فرمان پروردگار می‌دهد».

بدیهی است درختی که ریشه‌های آن در اعماق قلوب است و شاخه‌هایش از تمام اعضای انسان سر بر آورده و در آسمان زندگی او پر کشیده درختی است پر بار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی‌تواند آن را از ریشه بر کند.^۱

در سوره «العصر» همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می‌بیند، و تنها کسانی را استثنا می‌کند که در درجه اول، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حق دفاع می‌کنند و به صبر و استقامت توصیه می‌نمایند. «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ».

۱. مفسران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این «شجره طیبه» چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده‌اند، گاه گفته‌اند شجره طیبه همان کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده‌اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می‌گردد. و نیز در این که چنین درختی که ریشه‌های آن در اعماق زمین، و شاخه‌های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته‌اند.

ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلاً می‌گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتاب بی‌غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می‌شود متفاوت باشد.

همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره «نور» آمده، می‌فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»؛ «اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی‌شد، ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می‌کند».

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می‌شود، می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»؛ «به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!». (اعلی/ ۱۴ و ۱۵)

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه‌دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

در آیه ۹۳ سوره «مائده» رابطه قوی تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند گناهی در آنچه خورده‌اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخر از آن، و گاه مقدم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیت برای جستجوی آن است.

سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالیتری از تقوا بر وجود او سایه می‌افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می‌شود.

و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می‌شود.

کوتاه سخن این که، قویترین و عالیترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس مسؤولیت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادی است و با چیزی نمی‌توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه‌ای از او جدا نمی‌شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قویترین چهره‌های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حدّ اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء الله مشاهده می‌کنیم.

و نیز به همین دلیل، در جوامع مادی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می‌شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسمیت دارد که در طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می‌بازند!

پدر و مادر که در سنین بالا قدرت سوددهی ندارند بکلی فراموش می‌شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می‌فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند!

فرزندان به محض این که توانایی برکاری پیداکنند، از خانه بیرون فرستاده می‌شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیداکنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند.

همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه‌اند که سود و لذّت مادی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می‌شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها بیاد می‌کند! در مکتبهای مادی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسیر آرمانهای والا، نوعی حرکت انتحاری و بی‌معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می‌گردد، نوعی جنون محسوب می‌شود! عفت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق عالم ماده، دلیل بر ناآگاهی و ساده‌لوحی است.

قدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورها، بهترین نمونه‌هایی هستند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می‌دهند.

برخورد دوگانه و چندگانه با مسائل مربوط به «حقوق بشر» از سوی این قدرتها، بسیار

وحشت انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه‌ای از منافع آنها را به خطر می‌اندازد، بکلی فراموش می‌گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می‌شود.

خطرناک‌ترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست‌داشتنی می‌شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزّه که به دفاع از حقوق بشر بپاخیزند، اما بخشی از منافع مادی آنها را به خطر بیندازند، در نظر آنها به صورت شیطانهای در می‌آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند.

به همین دلیل، در زمان واحد، در یک گوشه‌ای از دنیا، مدافع سرسخت دموکراسی و حاکمیت ملتها هستند، و درست در همان زمان، در گوشه‌ای دیگر مدافع سرسخت بدترین دیکتاتورهایا! همه اینها به خاطر آن است که اصل اساسی برای آنان چیزی جز منافع مادی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد.

نکته دیگری که در اینجا شایان دقت است، این است که سودجویان مادی تنها به زمان و مکان خود می‌نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه‌ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطق آنها این است: هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می‌کند؟

ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره‌مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می‌رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می‌کنند.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا می‌رود، عملش قطع می‌شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می‌کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می‌برند و فرزند صالحی که برای او دعا می‌کند»^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲.

به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می‌شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد.

مرحوم شهید «مطهری» در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می‌کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می‌شمرد، سخنی از «گوستاولوبون» در کتاب معروفش «تمدن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می‌کند که برای تکمیل این بحث مفید است.

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدن غرب آن طور که باید استقبال نمی‌کنند، عللی ذکر می‌کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده‌ایم، سپس می‌افزاید که به نظر می‌رسد ما این را کتمان می‌کنیم که طرز رفتار ظالمانه‌ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته‌اند (عامل مهم دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظلومی که غریبها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده‌اند می‌کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می‌کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکند، چینی‌ها متوجه شدند که دشمن چه بلایی می‌خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی‌ها با شلیک گلوله‌های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال ششصد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می‌شدند!^۱

آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب‌نشینی می‌کند!

۱. فلسفه اخلاق، ص ۲۸۳ (با کمی تلخیص).

نکته

آنچه در بالا درباره پشتمان اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد.

در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» می خوانیم: ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند و نمی اندیشند!».

و در آیه ۲۲ «انفال» می فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقل نمی کنند (نه صدای حق را می شنوند، نه به حق سخن می گویند)!».

و درباره کسانی که نماز را به سخریه می گرفتند، در آیه ۵۸ سوره «مائده» می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ «آنها نماز را به سخریه گرفتند، به خاطر این که تعقل نمی کنند!».

با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.

* * *



اخلاق و آزادی

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می‌کند و این محدودیت به سود یا زیان اوست؟ بحث‌های زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحث‌ها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می‌شود، از جمله:

۱. گاه گفته می‌شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می‌کند مانع پرورش استعدادها است!

۲. و گاه گفته می‌شود: اخلاق غرائز را سرکوب می‌نماید تا سعادت واقعی فرد محقق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی‌کرد!

۳. و گاه می‌گویند: برنامه‌های اخلاقی با فلسفه اصالة اللذة مخالف است و می‌دانیم هدف آفرینش همان «لذت» است که انسان باید به آن برسد!

۴. و گاه در نقطه عکس آن گفته می‌شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه‌های اخلاقی نمی‌رسد!

۵. و بالاخره گاه می‌گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارد!

این سخنان ضد و نقیض، از یک سو نشان می‌دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پستوانه‌های آن بخوبی مورد دقت قرار نگرفته است.

به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسئله آزادی برویم. چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می‌طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟ پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوه‌ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی‌شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می‌باشد.

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلاق است آزادی بی‌قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه‌ریزی؟ این مطلب را با ذکر یکی دو مثال می‌توان توضیح داد:

باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلها و میوه‌ها دامن همت به کمر زده است، بذر افشاندن، نهال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می‌کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه‌های باران استفاده نکند و یا ریشه‌های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر روبه‌رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می‌شود و نه میوه‌ای؛ بنابراین، آزادی ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است.

اما گاه ممکن است این درخت شاخه‌های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می‌گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترحمی شاخه‌های اضافی را که تنها فایده‌اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاشتی که هرگونه می‌خواهد شاخ و برگ بیاورد.

و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می‌بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می‌گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه‌های شیرین گل‌های زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها!

در مورد انسان نیز همینطور است، او دارای استعدادهای فوق‌العاده مهمی است که اگر درست رهبری شود، به بالاترین درجات تکامل مادی و معنوی می‌رسد، او آزاد است از استعدادهای خلّاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند.

آنها که آزادی را به معنی عامی که شامل هرگونه بی‌بندوباری می‌شود تفسیر کرده‌اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده‌اند، آزادی یعنی آزاد بودن در به کارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادی یا معنوی) می‌رساند. در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جاده‌های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومش هرج و مرج در رانندگی و بی‌اعتنایی به تمام مقررات آن نیست.

هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید مقید بودن رانندگان به رعایت این مقررات مانند توقّف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده‌های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیت رانندگان است، همه به چنین سخنی می‌خندند و می‌گویند آزادی باید در چارچوب مقرراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد.

اساساً بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است. جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار موادّ مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می‌کند. آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می‌دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده‌ی رهایی می‌بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می‌فرماید: «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَعِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ؛ تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستاخیز و سبب آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هرگونه هلاکت!»^۱.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

از تحلیل فوق و مثالهای بالا آزادی واقعی از آزادیهای کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارت‌هایی تحت نام آزادی، شناخته می‌شود؛ و جلو سوء استفاده از این مفهوم مقدس را می‌توان گرفت؛ و هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می‌کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد.

همچنین پاسخ کسانی که می‌گویند اخلاق غرائز را سرکوب می‌کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی‌کرد، روشن می‌شود.

غرائز آدمی همچون دانه‌های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می‌شود، بی‌شک اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی‌کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره‌های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند، بلکه عقل و درایت می‌گوید باید سدی در مقابل آن کشید و دریچه‌ها و کانالها و نهرهایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه‌های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدل به سیلابی ویرانگر می‌شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد.

از آنچه در بالا آمد می‌توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می‌کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه غرائز خداداد را سرکوب می‌نماید، بلکه کار اخلاق بهره‌گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با توجه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می‌شود و نیازی به توضیح نیست.

اعتقاد به جبر و مسائل ضد اخلاقی

بی‌شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده‌ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می‌ریزد و از کار می‌افتد.

به همین دلیل، ادیان الهی که عهده‌دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت‌ترین مدافع آزادی بشرند! (دقت کنید)

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملوّ از آیاتی است که آزادی اراده‌ انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می‌کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می‌شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است.^۱

اصولاً امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرّری بر مسأله آزادی اراده‌ انسان است.

و اگر آیاتی در قرآن می‌بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجه به تفسیر صحیح این آیات است. چراکه این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می‌شود که شرح آن در منابعی که قبلاً به آن اشاره شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می‌تواند عامل مؤثّری برای هرگونه بی‌بندوباری اخلاقی بوده باشد، چراکه هر گنهکاری به بهانه‌ این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی‌تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلاّب فساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد، اتفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضدّ اخلاقی معذور می‌دانستند، و می‌گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه‌ خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!».

به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام ﷺ برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده‌ انسان را تثبیت می‌کردند.

۱. به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوار الاصول، جلد اول، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.

به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره‌ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله.

* * *

اما کسانی که اصل و اساس را لذت می‌شمردند و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می‌دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می‌زیسته می‌گویند: «خیر عبارت است از لذت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذائذ جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!»^۱

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذت را منحصر در لذائذ مادی بدانیم و از لذائذ معنوی که به مراتب از لذات مادی روحپرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذت مادی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کامجویی و لذت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذت نقد که رنجی عظیمتر در پی دارد، صرف نظر کرد.

این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدر می‌ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت فرسای فردا است، در جواب می‌گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباش!

ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از اعتیاد است به او حمله‌ور می‌شود، بر منطق گذشته خویش می‌خندد و تأسف می‌خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه‌های اخلاقی در مورد رعایت عفت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی

۱. علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه ۲۴۳.

و فتوت، همه از این قبیل است. جامعه‌ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می‌شود، چه لذتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد!

مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذت شخصی خود می‌طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب‌پذیرند، چراکه هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می‌افتد، دیگران به یاری او می‌شتابند و در چنین جامعه‌ای هیچ‌کس خود را تنها نمی‌بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی‌زند.

این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بعد مادی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذت باشند و از جهنم سوزانی که زائیده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم.

* * *

سرانجام به سراغ سخن کسانی می‌رویم که می‌گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارند!^۱

این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است:

نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادت‌مند شدن در جهان دیگر و رهایی از مجازات‌هایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می‌روند، این هرگز ضد اخلاق نیست، چراکه کامجویی‌های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتري را فدای مواهب بزرگتری نموده است.

آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دوکار پرهیز

۱. به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود.

کند، عملی ضدّ اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکلی تر نکند و سراغ موادّ مخدر نرود، عملش ضدّ اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبّت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضدّ اخلاقی انجام داده؟ کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادی نیز داشته باشد، توجّه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضدّ اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که یک امر غیر اخلاقی است تلقّی شود.

* * *



اصول مسائل اخلاقی در قرآن

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم.

۱. گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می‌شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده‌اند:

۱. حکمت

۲. عفت

۳. شجاعت

۴. عدالت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به پنج اصل رسانده‌اند.

بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می‌توان شمرد؛ او معتقد بود:

«نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ اما دانش چون در مورد ترس و بی‌باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید نترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه درباره تمناهای نفسانی به کار رود «عفت» خوانده می‌شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد

«عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستین اخلاق سقراطی است.^۱

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته‌اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه‌های محکمتری برای آن چیده‌اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه‌ها قرار داده‌اند.

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می‌گویند:

نفس و روح انسان دارای سه قوه است:

۱. قوه «ادراک» و تشخیص حقایق

۲. جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوة» (البته نه شهوت جنسی فقط، بلکه هرگونه خواسته‌ای به معنی وسیع کلمه).

۳. نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب».

سپس اعتدال هر یک از سه قوه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته‌اند که به ترتیب «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» نامیده‌اند.

سپس افزوده‌اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک و تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می‌شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هر یک از قوای سه‌گانه مزبور به تنهایی فضیلتی است که حکمت و عفت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می‌شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می‌شود، انسان، شجاعت که حد اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی‌کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف به کار می‌گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، اما اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف

۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (باکمی تلخیص).

عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید. به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده‌اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می‌گیرد؛ و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است. برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محجة البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود.^۱

نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، ریشه اسلامی مسلمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده‌اند، هر چند در بعضی از روایات مرسله اشاره‌ای به آن دیده می‌شود.

در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می‌خوانیم: «الْفَضَائِلُ أَرْبَعَةٌ أَجْنَسٌ: أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَقَوَامُهَا فِي الْفِكْرَةِ، وَالثَّانِي الْإِعْتَةُ وَقَوَامُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَالثَّالِثُ الْقُوَّةُ وَقَوَامُهَا فِي الْعُزْبِ، وَالرَّابِعُ الْعَدْلُ وَقَوَامُهَا فِي إِعْتِدَالِ قُوَى النَّفْسِ؛ فضائل چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکر می‌باشد، دومی عفت است که اساس آن شهوت است، سومی قوت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیته می‌باشد».^۲

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می‌باشد؛ و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست.

* * *

۱. المحجة البیضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸.

به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می‌شود، جهات زیر است:

۱. پاره‌ای از ملکات اخلاقی را - که به یقین جزء فضائل است - به زحمت می‌توان در این چهار اصل جای داد؛ مثلاً، «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوء ظن» است، اگر بنا باشد در شاخه‌های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی‌توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می‌شود، به این معنی که قرائن ظنی بر صدور گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می‌گیرد.

همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی‌شک از فضائل است؛ در حالی که نه می‌توان آنها را در قوه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسئله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منفعی که در آینده از آنها عاید می‌شود.

و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می‌توان آنها را در آن شاخه‌های چهارگانه قرار داد.

۲. «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده‌اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیتهای می‌کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی‌شود.

اخلاق می‌تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می‌دهد و اخلاق کیفیتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می‌گردد.

۳. اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حد وسط در میان افراط و تفریط است نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، هرچند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می‌کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً، قوه عقلیه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن

تصوّر نمی‌شود؛ و این که «جربزه» را افراط در قوّه عقلیه گرفته‌اند صحیح نیست، زیرا «جربزه» از کثرت فهم و هوش ناشی نمی‌شود، بلکه نوعی کجروی و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت یا مانند آن است.

پیامبر اسلام ﷺ از نظر قدرت عقل و فکر به قدری بالا بود که از ایشان تعبیر به عقل کل می‌شود، آیا این بر خلاف فضیلت است!

درست است که عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهایی می‌شود که افراد بی‌خبر و غافل و ناآگاه از آن آسوده‌اند ولی به هر حال جزء فضائل محسوب می‌شود. همچنین «عدالت» را جزء فضائل اخلاقی شمرده‌اند و افراط و تفریط آن را «ظلم» و انظلام (پذیرش ظلم) می‌دانند در حالی که قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نیست، و از مقوله دیگری محسوب می‌شود.

بنابراین، مسأله حدّ وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریطهای صفات ردیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما هرگز نمی‌توان آن را یک حکم عام شمرده، و آن را به عنوان یک اصل اساسی در بحثهای اخلاقی پذیرفت.

نتیجه: اصول چهارگانه‌ای که قدمات برای اخلاق شمرده‌اند و در واقع تکمیلی است بر آنچه فلاسفه یونان قدیم داشته‌اند، نمی‌تواند به عنوان یک الگوی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است.

بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن

اکنون به بررسی اصول اخلاقی در قرآن باز می‌گردیم. می‌دانیم قرآن مجید به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده که فصول و ابواب و مباحثی به شکل این گونه کتابها داشته باشد، بلکه مجموعه‌ای از وحی آسمانی است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می‌توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در چنین قالبهایی ریخت.

از تقسیم‌هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود این است که اصول اخلاق را

می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد:

۱. مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق
 ۲. مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق
 ۳. مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشان
 ۴. مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت
- مسأله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اول است.
- تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می‌باشد.
- پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشان در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است.
- عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است.
- همه این اصول چهارگانه، شاخه‌هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد.
- البته این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه‌ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملاصدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می‌کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می‌نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده‌اند:
- او می‌گوید سالکان از عرفا و اولیاء الله چهار سفر دارند:
۱. سفر از خلق به سوی حق (السفر من الخلق الى الحق)
 ۲. سفر به حق در حق (السفر بالحق فی الحق)
 ۳. سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السفر من الحق الى الخلق بالحق)
 ۴. سفر به حق در خلق (السفر بالحق فی الخلق)
- ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی الله، راه دیگری را می‌پیماید، هر چند شباهتهایی در پاره‌ای از قسمتها میان آن

و شاخه‌های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد. در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می‌رسد اصول کلی اخلاق در آن ترسیم شده است.

از جمله، مجموعه آیات سورة لقمان است، که از این آیه شروع می‌شود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾؛ «ما به لقمان حکمت بخشیدیم (و به او الهام کردیم) شکر خدا را به جای آور!».

(لقمان / ۱۲)

در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می‌گوید، و می‌دانیم مسأله شکر منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست؛ و به تعبیر دیگر - همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده‌اند - انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است؛ چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می‌کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می‌بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می‌کند، و این آغاز راه برای معرفه الله است.

سپس به سراغ مسأله توحید می‌رود، و با صراحت می‌گوید: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾؛ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرک ظلم عظیمی است!

و در مرحله دیگر، سخن از معاد می‌گوید که دومین پایه مهم معارف دینی است؛ می‌گوید: ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾؛ «پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه‌ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می‌سازد!».

(لقمان / ۱۶)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می‌کند:

۱. مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ ... أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾.

(لقمان / ۱۴)

۲. اهمیت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ﴾.

(لقمان / آیه ۱۷)

۳. امر به معروف و نهی از منکر ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾.

(لقمان / ۱۷)

۴. صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ» (لقمان / ۱۷)
۵. حسن خلق در برابر مردم «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» (لقمان / ۱۸)
۶. تواضع و فروتنی و ترک تکبر در برابر خدا و خلق «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان / ۱۸)
۷. میانه‌روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) «وَافْضِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» (لقمان / ۱۹)

به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که قسمت عمده‌ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه‌روی و دعوت به نیکیها و مبارزه با بدیها می‌شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹)

در آیات سه گانه سورة انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می‌شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمی از اصول اخلاقی را در برگرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتام، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می‌شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک.^۱

اصول اخلاق اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیئه است دیده می‌شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می‌کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته‌اند، از جمله:

۱. در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین

۱. برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید.

می خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعة بن مهران» می گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز، عقل را آفرید... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پویید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضد آن بود به جهل».

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر^۱ عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود:

الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ؛ نیکی وزیر عقل است
وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ؛ و ضد آن بدی است که وزیر جهل است
وَالْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ؛ و ایمان و ضدش کفر
وَالْتَّصَدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُمُودُ؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدش انکار
وَالرَّجَاءُ وَضِدُّهُ الْقُنُوطُ؛ امید و ضدش نومیدی
وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الْجَوْرُ؛ و عدالت و ضدش ستم
وَالرِّضَاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ؛ رضا و خشنودی و ضدش خشم و نارضایی
وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ شکرگزاری و ضدش کفران
وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدش نومیدی (از آنها)
وَالْتَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ توکل و ضدش حرص
وَالرَّأْفَةُ وَضِدُّهُ الْقَسْوَةُ؛ رأفت و ضدش سنگدلی
وَالرَّحْمَةُ وَضِدُّهَا الْعُصْبُ؛ رحمت و ضدش غضب
وَالْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ علم و ضدش جهل
وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْحُمْقُ؛ فهم و ضدش حماقت

۱. توجه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده ۷۸ موضوع است ولی با توجه به این که خیر و شر موضوع مستقلاً در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.

وَالْعِفَّةُ وَضِدُّهُ التَّهْتِكُ؛ عفت و ضدش پرده‌دری
وَالزُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَةُ؛ زهد و ضدش دنیاپرستی
وَالرِّفْقُ وَضِدُّهُ الْخُرْقُ؛ مدارا و ضدش خشونت
وَالرَّهْبَةُ وَضِدُّهُ الْجُرْأَةُ؛ خدا ترسی و ضدش بی‌باکی و جسارت
وَالتَّوَاضُعُ وَضِدُّهُ الْكِبَرُ؛ تواضع و ضدش تکبر
وَالتَّوَدُّةُ وَضِدُّهَا التَّسَرُّعُ؛ متانت و آرامش و ضدش شتابزدگی
وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهَةُ؛ بردباری و ضدش سفاقت و نابردباری
وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ؛ خاموشی و ضدش بیهوده‌گویی
وَالِاسْتِسْلَامُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ؛ تسلیم (در برابر حق) و ضدش استکبار
وَالتَّسْلِيمُ وَضِدُّهُ الشُّكُّ؛ تسلیم (در برابر عقائد الهی) و ضدش شک
وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ؛ صبر و ضدش بی‌تابی
وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْإِثْتِمَامُ؛ گذشت و ضدش انتقام
وَالْغِنَى وَضِدُّهُ الْفَقْرُ؛ بی‌نیازی و ضدش فقر
وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّهْوُ؛ توجه و ضدش غفلت
وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ النِّسْيَانُ؛ حفظ و ضدش فراموشکاری
وَالتَّعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ؛ محبت و پیوند و ضدش قطع رابطه
وَالْقَنُوعُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ قناعت و ضدش حرص
وَالْمُؤَاسَاةُ وَضِدُّهَا الْمَنَعُ؛ مواسات و ضدش منع
وَالْمَوَدَّةُ وَضِدُّهَا الْعَدَاوَةُ؛ دوستی و ضدش عداوت
وَالْوَفَاءُ وَضِدُّهُ الْعَدْرُ؛ وفا و ضدش پیمان شکنی
وَالطَّاعَةُ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ؛ اطاعت و ضدش معصیت
وَالْخُضُوعُ وَضِدُّهُ التَّطَاوُلُ؛ خضوع و ضدش برتری‌جویی
وَالسَّلَامَةُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ سلامت و ضدش بلا
وَالْحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ؛ محبت و ضدش کینه‌توزی
وَالصِّدْقُ وَضِدُّهُ الْكِذْبُ؛ راستی و ضدش دروغ‌گویی

وَالْحَقُّ وَضِدُّهُ الْبَاطِلُ؛ حق و ضدش باطل
وَالْأَمَانَةُ وَضِدُّهَا الْخِيَانَةُ؛ امانت و ضدش خیانت
وَالْإِخْلَاصُ وَضِدُّهُ الشُّوْبُ؛ خلوص و ضدش آلودگی نیت
وَالشَّهَادَةُ وَضِدُّهَا الْبِلَادَةُ؛ شهادت و ضدش خمودی
وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْغَبَاوَةُ؛ فهم و ضدش کودنی
وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدُّهَا الْإِنْكَارُ؛ معرفت و ضدش عدم عرفان
وَالْمُدَارَاةُ وَضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ؛ مدارا و ضدش پرده‌داری
وَسَلَامَةُ الْعَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُمَاكَرَةُ؛ حفظ‌العیب و ضدش توطئه‌گری
وَالْكِثْمَانُ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ؛ کتمان (اسرار مردم) و ضدش افشاگری
وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ؛ نماز و ضدش بی‌نمازی
وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْإِفْطَارُ؛ روزه و ضدش افطار
وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ التُّكُولُ؛ جهاد و ضدش خودداری از جهاد
وَالْحَجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيثَاقِ؛ حج و ضدش پیمان شکنی خدا
وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ التَّمِيمَةُ؛ نگهداری سخنان و ضدش سخن‌چینی
وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ؛ نیکی به پدر و مادر و ضدش مخالفت و آزار
وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرَّيَاءُ؛ حق‌جویی و ضدش ریاکاری
وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ؛ معروف و ضدش منکر
وَالسُّرُورُ وَضِدُّهُ التَّبَرُّجُ؛ پوشیدگی و ضدش نمایش زینت
وَالْتَّقِيَّةُ وَضِدُّهَا الْإِذَاعَةُ؛ تقیه و ضدش افشای اسرار
وَالْإِنْصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ؛ انصاف و ضدش تعصب
وَالْتَّهْيِئَةُ وَضِدُّهَا الْبَغْيُ؛ مصالحه و ضدش کارشکنی
وَالنِّظَافَةُ وَضِدُّهَا الْقَذَرُ؛ نظافت و ضدش کثافت
وَالْحَيَاءُ وَضِدُّهَا الْجُلْعُ؛ حیا و ضدش بی‌حیایی
وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ؛ میانه‌روی و اعتدال و ضدش تجاوز
وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ؛ راحت و ضدش رنج

وَالسُّهُولَةَ وَضِدَّهَا الصُّعُوبَةُ؛ سهولت و ضدش سختگیری
وَالْبَرَكَاتُ وَضِدَّهَا الْمَحَقُّ؛ برکت و ضدش نقصان
وَالْعَافِيَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَاءُ؛ تندرستی و ضدش بیماری
وَالْقَوَامُ وَضِدَّهَا الْمَكَاتِرَةُ؛ اعتدال و ضدش فزون طلبی
وَالْحِكْمَةُ وَضِدَّهَا الْهَوَاءُ؛ حکمت و ضدش هواپرستی
وَالْوَفَارُ وَضِدَّهَا الْخِفَّةُ؛ وقار و ضدش جلفی و سبکی
وَالسَّعَادَةُ وَضِدَّهَا الشَّقَاوَةُ؛ سعادت و ضدش شقاوت
وَالتَّوْبَةُ وَضِدَّهَا الْإِصْرَارُ؛ توبه و ضدش اصرار بر گناه
وَالِاسْتِعْفَارُ وَضِدَّهَا الْإِعْتِرَارُ؛ پوزش طلبیدن و ضدش مغرور بودن
وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدَّهَا التَّهَاقُوتُ؛ جدیت و ضدش سستی
وَالدُّعَاءُ وَضِدَّهَا الْإِسْتِنْكَافُ؛ دعا و ضدش خودداری از دعا
وَالنَّشَاطُ وَضِدَّهَا الْكَسَلُ؛ نشاط و ضدش کسالت
وَالْفَرْحُ وَضِدَّهَا الْحُزْنُ؛ شادی و ضدش غم
وَالْإِلْقَةُ وَضِدَّهَا الْفُرْقَةُ؛ الفت و جوشش با مردم ضدش جدایی طلبی
وَالسَّخَاءُ وَضِدَّهَا الْبُخْلُ؛ سخاوت و ضدش بخل
فَلَا تَجْتَمِعْ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ
إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ
بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَيُنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ
الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ
وَجُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِعِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

سپس امام فرمود: این لشکریان عقل بطور کامل جمع نمی‌شود مگر در پیامبر یا وصی
پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و شایستگی پیدا کرده است، ولی سایر
دوستان ما بعضی دارای بخشی از این لشکریانند و در راه تکمیل آن و طرد لشکر جهل از خود
می‌باشند و در آن هنگام در درجهٔ بالا با انبیاء و اوصیاء قرار می‌گیرند، و این در صورتی ممکن
است که آگاهی کافی نسبت به عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش حاصل شود؛

خداوند ما و شما را برای اطاعتش و کسب رضای او موقّق دارد!^۱
حدیث بالا، حدیث جامعی درباره اصول و فروع اخلاق اسلامی است که بعضی از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و کتاب جدا گانه ای پیرامون آن نوشته اند.

* * *

۲. در حدیثی که در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است می خوانیم که از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ایمان پرسیدند (ذیل حدیث نشان می دهد که منظور از ایمان، ایمان علمی و عملی است که اصول اخلاق را نیز شامل می شود) امام در جواب فرمود: «الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ، عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ ایمان بر چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد».

سپس افزود «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّوَقُّبِ؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار». (شوق به بهشت و پادشاهی الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می کند. بعد افزود: «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبَرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می شود: بینش در هوشیاری و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجه به روش پیشینیان».

سپس می افزاید: «وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار».

و در پایان می فرماید: «وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَتَانِ الْفَاسِقِينَ؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان».

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰-۲۳، حدیث ۱۴.

سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و یک به یک را شرح می دهد.^۱

همان گونه که ملاحظه می شود، امام با دقت بی نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیات این حدیث مقال دیگری را می طلبد.

* * *

۳. در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقُ حَدِيثٍ وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعِقَّةُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلُقٍ؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عقت شکم (پرهیز از حرام) و حسن خلق».^۲

۴. همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لَا تَكْذِبْ؛ دروغ مگو!»^۳

در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشان هم دروغ نگوید و حتی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی الله برکنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می شود.

۱. کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص)؛ شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.

۲. غرر الحکم.

۳. تحف العقول، ص ۲۶۴.

۵. در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می‌شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می‌خوانیم: «سُئِلَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ الْأَخْلَاقِ فَقَالَ الصَّبْرُ وَالسَّمَاةُ؛ از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است».^۱ در حدیث دیگری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده، فرمود: «أَكْرَمُ الْأَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَأَعَمُّهَا نَفْعُ الْعَدْلِ؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است».^۲ در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «أَشْرَفُ الْخَلَائِقِ التَّوَاضُّعُ وَالْحِلْمُ وَلَيْنُ الْجَانِبِ؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف‌پذیری و مدارا است».^۳

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ فَقَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةَ، وَسَمَاحٌ بِلَا طَلَبٍ مُكَافَاةٍ، وَتَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا؛ کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است».^۴

* * *

۶. باز در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ؛ اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد».

سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۸.

۲ و ۳. غرر الحکم.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

به این ترتیب، سرچشمهٔ بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایهٔ قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

۷. این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ پایان می دهیم، امام صادق علیہ السلام می گوید:

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتُّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرَّاحَةِ وَحُبُّ النِّسَاءِ؛ نخستین چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب و راحت طلبی و زنان!»^۲

از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالاً روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می شود عدد خاص و معینی نمی توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه های بسیار متنوع

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.

٢. بحار الانوار، ج ٤٩، ص ١٠٥، ح ٣.

و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.

* * *



پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست.

این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اول یعنی پیوند ریشه ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیتش را درهم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبر و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می گیرد.

بعکس، علو طبع همان گونه که جلو طمع را می گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملق و چاپلوسی نیز مبارزه می کند.

در مورد نتایج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می شود، یک دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیالاید؛ و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اول را بپوشاند؛ و بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبت و دوستی

و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود.

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِذَا كَانَ فِي الرَّجُلِ خَلَّةٌ رَائِعَةٌ فَاَنْتَظِرُ أَحْوَاتَهَا؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی ببینی، در انتظار بقیه صفات نیک او، باش!»^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ خِصَالِ الْمَكَارِمِ بَعْضُهَا مُقَيَّدٌ بِبَعْضٍ؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیدند». و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صِدْقُ الْحَدِيثِ وَصِدْقُ النَّاسِ وَإِعْطَاءُ السَّائِلِ وَالْمُكَافَأَةُ بِالصَّنَائِعِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَصَلَةُ الرَّحِمِ وَالتَّوَدُّدُ إِلَى الْجَارِ وَالصَّاحِبِ وَقَرَى الصَّيْفِ وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همه آنها حیاء قرار گرفته است»^۲.

در واقع حیا که روح آن تنفر از گناه و زشتیها است می تواند سرچشمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد.

در حدیث سومی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً وَجَعَلَ مِفْتَاحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است»^۳. اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود.

شبیبه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكَذِبُ؛ تمام زشتیها و بدیها در اطاقی قرار داده شده (که در آن بسته است) و کلید آن دروغ است»^۴.

۱. بحار الانوار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵.

۳. همان مدرک، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳.

۴. همان مدرک.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:
 در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله!
 من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَأَيُّتِهِنَّ
 شِئْتَ تَرَكْتُهَا لَكَ؛ هر یک از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده
 ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک کند.)
 پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دَعِ الْكُذْبَ؛ دروغ را رها کن!».

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی
 عَفَّتْ برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال
 کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او
 شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد).

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به
 خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت:

«قَدْ أَخَذْتُ عَلَى السَّبِيلِ كُلَّهُ فَقَدْ تَرَكْتُهِنَّ أَجْمَعُ؛ شما تمام راهها را بر من بستی، به
 همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!»^۱.

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت
 نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خواها باید از اموری که
 پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خواهی دیگر که با آن
 مرتبط است کمک گرفت.

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶ ص ۳۵۷.



از کجا شروع کنیم؟

تا کنون کلیاتی را درباره علم اخلاق و نتایج و آثار و انگیزه‌ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته‌ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطلاعات و آگاهیهای کلی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی به مسائل عینی بپردازیم، و از کلیات وارد جزئیات شویم.

ولی در اینجا نیز لازم است توقف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی‌برنامگی و بی‌نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجه شود:

۱. سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی.
۲. آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟
۳. نقش واعظ درون و واعظ برون.
۴. اموری که می‌تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، زیارات، اندرزهای مداوم، و تلقین.
۵. پاک بودن محیط.

سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اول، دیدگاهی است که می‌گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.

این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است آنجا که می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قَالَ النَّفْسُ: جِهَادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بردوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس».^۱

در بحارالانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنَّتَيْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است».^۲

بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز به جهاد اکبر تفسیر شده است، یا از این نظر که ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و یا از این نظر که مفهوم عامی دارد که هر دو بخش از جهاد را شامل می شود.

در تفسیر قمی در ذیل آیه ۶ سوره عنکبوت: «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ «کسی که جهاد کند برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است». می خوانیم: وَمَنْ جَاهَدَ... قَالَ نَفْسُهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَالْمَعَاصِي؛ یعنی، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است».^۳ این تفسیر از آنجا سرچشمه می گیرد که در این آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می کند، و این بیشتر در جهاد با نفس است، بویژه این که در آیه قبل از آن سخن از لقاء الله است «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ...» و می دانیم لقاء الله و شهود الهی و رسیدن به قرب او هدف اصلی جهاد با نفس می باشد.

در آخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ «آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است».

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اول، جهاد النفس).

۲. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

۳. تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله «لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است؛ و یا مفهوم عامی دارد که هر دو جهاد را شامل می‌شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ «در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است».

غالب مفسران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می‌شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده‌اند، چنان که مرحوم علامه طبرسی در مجمع‌البیان از اکثر مفسران نقل می‌کند که منظور از حق جهاد، اخلاص نیت و انجام اعمال طاعات برای خداست.^۱

مرحوم علامه مجلسی نیز این آیه را در زمرة آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحارالانوار آورده است.^۲

در حدیث معروف ابوذر نیز آمده است که می‌گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟» عرض کردم کدام جهاد برتر است؟.

فرمود: «أَنْ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند».^۳

در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می‌کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش، این دو لشکر دائماً در حال پیکارند و پیشرفت انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می‌شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

۱. مجمع‌البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷.

۲. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳.

۳. میزان‌الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱.

دیدگاه دوم، دیدگاه طبّ روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پر تلاش و فعال پیدا کند.

شایان توجه این که در دوازده آیه قرآن مجید^۱ از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه ۱۰ سورة بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»؛ «در دل‌های آنها نوعی بیماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید». در آیه ۳۲ سورة احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرفی می کند که در کمین زنان با عفتند؛ خطاب به همسران پیامبر ﷺ می فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ «به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند».

و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است.

در یک تعبیر پرمعنای دیگر، دل‌هایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

«وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ «در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن! - آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد! - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید».

(شعراء / ۸۷-۸۹)

سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین علیهم السلام که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی برکنار باشد).

۱. بقره / ۱۰؛ مائده / ۵۲؛ انفال / ۴۹؛ توبه / ۱۲۵؛ حج / ۵۳؛ نور / ۵۰؛ احزاب / ۱۲ و ۳۲ و ۶۰؛ محمد / ۲۰ و ۲۹؛ مدثر / ۳۱.

قرآن مجید در جای دیگر می‌گوید: ابراهیم (که در آیات بالا تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه ۸۳ و ۸۴ صافات می‌خوانیم:

﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾؛ «از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد».

آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.

* * *

در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه‌ای از آن است:

۱. امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می‌فرماید: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمَى وَأَذَانٍ صُمٍّ وَالسِّنَّةِ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ او طبیبی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می‌پردازد، مرهمهایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطرار و سوزاندن محل زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دل‌های کور و نابینا، و گوش‌های کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره‌گیرد؛ با داروهای خویش در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است!»^۱.

۲. در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است:

در یک مورد می‌خوانیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ؟ قلب سلیم چیست؟» فرمود:

«دِينٌ بِلَا شَكٍّ وَهَوًى، وَعَمَلٌ بِلَا سُمْعَةٍ وَرِيَاءٍ؛ منظور دینی است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن نیابد».^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جدید).

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ؛ هیچ علمی مانند جستجوی سلامت نیست، و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی‌باشد!»^۱

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَخُلُقًا قَوِيمًا؛ هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، به او قلب سلیم و اخلاق معتدل و شایسته می‌دهد».^۲

۳. در روایات متعددی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است.
در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ بهره‌زید از جرّ و بحثها و خصومتها که این دو دل‌های برادران دینی را بیمار می‌سازد، نفاق و تفرقه بر آنها می‌روید».^۳

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:
«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَظِيئَتِهِ؛ چیزی بیش از گناه، قلب را فاسد نمی‌کند».^۴
۴. در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَلَا وَمِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگاه باشید فقر یکی از بلاها است، و از آن بدتر، بیماری تن است. و از آن سخت‌تر بیماری قلب است».^۵

۵. در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که در آن حسد به عنوان یک بیماری مستمر در طول تاریخ بشریت، معرفی شده است؛ فرمود: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأَمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِخَالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ خَالِقُ الدِّينِ، وَيُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكُفَّ الْإِنْسَانُ يَدَهُ وَيَحْزَنَ لِسَانَهُ وَلَا يَكُونَ دَاغَمَزٍ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ؛ مرضی که امت‌های پیشین به آن گرفتار شده‌اند به سوی شمار روی آورده است و آن بیماری حسد است که موی بدن را نمی‌ریزد (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می‌شود) ولی دین را

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

۲. غرر الحکم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران).

۳. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹.

۴. همان مدرک، صفحه ۳۱۲.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸.

می‌ریزد و از بین می‌برد، و راه نجات از آن و درمان آن این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه‌های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند!»^۱

۶. در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلاً، در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می‌فرماید:

«فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است».

این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می‌شود.

* * *

خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه‌های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرفی می‌کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش. و بر این اساس، همان گونه که در طب جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طب روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد، محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفساد اخلاقی در وجود انسان کمک می‌کند، ضرورت دارد.

در طب جسمانی گاه نیاز به جراحی می‌افتد و طبیب جراح با چاقوی جراحی به درمان بیمار می‌پردازد، در طب روحانی نیز چنین مواردی پیش‌بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره‌ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جراحی است.

در طب جسمانی دو مرحله مشخص ترسیم شده، طب پیشگیری و طب درمانی که معمولاً از اولی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می‌کنند، در طب روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلمان اخلاق از یک سو برای

۱. میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۶۳۰

درمان آلودگان برنامه‌ریزی می‌کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمان. تعبیرهایی که در خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام ﷺ وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوع درمانها در طب اخلاقی همانند طب جسمانی است.

در طب جسمانی، یک رشته دستورهای کلی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می‌باشد؛ در طب روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلی درمانند؛ و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستورهای ویژه‌ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاءالله و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی‌نهایت است پیش می‌روند.

در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی موانع و طریق مقابله با رهنمان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است.

این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه‌های صعب‌العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه سلامت از آنها گذشت، و یکی رابعه از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد.

گرچه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی الله و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه‌ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛ یا حداقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است.

به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می‌شود. از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ «صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می‌گویند ما

از آن خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم».

در این آیه از یک سو انسان خود را ملک خدا می‌داند و از سوی دیگر خود مسافری می‌شود که به سوی او در حرکت است.

در سورهٔ علق می‌خوانیم: ﴿إِنِّ إِلَی رَّبِّكَ الرَّجْعِیُّ﴾؛ «به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست».

در سورهٔ انشقاق آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَی رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِیْهِ﴾؛ «ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می‌روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد».

در سورهٔ رعد آمده است: ﴿رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾؛ «خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می‌دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید».^۱ متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاء الله است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی الله و عارفان الهی می‌باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند.

درست است که این آیات و آیات رجوع الی الله از یک نظر جنبهٔ عمومی دارد و همگان را شامل می‌شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت‌گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء الله با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه‌هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می‌روند و بعد از تولد نیز آن را همچنان ادامه می‌دهند اما بعضی از این نطفه‌ها در همان مراحل اولیهٔ جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می‌ایستند و ساقط می‌شود یا بعد از تولد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می‌افتد و سقوط می‌کند.

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولاً به غذا و طعام مسافر گفته می شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمی دارد و شامل هرگونه ذخیره سازی می شود).

بنابراین، تعبیر بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی الله دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است.

در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود. در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است:

در خطبه ۱۵۷ می خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ؛ در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه بگیرید!».

در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید».

در خطبه ۱۳۳ در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: «وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مَتَزَوَّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مَتَزَوَّدٌ؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خود آن (دنیا) زاد و توشه می اندوزند».

تعبیراتی همچون «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهم / ۱) و «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» (حمد / ۶) و «سَبِيلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (انفال / ۲۶) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد.

روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنت را راهنمای خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده‌اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده‌اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته‌اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می‌شود، تا این بحث کاملتر و پربارتر گردد:

۱. سیر و سلوک منسوب به «بحرالعلوم»

در این کتاب که به فقیه باهر و علامه ماهر «بحرالعلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می‌رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است؛ برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است:

۱. اسلام

۲. ایمان

۳. هجرت

۴. جهاد

و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده

مرحله می شود که پس از طی آنها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است:

منزل اول، اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است.

منزل دوم، ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

منزل سوم، اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

منزل چهارم، ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود.

منزل پنجم، هجرت صغری است، و آن انتقال از «دارالکفر» به «دارالاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

منزل ششم، هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

منزل هفتم، جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

منزل هشتم، منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

منزل نهم، اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدارکننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی می گردد.

منزل دهم، ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فانی خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می شود.

منزل یازدهم، هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی

سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجّه کامل به ذات پاک خداست که در جمله «وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» خطاب به آن شده است.

منزل دوازدهم، جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسّل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق ﴿بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ می گردد.

چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوک منسوب به علامّه بحر العلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا و والا می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم:

سالك الى الله و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

اول، ترک آداب و عادات و رسومی است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند.

دوم، عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

سوم، رفق و مدارا، و آن این که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبدا دلسرد و متنفر شود، و از پیمودن راه بازماند.

۱. برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک منتسب به مرحوم علامّه بحر العلوم مراجعه شود - همانطور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گانه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علامّه طباطبائی در رساله لبّ اللباب می باشد که مادر واقع آنها را با هم تلفیق کردیم.

چهارم، وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می‌گوید وفادار بماند.

پنجم، ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه‌هایی را که انتخاب می‌کند به صورت عادت مستمر در آید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

ششم، مراقبت است، و آن عبارت از توجه به خویش در تمام احوال است که تخلفی صورت نگیرد.

هفتم، محاسبه است، که در حدیث «لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ؛ کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!»^۱ به آن اشاره شده است.

هشتم، مؤاخذه است، منظور از مؤاخذه این است که هرگاه مرتکب خطایی شد به خویش تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

نهم، مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»^۲ که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال و سوسه یابد.

دهم، ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد.

یازدهم، ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم ﷺ و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است پرهیزد.

دوازدهم، نیت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال.

سیزدهم، صمت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و اکتفا به مقدار لازم.

۱. ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹.

۲. آل عمران / ۱۳۳.

چهاردهم، جوع و کم خوردن، که از شروط مهمهٔ پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

پانزدهم، خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن. **شانزدهم،** سَهَر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است.

هفدهم، دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نورانیّت خاصی به باطن انسان می دهد.

هیجدهم، تضرّع به درگاه خداوند ربّ العزّة است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند.

نوزدهم، پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد. **بیستم،** رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

بیست و یکم، داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

البته باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشود، در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد در آیند و گرگان ملبّس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتّی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهان انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطلاع بر مسائل

مربوط به آینده و مانند آن نمی‌توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته‌ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود، و از آنجا تا سرحد وصول و کمال، راه بسیار است.

بیست و دوم، «ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می‌گشاید و او را برای گذشتن از گردنه‌های صعب العبور مسیر الی‌الله یاری می‌دهد.

بیست و سوم، نفی خواطرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه‌ای که هیچ تصوّر و خاطره‌ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی‌اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

بیست و چهارم، فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او بوده باشد.

بیست و پنجم، ذکر است، و منظور از آن، توجه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می‌شود؛ و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجه سازد و از غیر او چشم پيوشد. این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم استفاده می‌شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لبّ اللّباب» - آمده دنبال کرده است.

۲. روش مرحوم ملکی تبریزی:

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می‌شود، در رساله «لقاءالله» راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در رساله منسوب به بحر العلوم آوردیم متفاوت است. نامبرده، نخست لقاءالله را عنوان مقصد اعلای سیر و سلوک معرفی می‌کند و از آیات

مختلف قرآن بهره می‌گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می‌آورد و صریحاً به این اشاره می‌کند که منظور از لقاء الله مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزّه از کیفیتی است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاء الله ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظور نوعی «شهود» و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل است. سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه‌ای را پیشنهاد می‌کند که در جهات زیر خلاصه می‌شود:

۱. تصمیم و نیت برای پیمودن این راه است
۲. توبه صحیح از گذشته، توبه‌ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید.
۳. برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است:
 - الف) در صبح، مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نپوید)؛ در روز، مراقبه (توجه به این که از راه منحرف نگردد)؛ در شامگاهان، محاسبه (توجه به این که در روز گذشته چه انجام داده است).
 - ب) توجه به اوراد و اذکار و توجه به وظائف بیداری و هنگام خواب.
 - ج) توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده‌داری و ریاضت در مسئله خواب و خوراک که از حد لازم تجاوز نکند.
۴. بهره‌گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشتن به خاطر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشتن به خاطر بی‌وفائیه و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص.
۵. در آستانه تحوّل، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حب دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد).
۶. در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می‌کند که انسان دارای

سه عالم است: ۱. عالم حس و طبیعت ۲. عالم خیال و مثال ۳. عالم عقل و حقیقت. عالم حس و طبیعت یکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از ماده نمی‌رسد. و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل نمی‌رسد؛ و منظور از عالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه ماده دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از ماده و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می‌یابد؛ و مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ می‌شود.^۲

۳. روش دیگر

در رساله «لقاء الله» عالم و محقق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است. در این رساله که رساله جامع و پربار و متکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء الله می‌کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می‌نماید، در شرح آن می‌افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان ماده و حد زمان و مکان و حتی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است درهم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آید و مخاطب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ «تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!»^۳

سپس برای رسیدن به این سرمنزل بزرگ و بی‌مانند طی پنج مرحله را پیشنهاد می‌کند: **مرحله اول:** تکمیل و تقویت اعتقادات و توجه خاص به اصول دین.

۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

۲. توضیح بیشتر را در رساله لقاء الله مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید.

۳. فجر / ۲۷ - ۳۰.

مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.
مرحله سوم: مهیا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است.

مرحله چهارم: محو انانیت و حصول فنا در برابر عظمت حق است.
در این مرحله که تعلق زندگی مادی برطرف شده و تعلقات به اموال و اولاد و لذات، مشتهیات مادی و خیالی تغییر کرده و به تعلق روحانی و معنوی مبدل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلق به نفس خویش است و این تعلق به اندازه‌ای ریشه‌دار و محکم است که گویی از شدت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است.

به تعبیر دیگر، او می‌خواسته به مقامات والا نائل گردد و از مقرّبین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می‌شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می‌کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می‌شد حداقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجه به خود برطرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقید به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاءالله است، برطرف گردد.

برای از میان بردن این حجاب چندین راه است:

۱. راه توجه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می‌فهمد که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است.
۲. تفکر و استدلال برای مبارزه با انانیت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می‌بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی‌وجود او نمی‌تواند باقی بماند.
۳. معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «من» توجه به خدا و بندگان صالح

خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند.

مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود!

منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعالیت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد. به تعبیر دیگر، تا حد زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق و ماهر گشته است.^۱

نکته قابل توجه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند.

خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البته آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هایی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود:

۱. هدف اصلی لقاء الله و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و معنوی در محضر اوست.

۲. برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است.

۳. در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلاقی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاء الله» تالیف علامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید.

۴. مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب‌ترین واجبات می‌باشد.

۵. توجّه به اذکار و اورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و ذکر «اللَّهُ» و «يَا حَيُّ» و «يَا قَيُّوْم» و امثال این اذکار، سبب قوّت بر پیمودن این راه است.

۶. توجّه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است.

۷. شکستن بزرگترین بُت و آن بُتِ اَنَانِیَّت و توجّه به خویشتن، از مهمترین شرائط وصول به مقصد است.

۸. استفاده از وجود استاد و مربّی که زیر نظر او کار کند و همچون طبیب به درمان او پردازد، گروهی شرط دانسته‌اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصّی ندارند هر چند متأسّفانه توجّه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می‌داده‌اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود!

بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده‌اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش وا گذارده‌اند.

غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که:

اولاً. عصاره‌ای از این تفکّرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سروکار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند. و ثانیاً. به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حقّ و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پا کدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده‌اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان درآمده‌اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده‌اند.



آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقق بحر العلوم و رساله لبّ اللباب تقریرات مرحوم علامه طباطبائی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی الله را کار کردن زیر نظر مربی و استاد شمرده‌اند، اعم از استادان خاصّ الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند.

ولی آگاهان ذی فن هشدار می‌دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتی به ظاهر شدن کارهای خارق‌العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذب نیز امکان پذیر است.

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته‌اند، اما پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه‌ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی‌دانند؛ ولی بهره‌گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم ﷺ و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در تمام مراحل لازم است. به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ

الَّذِ كُرْ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ «از آگاهان بپرسید اگر نمی دانید!» (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد. و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آن که پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند:

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
ولی با دقت در داستان خضر و موسی علیه السلام می توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دائرة تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دائرة فوق تکلیف)^۱ و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالاً به اهمیّت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد.

و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاق فرزندش را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد.^۲
علامه مجلسی در بحارالانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ «کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود!».^۳

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی شود که در مباحث اخلاقی همیشه استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا

۱. شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید.

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر سوره لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود.

۳. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹.

و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیارند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده‌اند، هر چند نمی‌توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفاس قدسیه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طی طریق در کوتاهترین مدت و حل مشکلات اخلاقی می‌باشد.

در نهج البلاغه نیز آمده است: **أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظُوا مُتَعَطِّ؛** «ای مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظی با عمل، روشن سازید!»^۱

ولی متأسفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که از رهنمایان این راه بوده‌اند و افراد پا کدل و حق طلب را به راه تصوف یا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفسد اخلاقی ننگین کشانیده‌اند؛ به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می‌دهیم که اگر می‌خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می‌شود، نقش مهمی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است که فرمود: **«إِنَّ آدَمَ إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعِظُ مِنْ نَفْسِكَ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ؛** ای فرزند آدم! تو همواره

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خوشتن از کارهای اصلی تو باشد».^۱

شبیهِ همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است.^۲

در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَزَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ؛ آگاه باشید آن کس که به خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم گردد، موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت!».^۳

بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اولین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا؛ از خودت مراقبی بر خوشتن قرار ده!».^۴

در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده است: «يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید!».^۵

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

۴. غررالحکم.

۵. همان مدرک.



آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اضافه بر آنچه تا کنون برای پیشرفت برنامه تهذیب اخلاق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تأثیر بسزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

۱. پاک بودن محیط

بی شک وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق العاده ای در روحيات و اعمال او دارد چرا که انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده. درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علت تامه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهم زمینه ساز نمی توان انکار کرد. ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند - همان گونه که هستند - ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم اما تأثیر قوی عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد.

با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیت انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم:

۱. ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾
(اعراف / ۵۸)
۲. ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾
(اعراف / ۱۳۸)
۳. ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْنَاهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾
(نوح / ۲۶ و ۲۷)
۴. ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي آتِي فَاغْبُدُونِ﴾
(عنكبوت / ۵۶)
۵. ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾
(نساء / ۹۷)

ترجمه:

۱. سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش از آن نمی‌روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می‌کنیم.
۲. و بنی‌اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی‌اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!».
۳. نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند!».
۴. ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!).
۵. کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار

جای داشتید؟!» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم». آنها [=فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است. توضیح این که: مفسران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند. بعضی گفته‌اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می‌ریزد؛ دل‌های پاک آن را می‌پذیرد و گل‌های زیبای معرفت و میوه‌های لذتبخش تقوا و طاعت از آن می‌روید در حالی که دل‌های ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند؛ پس اگر می‌بینیم عکس‌العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیت فاعل، نمی‌باشد بلکه اشکال در قابلیت قابل است.^۱

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکوها و خوبیها را از محل مناسبش طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محل‌های نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی‌شود.^۲

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می‌تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده‌اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی‌رویند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به اصلاح محیط اهمیّت فراوان داد.

۱. این تفسیر را فخر رازی به عنوان اولین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است (تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عباس نقل کرده‌اند.

۲. این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.

البته تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدِّمَنِ، قَبِلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضِرَاءُ الدِّمَنِ قَالَ ﷺ: الْمَرْءَةُ الْحُسْنَاءُ فِي مَنَبَتِ الشُّوْءِ؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید بپرهیزید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!»^۱

این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه ساز و یا هر دو.

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی علیه السلام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهم الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند؛ اما همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این محیط ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»؛ «ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند!».

موسی از این سخن بسیار متعجب و خشمگین شد و گفت: «به یقین شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»؛ «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».

سپس بخشی از مفسد بت پرستی را برای آنها شرح داد.

و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی علیه السلام نیز اثر منفی آن محیط مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی علیه السلام

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷؛ بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰.

استفاده کند و بت طلائی خود را بسازد و اکثریت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشاند و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد.

این موضوع بخوبی نشان می دهد که محیط های ناسالم تا چه حد می تواند در مسائل اخلاقی و حتی عقیدتی اثر بگذارد؛ شک نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرقه ای بود که زمینه های قبلی را فعال کرد؛ و به هر حال، همه اینها دلیل بر تأثیر محیط در افکار و عقائد انسان است.

در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می باشد، شاهد و گواه دیگری بر تأثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است.

نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با این جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: «خداوندا اگر آنها را زنده بگذاری، بندگان را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید!»؛ ﴿إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾.

هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید)؛ ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيبَايَ فَاعْبُدُونِ﴾.

و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار

شدند) جایگاهشان جهنّم و سرانجام بدی دارند؛ «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا».

اصولاً مسأله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ اسلام بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوء آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شَبْرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَإِبْرَاهِيمَ علیه السلام؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر - اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد - مهاجرت کند، مستحق بهشت می گردد و همنشین محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود!¹

تکیه بر مقدار شبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمیّت فوق العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیت و اخلاق انسانها مؤثر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود؛ هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است.

و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را پاک کرد، باید از چنین محیطی مهاجرت نمود.

آیا هنگامی که حیات مادی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از

۱. نورالثقلین، جلد اول، صفحه ۵۴۱.

آن جا هجرت نمی‌کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندانیش بدهد و مهاجرت نکند!

بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه‌های مؤثری برای پاکسازی محیط بیندیشند؛ چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

۲. نقش معاشران و دوستان

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده‌اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قوی‌الاراده توانسته‌اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می‌شنویم:

۱. ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَتَنَسَّ الْقَرِينَ﴾^۱

۲. ﴿قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَتَدَّاءِ مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَا لَمَدِينُونَ * قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ * قَالَ تَاللَّهِ إِنِّي كِدْتُ لَتُرْدِينَ * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِينَ﴾^۲

۳. ﴿وَيَوْمَ بَعْضُ الظَّالِمِ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾^۳

۱. زخرف / ۳۶-۳۸.

۲. صافات / ۵۱-۵۷.

۳. فرقان / ۲۷-۲۹.

ترجمه:

۱. و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست - و آنها [= شیاطین] این گروه را از یاد خدا باز می‌دارند در حالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند! - تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می‌گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

۲. کسی از آنها می‌گوید: «من همنشینی داشتم، که پیوسته می‌گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده‌ای - که وقتی ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، (بار دیگر) زنده می‌شویم و جزا داده خواهیم شد؟! - (سپس) می‌گوید آیا شما می‌توانید از او خبری بگیرید؟ - اینجاست که نگاهی می‌کند، ناگهان او را در میان دوزخ می‌بیند - می‌گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانم! - و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

۳. و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! - ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! - او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع‌بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیات و در سرنوشت هر انسانی روشن می‌سازد. نخست می‌فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلط می‌سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد!»؛ «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^۱.

۱. برای نقیض از ماده قیض معانی مختلفی نقل کرده‌اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلط ساختن می‌دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است).

سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می‌کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می‌بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدس باز می‌دارد و غم انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند! ﴿وَأَنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾.

سپس به نتیجه آن پرداخته و می‌گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر می‌شوند و پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق فاش می‌شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطان‌ش کرده، می‌گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدُ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَتَسَلَّلُ الْقَرِينُ﴾ از این عبارات بخوبی استفاده می‌شود که همنشین بد می‌تواند انسان را بکلی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه‌های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت یافتگان ببیند؛ و به یقین در چنین حالی هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می‌شود و به هوش می‌آید که راه برگشت بکلی بسته شده؛ حتی از تعبیر آیه استفاده می‌شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه درد آور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را ممکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! ﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾.^۱

شبهه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فصلت می‌باشد که می‌گوید: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾؛ «ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!».

* * *

در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می‌گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته در گمراهی آنها می‌کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته‌اند خود را از چنگال و سوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تالاب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق‌العاده همنشین بد در شکل‌گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویش را نجات دهد؛ می‌فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می‌گویند من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می‌گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده‌ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می‌شویم و به جزای اعمال خود می‌رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم و سوسه‌های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!)»؛ ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَتِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَدِينُونَ﴾^۱.

در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می‌افتد و به جستجو برمی‌خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می‌افکند و ناگهان او را در وسط جهنم می‌بیند ﴿فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾.

به او می‌گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارم شامل حال من نبود من نیز امروز در آتش دوزخ احضار می‌شدم ﴿قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدْتَ لَتُرْدِينَ * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِينَ﴾.

مجموع این آیات بخوبی نشان می‌دهد که همنشین بد، انسان را تالاب پرتگاه دوزخ می‌برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می‌کند!

* * *

در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تأسّف و تأثر عمیق ستمگران در

قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسف می‌خورند؛ چراکه عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می‌بینند؛ می‌فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است!»: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾.

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسف می‌کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرفی می‌کنند! و حتی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البته در بیمار دلان) می‌شمرند؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می‌شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می‌شوند.

قابل توجه این که، در این آیات تأسف این گروه را با جمله ﴿يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ﴾؛ «ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می‌گزد» بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسف است؛ و این در موارد ضعیفتر، انسان انگشت خود را به دندان می‌گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می‌گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می‌گزد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام‌گیری از خویش است که چرا کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می‌شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق‌العاده‌ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که در شکل‌گیری عقائد آنها مؤثرند؛ اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از

طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه‌های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می‌دهد.

نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا به این مسأله اهمیّت داده شده که می‌فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می‌کند».^۱

همین معنی را امام صادق علیه السلام با استفاده از کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می‌فرماید: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصْبِرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می‌باشد».^۲

همین معنی در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می‌فرماید: «مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تَلْحَقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تَلْحَقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می‌کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می‌سازد!» و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می‌فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانْظُرُوا إِلَى خُلَاطَائِهِ؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!)».^۳

۱. اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ «باب مجالسة اهل المعاصی، حدیث ۳».

۲. همان مدرک.

۳. کتاب صفات الشیعه صدوق (طبق نقل بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷).

در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می‌فرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالتِّينِ حَمَلَتْ نِتْنًا؛ هَمْنَشِينِي بِإِدَانِ مُوجِبِ بَدِي مِي‌گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می‌گذرد؛ بوی بد را با خود می‌برد».^۱

از تعبیرات بالابخوبی استفاده می‌شود همان‌گونه که معاشرت با بدان زمینه‌های بدی را فراهم می‌سازد، معاشرت با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می‌افروزد. در حدیثی از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «عَمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است».^۲

و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ هَمْنَشِينِي بِإِرْبَابِ فَضِيلَتِ، مَائَةُ حَيَاتٍ دِلْها است».^۳

تأثیر مجالست و همنشینی و روحیات دوستان در انسان به اندازه‌ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعَرَفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ؛ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ دِرْبَارَةُ كَسِي قَضَاوَتِ نَكْنِيْد تَا نَگَاه كَنِيْد بِا چِه كَسِي هَمْنَشِيْنِ است؛ چرا که انسان را به وسیله دوستان و همنشین‌هایش می‌توان شناخت؛ و او نسبتی با اصحاب و یارانش دارد».^۴

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می‌کرد، می‌خوانیم: «يَا بُنَيَّ صَاحِبِ الْعُلَمَاءِ، وَأَقْرَبُ مِنْهُمْ، وَجَالِسُهُمْ وَزُرُهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ، فَلَعَلَّكَ تَشَبَّهُهُمْ فَتَكُونَنَّ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه‌هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی».^۵

کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوان پرمعنایی در زمینه تأثیر و تأثر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می‌خوانیم که اگر تمام آنها گردآوری شود، بحث مشروحی را تشکیل می‌دهد.

۱-۳. غررالحکم.

۴. بحارالانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸.

۵. همان مدرک، ص ۱۸۹.

برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی علیه السلام پایان می‌دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«فَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ، تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ؛ با نیکان قرین و هم‌نشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!»^۱

تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می‌گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه‌های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می‌شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می‌گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است.

این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که سرعت به نزدیکان و هم‌نشینان سرایت می‌کند، تشبیه صحیح‌گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سن و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه‌های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سم مهلک و کشنده‌ای است.

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتهای بکلی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلائل مختلفی از نظر روانی دارد:

۱. از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده‌اند وجود روح محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود می‌بینند، حکایت می‌کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می‌پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، هم‌نشینان خود را بدبین بار می‌آورند، و همین امر سبب می‌شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند.

۱. نهج البلاغه، وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام (نامه ۳۱).

۲. مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می‌کاهد و کم‌کم به صورت یک امر عادی در می‌آید؛ و می‌دانیم یکی از عوامل مؤثر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است.

۳. تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد همنشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می‌گیرند و همین امر سبب می‌شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزئین یابد و حس تشخیص را بکلی دگرگون سازد.

۴. معاشرت با بدان، حس بدینی را در انسان، تشدید می‌کند و سبب می‌شود که نسبت به همه کس بدین باشد، و این بدینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان موجب بدینی به نیکان می‌شود».^۱

حتی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث می‌فرماید: «أَرْبَعُ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ... وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتَى؛ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: كُلُّ غَنِيٍّ مُسْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می‌میراند... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است».^۲

روشنی این موضوع، یعنی سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب داد سخن بدهند.

در یک جا می‌خوانیم:

کم نشین با بدان که صحبت بد	گر چه پاکی، تو را پلید کند
آفتاب ار چه روشن است آن را	پاره‌ای ابر ناپدید کند
در جای دیگر آمده است:	
با بدان کم نشین که بدمانی	خو پذیر است نفس انسانی

۱. صفات الشیعه صدوق، طبق نقل بحارالانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷.

۲. خصال (مطابق نقل بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۵).

و نیز گفته‌اند:

صحبت نیک را زدست مده که و مه به شود ز صحبت به
اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با
تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می‌دهیم:

گلی خوشبوی در حمام روزی	رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکى یا عبیری	که از بوی دل آویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد	وگر نه من همان خاکم که هستم

۳. تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

همه می‌دانیم که اولین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه‌های اخلاقی در آنجا رشد و نمو می‌کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود.

اهمیت این موضوع، زمانی آشکار می‌شود که توجه داشته باشیم اولاً کودک، بسیار اثر پذیر است، و ثانیاً آثاری که در آن سن و سال در روح او نفوذ می‌کند، ماندنی و پا برجا است!

این حدیث را غالباً شنیده‌ایم که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «أَلْعَلُّمُ (فِي) الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می‌شود!» (که سالیان دراز باقی و برقرار می‌ماند).^۱

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می‌گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می‌کنند؛ و رذائلی مانند دروغ و خیانت

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴.

و بی‌عفتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می‌نمایند.

افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می‌شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنهاست؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می‌شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیت را از فرزندان بطور کلی سلب کند.

به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می‌گذارند، از طریق تکوین و تشریع، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می‌شود، و منظور از تشریع، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می‌گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می‌شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون شک زمینه‌ساز صفات و روحیات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده‌ایم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده‌اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده‌ایم. بی‌شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می‌دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. «إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» (نوح / ۲۷)
۲. «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (آل عمران / ۳۷)
۳. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آل عمران / ۳۳ و ۳۴)
۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (تحریم / ۶)
۵. «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» (مريم / ۲۸)

ترجمه:

۱. چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند!
۲. خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و بطور شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریّا» سپرد.
۳. خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.
- آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد).
۴. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!
۵. ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می‌کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می‌سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می‌کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولد نمی‌شود ﴿إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾.

این سخن ضمن این که نشان می‌دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبه‌کار هستند، از نظر سازمان خلقت، حق حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتی عامل وراثت می‌تواند در اخلاق و عقیده مؤثر باشد.

قابل توجه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می‌گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی‌اختیار به سوی خود

بکشاند. بعضی گفته‌اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که به نوح فرمود: ﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾؛ «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد!».

(هود/ ۲۶)

ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی‌شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه‌ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حد تمیز می‌رسید، او را نزد نوح علیه السلام می‌بردند، و به کودک می‌گفتند این پیرمرد را می‌بینی، این مرد دروغگویی است، از او پرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندان را به همین امر سفارش کنی)!

و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌رفتند.^۱

* * *

در قرآن مجید در داستان حضرت مریم علیها السلام زنی که از مهمترین و با شخصیت‌ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می‌دهد مسئله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحيات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پا کدامن باید به تأثیر این امور توجه داشت.

از جمله روحيات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه‌های شیطان به خدا می‌سپرد، و آرزو می‌کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتی برای این کار نذر کرده بود.

آیه فوق می‌گوید: «خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته‌ای گیاه وجودش را پرورش داد»؛ ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾.

تشبیه وجود انسان پا ک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای بر خورداری از یک بوته گل زیبا یا یک درخت پرثمر باید نخست از بذره‌ای

۱. تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث.

اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسائل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجه این که در ذیل این جمله می افزاید «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا»؛ و خداوند زکریا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید^۱ پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشانی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است.

و جای تعجب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ «هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید؛ از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد».

آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است!

* * *

در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدمه ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت زکریا محسوب می شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت

۱. باید توجه داشت «كَفَّلَ» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است، و اگر به صورت ثلاثی مزید (كَفَّلَ با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین كَفَّلَ در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می گردد، و دوم زکریا).

خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیت و تقوا و فضیلت است.

در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده^۱ و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهاى او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده اند، مقایسه کرد.

* * *

در چهارمین آیه، خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید!»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر ﷺ هشدار می دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است.

بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

۱. به «نور الثقلین» جلد ۱، صفحه ۳۳۱ مراجعه شود.

در حدیثی می‌خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر ﷺ سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمود:

«تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ إِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَفَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ أُنْهَاهَا رَأْيَ الْمَرْءِ بِمَا بِهِ مَعْرُوفٌ وَنَهْيٌ مِنْ مَنَكْرٍ كُنْ، إِنْ أَطَاعُوا فَدَعَاهُ!»^۱

این نکته نیز روشن است که امر به معروف و نهی از منکر یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه‌های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلاً، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چراکه دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می‌شود.

* * *

پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولد حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام بدون پدر می‌کند و می‌گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی!)»؛ «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا».

این تعبیر (مخصوصاً با توجه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملاً به آن صحه نهاده) نشان می‌دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق انسانها از مسائلی بوده که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می‌دیدند تعجب می‌کردند.

* * *

از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که عامل وراثت

۱. نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷۲.

و تربیت از عوامل مؤثر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه‌های مثبت و چه در جنبه‌های منفی می‌باشد.

رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامن مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می‌آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریعی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می‌گذارد، و زمینه‌ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می‌سازد.

در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱. علی علیه السلام فرمود: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است».^۱

به همین دلیل در خانواده‌های پاک و با فضیلت غالباً فرزندان با فضیلت پرورش می‌یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده‌های شرور و آلوده‌اند.

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ بِشَرَافِ النَّفْسِ وَذَوِي الْأُصُولِ الطَّيِّبَةِ فَإِنَّهَا عِنْدَهُمْ أَقْضَى وَهِيَ لَدَيْهِمْ أَزْكَى؛ در طلب حوائج به سراغ مردم شریف‌النفس که در خانواده‌های پاک و اصیل پرورش یافته‌اند بروید، چرا که نیازمندیها نزد آنها بهتر انجام می‌شود و پاکیزه‌تر صورت می‌گیرد!»^۲

۳. در عهد نامه مالک اشتر در توصیه‌ای که علی علیه السلام به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می‌کند، چنین می‌خوانیم: «ثُمَّ أَلْصَقْ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ التَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَشُعَبٌ مِنَ الْعُزْفِ؛ سپس پیوند خود را با شخصیتهای

۱. غررالحکم.

۲. غررالحکم.

اصیل و خانواده‌های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند».^۱

۴. تأثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَهِيَ شَارِبُ الْخَمْرِ، كَانَ لَهَا مِنَ الْخَطَايَا بَعْدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَكُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجَسٌ؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولد می‌شود آلوده خواهد بود!».^۲

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است.^۳

۵. تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ؛ هر نوزادی بر فطرت پاک توحید (و اسلام) متولد می‌شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیت وارد کنند».^۴

جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

۶. همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ وَيُحْسِنَ أَدَبَهُ؛ حقّ فرزند بر پدر این است که نام نیکی بر او بگذارد و او را بخوبی تربیت کند».^۵

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثری در روحیه فرزندان دارد؛ نام شخصیت‌های

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۵۳ و ۵۴.

۴. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم.

۵. کنز العمال، حدیث ۴۵۱۹۲.

بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می‌کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می‌کشاند؛ در اسلام حتی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است.^۱

۷. در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ آدَبٍ حَسَنٍ؛ بهترین بخششی یا میراثی که پدر برای فرزندش می‌گذارد، همان ادب و تربیت نیک است».^۲

۸. امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می‌فرماید: «وَإِنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالذَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمَعُونَةَ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ؛ تو در برابر آنچه ولایتش برعهده تو گذارده شده است (از خانواده و فرزندان) مسؤول هستی نسبت به تربیت نیکوی آنها و هدایت به سوی پروردگار و اعانت او بر اطاعتش».^۳

۹. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می‌دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می‌رسد؛ می‌فرماید: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ الْأَبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می‌نهند ادب و تربیت صحیح و فضائل اخلاقی است».^۴

۱۰. این بحث را با سخن دیگری از علی (علیه السلام) در نهج البلاغه پایان می‌دهیم:

امام (علیه السلام) به هنگام شرح شخصیت و بیان موقعیت خود برای نا آگاهانی که او را با دیگران مقایسه می‌کردند می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِیْصَةِ وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يَضُئُّنِي إِلَى صَدْرِهِ ... يَرْفَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ عِلْمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و منزلت خاصم را نزد آن حضرت بخوبی می‌دانید؛ کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامن خود

۱. به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲ - ۱۳۲ مراجعه شود.

۲. کنز العمال، حدیث ۴۵۴۱۱.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۶ (جوامع الحقوق).

۴. غرر الحکم.

می‌نشانند و به سینه‌اش می‌چسباند... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می‌افراشت و مرا امر می‌کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است).

جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می‌کند، چنین می‌فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَمَ مَلَأَتْهُ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لِيَلْهٖ وَنَهَارُهُ؛ از همان زمان که رسول خدا ﷺ از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد».^۱ بنابراین پیامبر ﷺ خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود.

* * *

درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می‌خیزد و با اراده او شکل می‌گیرد ولی انکار نمی‌توان کرد که زمینه‌های متعددی برای شکل‌گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله وراثت خانوادگی و تربیت‌هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می‌بینند توجه داشت و اهمیت این دوران در ساختار شخصیت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

۴. تأثیر علم و آگاهی در تربیت

دیگر از زمینه‌های پرورش اخلاق بالا بردن سطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم با دلیل منطقی و هم با تجربه‌های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می‌شود؛ و بعکس، جهل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

و فقدان معارف الهی ضربه شدید بر پایه ملکات فضیله وارد می‌سازد و سطح اخلاق را تنزل می‌دهد.

در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده‌ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آنقدر در این باره مبالغه کرده‌اند که گفته‌اند «علم مساوی است با اخلاق».

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است.

مثلاً، انسانهای متکبر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده‌اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبر بی‌خبرند؛ آنها می‌گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی‌رود.

بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می‌کند. هرچند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه‌ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثناهایی دارند!

به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم که او مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند»؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

(جمعه/ ۲)

و به این ترتیب، نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی‌شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل

اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می‌کنیم:

۱. جهل سرچشمه فساد و انحراف است! در آیه ۵۵ سوره نمل می‌خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «أَتُنْكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؟» «آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟! شما قومی نادانید!».

در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

۲. جهل سبب بی‌بندوباری جنسی است! در آیه ۳۳ سوره «یوسف» می‌خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی‌بندوباری جنسی را همراه با جهل می‌شمارد: «قَالَ رَبِّ السِّخْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؟» «او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می‌شوم و از جاهلان خواهم بود!».

۳. جهل یکی از عوامل حسادت است! در آیه ۸۹ سوره یوسف می‌خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد؛) چنین گفت: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؟» «آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه کردید، آن گاه که جاهل بودید!».

یعنی جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید!

۴. جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است! در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می‌گرفت: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ؟» «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصب جاهلیت را قرار دادند».

۵. رابطه جهل و بهانه جوئی: تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئیهای که امت‌های نادان در

برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرر به آن اشاره می‌کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می‌گذارد؛ از جمله در آیه ۱۱۸ سوره بقره می‌خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»؛ «افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و چرا آیه و نشانه‌ای بر خود ما نازل نمی‌کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می‌گفتند؛ دلها و افکارشان شبیه یکدیگر است».

در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جویی شده است، و نشان می‌دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیات فراوان نیز آن را نشان می‌دهد.

۶. رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل: در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در مورد جنگجویان اُحُد می‌خوانیم: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ «سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست اُحُد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خداوند مانند گمانهای دورانهای جاهلیت داشتند!».

بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفاسد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

۷. بی ادبی از جهل سرچشمه می‌گیرد! قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام ﷺ احترام لازم را نمی‌کردند، افراد کم فکر و نادان می‌شمرد؛ می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛ «کسانی که از پشت حجره‌ها (ی خانه‌ات) بلند صدا می‌زنند، اکثرشان نمی‌فهمند».

این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر ﷺ می‌آمدند و بلند صدا می‌زدند: «يَا مُحَمَّدُ! يَا مُحَمَّدُ! أَخْرِجْ إِلَيْنَا! اَي مُحَمَّد! اَي مُحَمَّد! بِيرون بيا (با تو کار داریم)!».

پیامبر ﷺ از بی ادبی و مزاحمت‌های پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می‌کرد، تا این که آیه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن

گفتن و خطاب با پیامبر اسلام ﷺ را شرح داد.

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد. ۸. دوزخیان جاهلانند! بی شک کسانی راهی جهنم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی نا آگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است.

در آیه ۱۷۹ سورة اعراف می خوانیم:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند!».

در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

۹. صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد! در آیه ۶۵ سورة انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!».

آری، نا آگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود؛ و آگاهی مؤمنان،

سبب استقامت و پایداری می‌گردد؛ تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می‌تواند مقابله کند.

۱۰. نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می‌گیرد! قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می‌کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می‌فرماید: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»؛ «آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی‌جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند!».

به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می‌شمرد.

نتیجه

آنچه در بالا تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشتم نمونه خروار می‌تواند ما را به واقعیت این رابطه محکم آشنا سازد.

به تجربه روزمره خود نیز این مسأله را بسیار دیده‌ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می‌شوند و دارای صفات رذیله‌ای هستند، و هنگامی که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفاسد و زیانهای آن صفات پیدا می‌کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر می‌رود، بکلی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لااقل به مقدار زیادی از آن می‌کاهند.

دلیل منطقی این مسأله نیز روشن است؛ زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه‌ای دارد؛ بدون شک یکی از بهترین انگیزه‌ها، آگاهی از مصالح

اعمال و صفات نیک و مفاسد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدء و معاد، و آشنائی با برنامه‌های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می‌دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفاسد اخلاقی دارد.

ناگفته پیداست که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادی نیست؛ چرا که بسیاری از کسانی که از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده‌ترند؛ بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفاسد معنوی و معارف الهیه است.

رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می‌دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی؛ و جهل و بی‌خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه‌هایی از آن را در ذیل می‌خوانید:

۱. در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی علیه السلام چنین روایت شده است:

«ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعَزُوفُ عَنِ الدُّنْيَا؛ میوه درخت معرفت، زهد در دنیا است».^۱

۲. در حدیث دیگری در همین زمینه از همان حضرت می‌خوانیم: «يَسِيرُ الْمَعْرِفَةِ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است».^۲

در اینجا معرفت می‌تواند اشاره به معرفه الله باشد که در برابر ذات پاک بی‌نهایتش همه چیز کوچک و بی‌ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیزتر می‌باشد، و این خود از اسباب زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می‌کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

۱. غرر الحکم.

۲. غرر الحکم.

۳. در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آرزو، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَكَنَهُ الْغِنَى عَنِ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی‌نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد».^۱

روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی‌نیاز می‌داند، تنها بر او توکل می‌کند و از غیر او خود را مستغنی و بی‌نیاز می‌بیند.

۴. در ارتباط معرفه الله با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَبَطْنُهُ مِنَ الطَّعَامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می‌دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام)».^۲

۵. در رابطه معرفت و خوف از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می‌ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی‌اعتنا می‌شود».^۳

۶. در ارتباط روح‌گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه الله، در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِاللَّهِ أَعَذَّرَهُمُ لِلنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ عُذْرًا؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده‌اند، معذور دارد، هرچند عذر (موجهی) برای آنها نیابد».^۴ (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی).

۷. در ارتباط معرفه الله با ترک تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم «وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمْ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷.

۳. همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴.

۴. غرر الحکم.

خدا آگاه است، بزرگی بفروشد!»^۱.

۸. در ارتباط پاکی عمل بطور کلی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَنْ يُزَكَّى الْعَمَلُ حَتَّى يُقَارَنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی‌شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد!»^۲.

پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست. ۹. در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَيُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يَعْرِفُ اللَّهُ وَيُوَحَّدُ وَ بِهِ تُوصَلُ الْأَرْحَامُ وَيُعْرَفُ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ، وَالْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می‌شود؛ و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می‌شود؛ و نیز به وسیله آن صلۀ رحم، برقرار می‌گردد؛ و حلال و حرام شناخته می‌شود؛ و علم پیشوای عمل است!»^۳.

در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

۱۰. همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «تَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرم‌خوئی با مردم است!»^۴.

در برابر احادیثی که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی، نشان می‌دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و رذائل را تبیین می‌کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

۱. در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ جهل و نادانی ریشه هر شرّ و بدی است!»^۵.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۲. غرر الحکم.

۳. تحف العقول، صفحه ۲۱.

۴. غرر الحکم.

۵. همان مدرک.

۲. در حدیثی دیگر از همان حضرت می‌فرماید: «الْحِرْصُ وَالشَّرُّ وَالْبُخْلُ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!»^۱

چراکه شخص حریص و طماع، غالباً به سراغ چیزهایی می‌رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادی یک علاقه غیر منطقی و غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل با بخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می‌کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران و می‌گذارد و می‌رود! ۳. در تعبیر زیبای دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامع‌تری بیان شده است؛ می‌فرماید: «الْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَجِرُ مَائُهَا! وَشَجَرَةٌ لَا يَخْضَرُ عُودُهَا! وَأَرْضٌ لَا يَظْهَرُ عُشْبُهَا!؛ جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی‌شود؛ و درختی است که شاخه‌هایش سبز نمی‌گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی‌روید!»^۲

۴. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (ع) به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفريط؛ فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطاً أَوْ مُفْرِطاً»^۳.

با توجه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حد وسط در میان افراط و تفريطی است که به رذائل منتهی می‌شود، از حدیث فوق بخوبی می‌توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

۵. بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می‌دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی (ع) می‌خوانیم: «الْجَاهِلُ أَسِيرُ لِسَانِهِ؛ جاهل اسیر زبان خویش است!»^۴.

* * *

کوتاه سخن این که در مورد رابطه میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۰.

۴. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۶۸.

سیئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می‌دهد که یکی از طرق مؤثر تهذیب نفوس، بالا بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدأ و معاد، و اطلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است.

این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد:

یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال مواد مخدر یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجودش فراهم می‌گردد؛ بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با مواد مخدر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علت تامه نیست ولی بی شک زمینه‌ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را هموار می‌سازد. شاخه دوم، بالا بردن سطح معرفت بطور کلی است؛ یعنی، هنگامی که معارف الهیه نسبت به مبدأ و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه‌مند و از رذائل، متنفر می‌گردد.

و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خاרהای رذائل فراهم می‌سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گلهای فضیلت، مهیا می‌کند.

۵. تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

فرهنگ، مجموعه اموری است که به روح و فکر انسان، شکل می‌دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می‌سازد.

مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است.

درباره تأثیر بعضی از این امور، مانند: تأثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اینجا به سراغ تأثیر سایر بخشهای فرهنگ

جامعه در تحکیم پایه‌های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می‌گوییم. یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ یک جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می‌سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملاً آمادۀ پذیرش رذائل می‌سازد.

در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می‌شود و نشان می‌دهد چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند؛ به عنوان نمونه:

۱. «وَإِذَا قَالُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟» «و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است! - بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید!». (اعراف / ۲۸)

۲. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟» «و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید! می‌گویند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)». (بقره / ۱۷۰)

۳. «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ؟» «آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟ - گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند». (انبیاء / ۵۲ و ۵۳)

۴. «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ؟» «و این گونه در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انداز کننده‌ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم!». (زخرف / ۲۳)

۵. «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ؟» «ولی

پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می‌طلبند (و با ما، همصدا نیستند)!». (اعراف / ۸۲)

۶. «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ *» «در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و بشدت خشمگین می‌گردد - به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد؛ (و نمی‌داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می‌کنند!».

(نحل / ۵۸ و ۵۹)

۷. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ *» «محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است».

(فتح / ۲۹)

تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی اثر تعیین کننده‌ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می‌دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد.

در نخستین آیه سخن از عذرگروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می‌آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می‌دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می‌گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا!» بلکه پا را از این هم فراتر می‌نهند و می‌گویند که خداوند نیز به ما دستور داده است که آن را انجام دهیم «وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا».

به این ترتیب، سنت پیشینیان را دلیلی بر حسن عمل، و حتی دلیلی بر حکم الهی

می گرفتند؛ و نه تنها از قباح و زشتی عمل، یا صفات اخلاقی مربوط به آن شرم نداشتند، بلکه به آن نیز افتخار می کردند.

* * *

در دومین آیه، همین معنی به صورت دیگری مطرح شده، هنگامی که به آنها پیشنهاد می شد بیایید و از آنچه خداوند بر پیامبر ﷺ نازل کرده پیروی کنید، آنها با غرور و تکبر می گفتند: نه! ما این کار را انجام نمی دهیم، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. و به این ترتیب، سنتهای جاهلی و رذائل اخلاقی، به خاطر این که جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آیات الهی و بیانات قرآنی بود، ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾!

قرآن اضافه می کند: «آیا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با این حال، سنت آن گمراهان نادان را بر آیات حیاتبخش و روشنی آفرین قرآن مقدم می دارید؟) ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾».

* * *

در سومین آیه باز به تأثیر سنت و فرهنگ غلط در اعمال ضد اخلاقی برخورد می کنیم؛ در بیانی شبیه آیات گذشته، در داستان ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل می خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام آنها را ملامت کرد که چرا پیوسته این مجسمه های بی روح را پرستش می کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی دارید)! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾!

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید ﴿قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾!

ولی متأسفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبح آن از بین نمی رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد.

* * *

در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می شویم:

در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: «ما نیا کان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم!»؛ ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾.

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیا کانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطق را، منطق همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد ﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾.

بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنت و فرهنگ دیر پا بوده است.

و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: ﴿حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾؛ «آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!».

و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضد اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.

* * *

در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تأثیر سنتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسف در جاهلیت عصر ما در مراکز تمدن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را

از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می‌خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾.

محیط آلوده، سنتهای غلط و فرهنگ منحط، آنچنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که پاکی و تقوا، جرم محسوب می‌شد، و ناپاکی و آلودگی افتخار! بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می‌یابد و فضائل کمرنگ و بی‌رنگ می‌شود.

* * *

در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت، به خاطر خوگر رفتن به یک سنت غلط می‌باشد. عرب جاهلی تولد دختر را ننگی برای خود می‌پنداشت، و هرگاه به او خبر می‌دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می‌شد که صورتش از شدت ناراحتی کبود و سیاه می‌شد!^۱

وگاه روزها یا هفته‌ها خود را پنهان می‌کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را ننگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ رهایی بخشد ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾. بی‌شک آدم‌کشی آن هم در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیح‌ترین اعمال و زشت‌ترین کارها است ولی سنتهای غلط چنان قبح و زشتی آن را از بین می‌برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می‌آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر

۱. بعضی از مفسران گفته‌اند: بر اثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می‌شود (خون شفاف به طرف صورت حرکت می‌کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می‌گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلط می‌گردد (جریان گردش خون شفاف در صورت کم می‌شود و) صورت زرد و تیره می‌گردد؛ و به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه‌های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می‌شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث)

آمده، این است که نوشته‌اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می‌انداختند و غرق می‌کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می‌نمودند و گاهی آنها را سر می‌بریدند!^۱ در این که از چه زمانی این سنت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصلی است که این جا، جای آن نیست.^۲ سخن در این است که چگونه این گونه سنتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکالش هموار می‌سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می‌دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملت، یکی از انگیزه‌های مهم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می‌خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند.

شبیه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می‌کنیم که فرهنگهای شبیه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما روبه رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می‌گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می‌شود.

* * *

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام ﷺ به میان آمده و نشان می‌دهد که آنها در سایه فرهنگی که

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

۲. علاقه مندان می‌توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند.

آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می فرماید: محمد فرستاده خداست و آنها که با او هستند (دارای این صفات برجسته اند) در برابر کفار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می بینی، که فضل و رضای پروردگار را می طلبند، نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾.

بدیهی است منظور از و الَّذِينَ مَعَهُ (کسانی که با او هستند) همراهی در زمان و مکان نیست؛ بلکه همراهی در آموزشها و عقائد و پذیرش سنتها و فرهنگ خاص الهی اوست.

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیّت فوق العاده ای به مسأله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه داده شده است؛ و این مسأله بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه های رذائل برجیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته ای خاص خود دارد.

۱. در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است که می فرمود: «خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ أَلَاكُلُّ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ... وَحَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدِي وَلُبْسُ الصُّوفِ وَالتَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ، لِتَكُونَ سَنَةً مِنْ بَعْدِي؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنتی برای بعد از من درآید»^۱.

هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی درآید و مردم به آن اقتدا کنند.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَمِثْلُ أَجْرِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَمِثْلُ أَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً؛ کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می‌کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود».^۱

شبهه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است.

این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم ﷺ و امام باقر علیهما السلام و امام صادق علیهما السلام نقل شده نشان می‌دهد که فراهم آوردن زمینه‌ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیت دارد که پدید آورنده‌اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن زمینه‌های رذائل با ایجاد سنتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

۳. روی همین جهت، امیرمؤمنان علی علیهما السلام از سفارشهای مؤکدی که به مالک اشتر می‌کند، همان حفظ سنتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می‌فرماید: «لَا تَنْقُصْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَّةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ، وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِيِ تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّاها وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا؛ هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنت و روشی را که به آن سنتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گنااهش بر توست که آن سنتها را شکسته‌ای!».^۲

۱. کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

در واقع سنتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می‌کند، داخل در تحت عنوان اعانت برخیر است و ایجاد یا احیای سنتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می‌شود؛ و می‌دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمیت سنت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: عبدالمطلب جد گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می‌کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می‌نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایة الحاج» نامید (كَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْسًا مِنَ الشُّنَنِ أَجْرُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ، وَسَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَكَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، وَوَجَدَ كَنْزًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ، وَسَمَّى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ).

از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می‌شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده‌ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمیت فوق العاده‌ای به این مسأله می‌دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می‌شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را یک گناه بسیار بزرگ معرّفی می‌کند.

۶. رابطه عمل و اخلاق

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می‌گیرد و خلق و خویهای درونی در لا به لای اخلاق نمایان می‌شود، بطوری که می‌توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می‌دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می‌شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می‌گردد، خواه

فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد!

به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبادا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد!

بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آنقدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. ﴿كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففین / ۱۴)
۲. ﴿كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (یونس / ۱۲)
۳. ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾ (فاطر / ۸)
۴. ﴿وَجَدْنَاهَا قَوْمًا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾ (نمل / ۲۴)
۵. ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (كهف / ۱۰۳)
۶. ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (نساء / ۱۷)
۷. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (توبه / ۱۰۳)

ترجمه:

۱. چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.
۲. این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی‌کنند).
۳. آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند همانند کسی

است که واقع را آنچنان که هست می‌یابد.

۴. او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده

۵. بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.

۶. توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس بزودی توبه می‌کنند؛ خداوند توبهٔ چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۷. از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر، تا به وسیلهٔ آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان می‌گذارد؛ صفا و نورانیت را از آن می‌گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می‌نشانند؛ می‌فرماید: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته»؛ ﴿كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

جمله ﴿مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمی در دل و جان ایجاد می‌کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیت و صفا می‌اندازد، روح را کدر و تاریک می‌کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیلهٔ قساوت و بی‌حیایی و بی‌تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی‌تقوایی را بر قلب انسان چیره می‌کند.

رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می‌نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می‌شود، و معمولاً نشانهٔ پوسیدن و ضایع شدن فلزات است.

انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد.

در دومین آیه به مرحله‌ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزین آن در نظر انسان می‌شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می‌گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می‌پندارد؛ می‌فرماید: «این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است»؛ ﴿كَذَلِكَ زَيَّنَ لِّلْمُتَّسِرِّينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

جمله ﴿مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ و همچنین تعبیر به «مُسرفین» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می‌رود بلکه تدریجاً به صورت یک فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می‌کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است. در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می‌دهد سخن بسیار است.

در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار می‌ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزین شود، بیشتر به سراغ آن می‌روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت‌تر می‌کنند؛ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ «کسانی که ایمان به آخرت ندارند، اعمالشان را در نظرشان زینت می‌دهیم».^۱ در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ «ولی دل‌های آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می‌دادند در نظرشان زینت داد».

و گاه این معنی به بتها نسبت داده شده، می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ...﴾؛ «این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندان‌شان را در نظرشان جلوه دادند ... (زیرا) کودکان خود را برای بتها قربانی می‌کردند و افتخار می‌نمودند».^۲

۱. نمل / ۴.

۲. انعام / ۱۳۷.

وگاه - چنان که در آیه مورد بحث آمده - این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می فرماید: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده».

با کمی دقت روشن می شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبیح آن می کاهد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزیین می کند، بی آن که آن را تکرار کرده باشد. و کار به جای می رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است - در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بودند نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند. گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که عَلَّتِ الْعِلْلَ، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصونیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوت و قدرت بخشیده، ولعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوت را در راه گناه مصرف می کنند. گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ...﴾؛

«محبّت به امور مادی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)».

یکی از عوامل تزئین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می‌گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می‌سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه‌ای در درون جان انسان در می‌آید و مبدّل به اخلاق فاضله می‌شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مددکار است و دومی دشمن غدار.

* * *

در سومین آیه باز سخن از تزئین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می‌فرماید: «آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقعیتها را همان گونه که هست می‌بیند)؛ ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾».

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزئین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می‌شود، و کار خوبی می‌پندارد و به آن افتخار می‌کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می‌کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزئین شده و آن را زیبا می‌بیند ..». نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی‌کند، گویا می‌خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می‌تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد؛ می‌خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می‌بینند؟ آیا چنین کسی همانند پادشاهانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می‌مانند و ...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: بر حال اینها تأسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾!

در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می‌گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسیر «فی ظلال» آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می‌خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می‌دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی‌بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حسابگری می‌کند؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛ و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ضلالت و رستگاری و هلاکت است.^۱

یکی از یاران امام کاظم (علیه السلام) (یا امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)) می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را باطل می‌کند، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ دَرَجَاتُ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيَعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا؛ عَجْبٌ وَخُودِپَسَنَدِي درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزئین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است».^۲

* * *

در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدهد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و ملّت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می‌کنند، و غیر خدا را پرستش می‌نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزئین کرده بود «وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ».

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پربرکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می‌دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده‌ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنت نیاکان و نیز

۱. تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۶۷۵.

۲. «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۵۱، حدیث ۳۰.

تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدّسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذّهن را به خنده و می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدّی آن اعمال را مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلایل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزئین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.

* * *

در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟ - آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهمّ زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیک انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز می مانند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصوّر می کنند.

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان

حبط و نابود گشته است!»، «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ». در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند.

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حق و صواب می پنداشتند.

قابل توجه این که جمله «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَطَ» (بروزن سبد) می باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضر و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدمه مرگ اوست، هر چند ممکن است نا آگاهان آن را فربهی و قدرت و قوت پندارند.

گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می گیرند در حالی که گمان می کنند در مسیر خوشبختی گام بر می دارند.

* * *

در ششمین آیه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرفی می کند که:

اولاً از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛ و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می گردند؛

اینها هستند که مشمول رحمت الهی می‌گردند و خدا توبه آنان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّرَّاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

روشن است که منظور از «جهالت» در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

و اما جمله ﴿يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾ به عقیده جمعی از مفسران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه «قریب» به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می‌کشد مناسب به نظر نمی‌رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریه به آن استدلال کرده‌اند اشاره‌ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه‌ای است. (دقت کنید)

ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته‌اند - یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا بازگردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیک (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه‌ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه «قریب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد.

* * *

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور می‌دهد «از مؤمنان زکات بگیر!؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾».

سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می‌فرماید: «توبا این عمل، آنها را پاک می‌کند، و نمو و رشد می‌دهی!؛ ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾».

آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می‌کند و نهال نعدوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می‌دهد.

اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیت به وجود

می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»؛ «هنگامی که از آنها (همسران پیامبر ﷺ) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است!»^۱

این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه:

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

۱. در حدیثی از امام باقر (ع) می خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفَى قَلْبِهِ نُكْتَةٌ

بَيْضَاءَ فَإِذَا ادَّتَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي التُّكَّةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ ثَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ هیچ بنده‌ای نیست مگر این که در قلب او نقطه‌ی روشنی است (که حقایق را با آن درک می‌کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می‌خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می‌شود، در آن نقطه‌ی روشن، نقطه‌ی سیاهی پیدا می‌شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه‌ی سیاه برطرف می‌گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می‌رود تا تمام نقطه‌ی روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه‌ی روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی‌گردد؛ و این همان است که خداوند عزوجل فرموده: چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است!.^۱

این روایت بخوبی نشان می‌دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می‌شود و پلهای پشت سر ویران می‌گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

۲. در وصیتنامه‌ی معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ؛ نیکی عادت است!». ^۲

همین مضمون در کنز العمال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَ الشَّرُّ لِحَاجَةٍ؛ نیکی عادت است و شر لِحَاجَةٍ است!». ^۳

باز همین معنی به شکل دیگری در سخنان امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام دیده می‌شود، فرمود: «أَحَبُّ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْكُمْ نَفْسَهُ عَادَةً مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهَا؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد!». ^۴

از این روایات می‌توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می‌شود که

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲.

۳. کنز العمال، حدیث ۲۸۷۲۲.

۴. بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۹۹.

حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیر متقابل).

۳. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در همان وصیتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم: «وَعَوِّذُ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ؛ خود را به شکیبایی در برابر ناملازمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق!»^۱

در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زائیده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود.

۴. در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با گذشت زمان تبدیل به یک خلق و خوشود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ إِغْتِرَارٌ، وَطُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ... وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ أَمْنٌ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنایی به مجازات الهی است»^۲).

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید: «مَنْ تَابَ، ثَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأُمِرَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ، وَيَقَاعُ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَأُنْسِيَتِ الْحَفَظَةُ مَا كَانَتْ تَكْتُمُ عَلَيْهِ؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسندۀ اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند»^۳.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۰.

۳. کنز العمال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹.

این تعبیر نشان می‌دهد که توبه، آثار گناه را می‌شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می‌گرداند.

همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می‌فرماید: «التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه قلبها را پاک می‌کند و گناهان را می‌شوید!».^۱

این تعبیر نیز بخوبی نشان می‌دهد که گناه آثاری بر قلب می‌گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می‌آید و توبه این آثار را می‌شوید و اجازه نمی‌دهد تشکیل خلق و خوی دهد.

تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است.^۲

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعناي امام علی بن الحسین (علیه السلام)، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَأَمَّا قَلْبِي عَظِيمُ جُنَايَتِي فَأَخِيهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُعْثِي؛ خداوند! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می‌خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!».^۳

آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می‌کند و بر اثر تکرار چنان می‌شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می‌شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه‌های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می‌گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می‌آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می‌کشد.

۷. رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می‌تواند

۱. غرر الحکم، شماره ۳۸۳۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳.

۳. همان مدرک، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

تغذیه در اخلاق و روحیات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی ماند.

بسیار می شود که یک حالت بحرانی روحی و غم و اندوه شدید جسم را در مدت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوت می بخشد.

از قدیم الایام تأثیر غذاها بر روحیات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلاً، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود.

از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضد اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا نخواسته است دلهایشان را پاک کند»؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ...!»

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ»؛ «آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!».

این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلهای آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرده که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد.

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد در میان

شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کنند؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ».

بی شک عداوت و بغضاء دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می‌دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می‌تواند در شکل‌گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه‌جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می‌خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً».

بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می‌کند و سرچشمه عمل صالح می‌شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می‌گردد.^۱

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره‌گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال	عشق و رقت آید از لقمه حلال!
لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها	لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها
و در شعر دیگری نقل می‌کند:	

قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست!^۲

در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است.^۳

۱. به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود.

۲. «روح البیان»، جلد ۶، صفحه ۸۸.

۳. تفسیر «اثنی عشری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۵.

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله:

۱. در روایات متعددی می خوانیم: یکی از شرایط استجابت دعا پرهیز از غذای حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «أَحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي؛ دوست دارم دعای من مستجاب شود!» پیامبر ﷺ فرمود: «طَهِّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!»^۱

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطَيِّبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!»^۲

با توجه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد مستجاب نمی کند!»^۳ می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرامخواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) مُلِئْتُ بَطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است

۱. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۷۲.

۳. همان مدرک، صفحه ۳۰۵.

(و هرگز حقایق را درک نمی‌کنید!)».^۱

۲. در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه‌ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامٍ لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَلَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً وَكُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ وَإِنَّ اللَّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ؛ هرکسی لقمه‌ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی‌شود، و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی‌گردد؛ و هر گوشتی که از حرام برآید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث رویدن گوشت می‌شود!».^۲

بدیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می‌گیرد.

۳. در روایات متعدّد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که: «مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً سَاءَ خُلُقُهُ؛ کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می‌شود!».^۳

از این احادیث بخوبی استفاده می‌شود که در گوشت ماده‌ای است که اگر برای مدّت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحیات و اخلاق او اثر می‌گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می‌آورد.

البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مذموم شمرده شده، ولی از ترک آن برای مدّت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

۴. در روایات زیادی که در کتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه‌ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه:

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ... وَيُحَسِّنُ الْخُلُقَ؛ بر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هرگونه روغن

۱. نقل از کتاب «سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲».

۲. سفینه البحار، جلد ۱، ماده اکل.

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲.

مايع است) استفاده کنید، زیرا صفرا را از بين می برد... و اخلاق انسان را نیکو می کند!»^۱

۵. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدَّرَّاجِ؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت درّاج را بخورد!»^۲

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که رابطه ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد.

۶. در روایت مشروحی از تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده درباره این که چرا خداوند خون را حرام کرده می فرماید: «وَأَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْكَلْبَ وَقَسْوَةَ الْقَلْبِ وَقِلَّةَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ لَا يُؤْمَنُ أَنْ يَقْتُلَ وَلَدَهُ وَوَالِدَيْهِ؛ این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رأفت و مهربانی می شود ... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند!».

در بخش دیگری از این روایت می فرماید: «وَأَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَفَسَادِهَا وَقَالَ إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَايِدِ الْوَتَنِ وَيُورِثُ إِزْتِعَاشًا وَيَذْهَبُ بِنُورِهِ وَيَهْدِمُ مَرْوَتَهُ؛ و اما شراب، خداوند آن را به خاطر تأثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می شود، و نور (معنویت) او را از بين می برد، و شخصیت او را ویران می سازد!»^۳

۷. در روایات متعددی که در کافی درباره انگور آمده است رابطه میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه دیده می شود؛ از جمله، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «شَكَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْغَمَّ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ؛ یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!»^۴

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۱۲.

۲. فروغ کافی، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. (درّاج پرنده ای است شبیه به کبک که گوشت لذیذی دارد)

۳. تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴. و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳.

۴. کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴.

این حدیث تأکید بیشتری است بر مسئله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی.

۸. در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطانی و به وجود آمدن نورانیت قلب دیده می شود؛ از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمود: «مَنْ أَكَلَ رُمَانَةً عَلَى الرَّيِّقِ انَّارَتْ قَلْبُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند»^۱.

۹. در روایت متعددی در باب «خوردن» تغییراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحیات و مسائل اخلاقی است؛ از جمله، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) فرمود: «يَا جَعْفَرُ كُلِّ السَّقَرَجَلِ فَإِنَّهُ يَقْوِي الْقَلْبَ وَيُشْجِعُ الْجَبَانَ؛ ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد»^۲.

۱۰. در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود؛ از جمله، در کتاب «اعلام الدین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَفُضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسِمُ الْقَلْبَ بِالْقَسْوَةِ وَيُطَيِّئُ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يَصْمُ الْهِمَمَ عَنْ سِمَاعِ الْمَوْعِظَةِ؛ از غذای اضافی بیرهزید که قلب را پر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید».

فضول الطعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پر خوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خبر می دهد.

همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.^۳

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد!

این مطلب کاملاً محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد

۱. کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۲.

عبادات را به زحمت به جا می‌آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می‌خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد.

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می‌گیرد رقت قلب پیدا می‌کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می‌شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی‌کند و خودش را از خدا دور می‌بیند.

۱۱. در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبَلْغَمَ وَيُجَلِّي الْقَلْبَ؛ عسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می‌کند و قلب را صفا می‌بخشد».^۱

نتیجه

از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می‌انجامد بخوبی استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیات و اخلاقیات وجود دارد، هرگز نمی‌گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می‌دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه‌ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده‌های اخلاقی به خاطر هورمونهای است که غده‌های بدن تراوش می‌کند و تراوش غده‌ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غده‌ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می‌کنند اثر می‌گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده‌خو می‌کند، و گوشت خوک صفت بی‌بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می‌سازد. این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر

قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می‌کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می‌سازد.

این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مؤرخ معروف مسعودی در «مروج الذهب» آورده پایان می‌دهیم:

او از «فضل بن ربیع» نقل می‌کند که «شریک ابن عبدالله» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی، شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندانم را بر عهده بگیری، و یا غذائی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می‌گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبدالله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت.^۱

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می‌دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.

به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه‌ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دوگانه و ضدّ توحیدی او، حکایت می‌کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می‌شود. حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده

۱. سفینه البحار، ماده «شرک»، و مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

شده است رشک می‌برد، همین صفت خود را در لا به لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر سعادت او نشان می‌دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می‌باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، اما همین صفت درونی در لا به لای اعمال بخوبی خود را آشکار می‌سازد، و از طریق بی‌اعتنایی، پرخاشگری، هتّاکی و تحقیر دیگران، ظاهر می‌شود.

و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا نکرده‌اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می‌روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اوّلی به «صفات اخلاقی» تعبیر می‌شود و از دومی به «اعمال اخلاقی».

البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می‌کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می‌گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می‌نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می‌کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می‌گردد.

* * *

گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

در این فصل به سراغ اموری می‌رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می‌سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می‌سازد، و این بحث اهمیّت فوق‌العاده‌ای در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می‌کند:

گام اول: توبه

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی‌الله را «توبه» شمرده‌اند، توبه‌ای که صفحه‌ی قلب را از آلودگی‌ها پاک کند و تیرگی‌ها را مبدّل به روشنائی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را بییماید.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه الیضاء» که در واقع آغازگر بحثهای اخلاقی است چنین می‌گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستّار العیوب و علاّم الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه‌ی پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده‌ی مقربان است!»

سپس اشاره به این حقیقت می‌کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می‌شوند و با اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می‌گوید: چه اشکالی دارد که همه

فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و بازگشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است!

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می‌دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می‌کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.^۱

به تعبیر دیگر، بسیار می‌شود که از انسان - مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مأیوس می‌گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می‌ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده: «الهی أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبْدِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً، فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفو گشوده‌ای و نامش را توبه نهاده‌ای، و فرموده‌ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟»^۲

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده‌ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءَ فَوَجَدَهَا؛ خداوند از توبه بنده‌اش بسیار شاد می‌شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک

۱. المحجّة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (باتلخیص).

۲. مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد (علیه السلام)، مناجات اول، بحار الانوار، جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲.

شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد»^۱.

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می‌دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیت برسد.

* * *

به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهم آنها، امور زیر است:

۱. حقیقت توبه

۲. وجوب توبه

۳. عمومیت توبه

۴. ارکان توبه

۵. قبولی توبه عقلی است یا نقلی

۶. تبعیض در توبه

۷. دوام توبه

۸. مراتب توبه

۹. آثار و برکات توبه

۱. حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می‌گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «تَوَّاب» (یعنی بسیار بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

۱. اصول کافی، جلد ۲، باب التوبه صفحه ۴۳۵، حدیث ۸.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدی می شود و هنگامی که خدا نسبت داده شود با کلمه «علی»).^۱

در «المحجة البيضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست «علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علت دیگری محسوب می شود. منظور از «علم» شناخت اهمیّت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته در صدد جبران بر می آید. در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعگیریهایی سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد.^۲ این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

۲. وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سورة تحریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمُ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه،

۱. تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۷، سورة بقره.

۲. المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۵.

امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند».

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امتهای منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود علیه السلام از نخستین سخنانش این بود: «وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»؛ «ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!».

(هود / ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید: «فَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»؛ «از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!».

(هود / ۶۱)

حضرت شعیب علیه السلام نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»؛ «از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!».

(هود / ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱. در وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم: «وَأَنْ فَارَقْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!»^۱.

البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲. در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا بَنَ مَسْعُودٍ لَا تُقَدِّمِ الذَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الذَّنْبَ؛ ای ابن مسعود!

۱. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸.

گناه را مقدّم مشمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدّم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)»^۱

۳. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجَلِ عَلَى أَكْثَرِ الْخَطَرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می‌گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)»^۲

۴. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست»^۳

این تعبیر می‌تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجّه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می‌شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است.

بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می‌کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه‌ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می‌باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴.

۲. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۲۵.

۳. عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی‌شود، و زمان محدودی ندارد، و سنّ و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست. بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می‌باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی‌شود، و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می‌گوید:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ «توبه کسانی که کارهای بدی انجام می‌دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می‌گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند (و در عالم برزخ توبه می‌کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!»^۱

در داستان فرعون می‌خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ «من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند نیست، و من از مسلمین هستم!»^۲ ولی بلافاصله جواب شنید: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛ «الان ایمان می‌آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبهات در این حال پذیرفته نیست)»^۳.

۱. نساء / ۱۸.

۲. یونس / ۹۰.

۳. یونس / ۹۱.

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»؛ «هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!». قرآن در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»؛ «اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت، این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند».^۱

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اول در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ «خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد».^۲

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو الهی نخواهد شد، در حالی که اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

۱. غافر / ۸۴ و ۸۵.

۲. نساء / ۴۸.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناهان حتی شرک خواهد شد.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾؛ «توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است».

ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و روبه درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس بازگشتند و از دوستان مخلص شدند. همچنین مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا ﷺ می خوانیم که فرمود: هر کس یکسال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد است! کسی که قبل از آن که جاننش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال

اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد!^۱

البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

۱. در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

۲. در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است».

درست است که این آیه بعد از بیان حد سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود.

۳. در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است».

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است.

۴. در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ «و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند».

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صحّة التّوبه فی آخر العمر، حدیث ۵).

در این جا نیز با توجّه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود. ۵. در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ «ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید».

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست. این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسراف بر خویشان از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است. این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار^۱ و اصول کافی^۲ و در المنتور^۳ و کنز العمال^۴ و تفسیر فخر رازی^۵ و تفسیر قرطبی^۶ و تفسیر روح البیان^۷ و تفسیر روح المعانی^۸ و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است.

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

۳. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

۴. کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴.

۵. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق.

۶. تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق.

۷. تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق.

۸. روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳.

۴. ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱. در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من تواب رحیم هستم».

۲. و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و مجازات سخت آنها می افزاید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است».

۳. و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ﴾؛ «مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند».

و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

۵. و سرانجام به صورت یک قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل می خوانیم: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بَٰجِهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ

مِنْ بَعْدِهَا لَعْفُورٌ رَّحِيمٌ؛ «اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده‌اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده‌اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است».

۶. شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾؛ «من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می‌آمرزم و می‌بخشم».

در این جا علاوه بر مسأله بازگشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می‌کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می‌سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷. باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می‌فرماید: ﴿أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛ «هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می‌شود چرا که) او آمرزنده مهربان است».

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می‌شود، که توبه حقیقی تنها به گرفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی‌هایی که در گذشته رخ داده و مفسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن استغفرالله! نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده‌ای دارد که هرگونه جبران مافات را شامل می‌شود، از جمله:

۱. شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها بازگرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته‌اند به وارثان آنها برساند.

۲. اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لگه‌دار کرده باشد باید از او حلیت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر

برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳. اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترک روزه عمداً و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد.

۴. با توجه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آنقدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامعترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است. کسی در محضر آن حضرت گفت: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفست و فرمود:

«تَكَلِّتُكَ أُمُّكَ أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ؛ مادرت بر عزای تو بگریه، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!».

سپس افزود: «وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ؛ استغفار یک کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد».

«أَوَّلُهَا التَّوَدُّعُ عَلَى مَا مَضَى؛ نخست، پشیمانی از گذشته است».

«وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ دوم، تصمیم بر ترک آن برای همیشه است».

«وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْسَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد».

«وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی)».

«وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام برانداخت روئیده، با اندوه برگناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن بروید».

«وَالسَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده‌ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!.^۱

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که عرضه می‌دارد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْعَبْدُ يُصِيبُ الذَّنْبَ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فَمَا حَدُّ الْإِسْتِغْفَارِ؟» ای امیرمؤمنان! انسان گناهی می‌کند و از آن استغفار می‌نماید، حد استغفار چیست؟.

امام فرمود: «يَا بَنَ زَيْدٍ، التَّوْبَةُ؛ ای کمیل بن زیاد! حد آن توبه است». کمیل می‌گوید: «قُلْتُ بَسْ؛^۲ گفتم: همین کافی است!». «قَالَ: لَا؛ فرمود: نه».

«قُلْتُ فَكَيْفَ؟ عرض کردم پس چگونه است؟». «قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَصَابَ ذَنْبًا يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحْرِيكِ؛ فرمود: هنگامی که انسان گناهی مرتکب می‌شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند». «قُلْتُ وَمَا التَّحْرِيكِ؛ عرض کردم منظور از حرکت چیست؟». «قَالَ: الشَّفَتَانِ وَاللِّسَانُ يُرِيدُ أَنْ يُشَيِّعَ ذَلِكَ بِالْحَقِيقَةِ؛ فرمود: لبها و زبان به گردش در می‌آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد».

«قُلْتُ وَمَا الْحَقِيقَةُ؟ عرض کردم حقیقت چیست؟». «قَالَ تَصَدِّيقٌ فِي الْقَلْبِ، وَاضْمَارٌ إِلَّا يَعُودَ إِلَى الذَّنْبِ الَّذِي أَسْتَغْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود: منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند». کمیل می‌گوید عرض کردم: «فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ؛ هنگامی این کار را انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟».

«قَالَ: لَا؛ امام فرمود: نه».

کمیل می‌گوید گفتم: «فَكَيْفَ ذَاكَ؛ پس توبه حقیقی چگونه است؟».

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

۲. این کلمه همان کلمه فارسی بس می‌باشد.

امام فرمود: «لَا تَكَلِّمْ مَنْ تَبْلُغُ إِلَى الْأَصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده‌ای!».

کمیل عرض می‌کند: «فَأَصْلُ الْإِسْتِغْفَارِ مَا هُوَ؟ پس اصل استغفار، چیست؟». امام فرمود: «الْزُّجُوعُ إِلَى التَّوْبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي إِسْتَعْفَرْتَ مِنْهُ وَهِيَ أَوَّلُ دَرَجَةِ الْغَايِدِينَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است». سپس امام افزود: «وَتَرْكُ الذَّنْبِ وَالْإِسْتِغْفَارُ إِسْمٌ وَاقِعٌ لِمَعَانٍ سِتٍّ؛ ترک گناه و استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد:

سپس همان مراحل ششگانه‌ای را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود.^۱

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می‌توان پیدا کرد.

ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش‌گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است.^۲

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الثَّائِبِ فَازْبَعَةُ النَّصِيحَةِ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَتَرْكُ الْبَاطِلِ، وَكُزُومُ الْحَقِّ، وَالْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر».^۳

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و نوشته‌ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می‌شود که تمام افرادی را که به

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷.

۲. گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت الله مطهری، صفحه ۱۳۹.

۳. تحف العقول، صفحه ۳۲.

خاطر عمل او به انحراف کشیده شده‌اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می‌شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می‌شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است. این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه‌ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاء عام، افرادی را به دروغ‌گویی و بی‌عفتی و امثال این امور متهم می‌سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می‌آیند و حلیت می‌طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می‌کنند، بی‌شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملاء عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعددی می‌خوانیم افرادی که تهمت به مردم می‌زنند، و نسبت‌های ناروا به اشخاص می‌دهند، بعد از اجرای حد شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می‌شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کنند.

در حدیث معتبری از امام صادق (ع) می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حد الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «إِذَا تَابَ وَتَوَبَّتْهُ أَنْ يَرْجَعَ مِمَّا قَالَ وَيُكَذِّبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْإِمَامِ وَعِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِذَا فَعَلَ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ» (آری) هنگامی که توبه کند و توبه‌اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه‌اش قبول است).^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطَعَ أَوْصَالُكَ، مَا اسْتَجِيبُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ إِلَى مَا دَعَوْتَهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ؛ خَدَّوْنِدْ بِهِ يَكِي مِنْ أَمِيرِ الْوَحْيِ فَرَسْتَادْ بِهِ فُلَانُ شَخْصٌ بَغْوُ

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث یک، باب ۳۷، از ابواب شهادت).

به عزّتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی‌کنم (و توبهات را نمی‌پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده‌اند و از دنیا رفته‌اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!»^۱

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت.

آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می‌کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریه می‌کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می‌نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «الذَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَالْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع شرایط) کند، مانند کسی است که گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می‌دهد در حالی که از آن استغفار می‌کند، مانند کسی است که استهزاء می‌نماید»^۲.

۵. قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع شرایط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می‌کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده‌اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حق دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می‌تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته‌اند، حتی

۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹.

۲. اصول کافی، جلد ۲ (باب التّوبه، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵.

عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می‌دانند، و این کار مسلماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی‌شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی بر آمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه‌ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته است، اگر حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می‌پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیّت و اخلاق می‌شمرد.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند. بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متکی بر «قاعده قبح نقض غرض» دانست.

توضیح این که: می‌دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی‌نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می‌دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می‌سازد؛ سایر واجبات و محرّمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.

در باره حج می‌خوانیم: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره‌مند شوند.^۱

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر^۲ و روزه سبب تقوا^۳ و زکات

۱. حج / ۲۸.

۲. عنکبوت / ۴۵.

مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است.^۴

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر... و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزت اسلام، و... شمرده شده است.^۵

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه‌های تکامل او محسوب می‌شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیت و قرب به خداست ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.^۶

بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه‌های تکامل است چراکه انسان به هرحال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می‌زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی‌ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا بازگرد، و تمام آنچه را در گذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می‌پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می‌شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می‌زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی‌نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه‌ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می‌رود؛ بلکه انسان به عقب بر می‌گردد، چرا که تصوّر می‌کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترک کند؛ و درست به همین دلیل، تمام مربیان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می‌گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد.

و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلّم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می‌باشد.

۳. بقره / ۱۸۳.

۴. توبه / ۱۰۳.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲.

۶. ذاریات / ۵۶.

۶. تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می‌شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می‌شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است.

گاه گفته می‌شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می‌کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قیبحتر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبحش کمتر یا مجازاتش خفیفتر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می‌شود.

توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می‌کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر ﷺ یا امامی از امامان علیهم السلام یا علمای اسلام این گونه توبه‌ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می‌شود.

مثلاً، در مورد ربا خواران می‌خوانیم که می‌فرماید: «وَإِنْ تُبْتَغُوا فَلَئِنْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ؛ «اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می‌شود و) سرمایه‌های شما از آن شماست» (بقره / ۲۷۹) و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می‌فرماید: «أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ «کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است... مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است».

(آل عمران / ۸۷ و ۸۹)

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است».

(مائده / ۲۴)

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ «و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است».

(نساء / ۱۶)

و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهی همچون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدل به حسنات می کند».

(فرقان / ۷۰)

گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیه، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

۷. دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس اماره» سربرزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله

«نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه‌های وسوسه‌ها از بیخ کنده شود.

واز سوی دیگر، از هر گناهی توبه می‌کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه‌های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه‌ای را در اینجا دنبال کرده‌اند که آیا مقام توبه کار جهاد کننده در برابر ریشه‌های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه‌های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است.^۱

این مهم نیست که کدامیک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید به کار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱. جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکربهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می‌شود.

۲. باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده‌اند که او را تشویق به گناه می‌کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

۳. هر زمان وسوسه‌ها و انگیزه‌های آن گناه در او پیدا می‌شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است»؛ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/ ۲۸)

۴. همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن

۱. محجة البیضاء، جلد ۷، صفحه ۷۵.

گناه، بار دیگر انگیزه‌ها در او رشد کند، و وسوسه‌ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵. در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذراند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک وسوسه‌های گناه را کم می‌کند، و به توبه دوام و ثبات می‌بخشد.

۶. به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷. باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه‌های صحیح پرکند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی‌های سالم؛ زیرا بی‌کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه‌های بازگشت به گناه فراهم می‌سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث **التَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ** (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: **﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾**؛ «مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد خدا گوین، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع

کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را!«^۱.

۸. مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده‌اند.

از یک نظر توبه کاران را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می‌کنند ولی بعد از مدتی توبه را می‌شکنند و به گناه باز می‌گردند بی آن که تأسّف و ندامتی از کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شرّ» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می‌کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می‌دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می‌شود و توبه را می‌شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده‌اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می‌گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره‌اند ولی امید نجاتشان زیادتر است. گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می‌کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می‌شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشان می‌پردازند و عزم خویش را بر توبه جزم می‌کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنه نزدیک می‌شوند و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده‌ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می‌گیرند و پا برجا می‌مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چراکه نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنه‌اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾؛ «تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است».

سپس لباس افتخار: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾؛ «سپس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم داخل شو». در بر می‌کنند.

از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اول: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه‌ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه‌ای

عدم توجه در درون به خدا) است.

و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می‌کشند.^۱

۱. مرحوم علامه مجلسی تنفس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر کرده ولی در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفس گاه به معنی سخنها طولانی گفتن می‌آید.

و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آنها می‌گذرد.
و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست.
و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز
و انجام توبه است.^۱

۹. آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به
یقین مقبول درگاه خدا می‌شود، و آثار و برکاتش نمایان می‌گردد.
شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی‌ها و عصیان
از او سر زده نادم و پشیمان است.
توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می‌دارند و از عواملی که گناه را وسوسه
و تداعی می‌کند، بر حذر می‌باشند.
توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می‌بینند، و همواره در صدد کسب رضای
او هستند.
با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهر کنندگان به توبه بخوبی
می‌توان شناخت.

بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً
نَّصُوحًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص». (تحریم/۸)
در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته‌اند: مراد از توبه نصوح، توبه‌ای است که مردم را
نصیحت می‌کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا
شخص توبه کار را نصیحت می‌کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز
نگردد. و بعضی آن را به توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوح را از
ماده نصاحت به معنی دو زندگی گرفته‌اند، چرا که رشته‌های دین و ایمان را که گناه پاره

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۱.

کرده بود، بار دیگر به هم می‌دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می‌گرداند.^۱

برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است.

از جمله امور زیر است:

۱. گناهان را محو و نابود می‌کند همان گونه که در ذیل آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ آمده است: ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛ «امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند».

(تحریم/۸)

۲. برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می‌کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾؛ «به آنها (قوم نوح) گفتیم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندان را افزونی بخشد، و باغهای سرسبز و نه‌رهای جاری در اختیارتان قرار دهد».

۳. نه تنها گناه را می‌پوشاند و از بین می‌برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می‌کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند».

۴. هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آنچنان آثار گناه را می‌پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی و می‌دارد و به اعضا پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می‌دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می‌دهد که آن را کتمان کند به گونه‌ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می‌یابد،

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۷.

هیچ کس و هیچ چیز برضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَقُلْتُ وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ يُنْسِي مَلَكِيهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَيُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ أَكْثَمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَيُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ أَكْثَمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ».^۱

۵. توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می‌گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می‌کنند، و تقاضای ورود او و خانواده‌اش را در بهشت برین و جنات عدن می‌نمایند.

در حدیثی می‌خوانیم که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَعْطَى التَّائِبِينَ ثَلَاثَ خِصَالٍ، لَوْ أَعْطِيَ خَصْلَةً مِنْهَا جَمِيعَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنَجَّوْا بِهَا؛ خَادُونَ بِهِ تَوْبَةَ كَانِدِينَ (واقعی) سه فضیلت داده است که هرگاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است».

سپس به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»؛ «خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست دارد!»^۲ اشاره کرده می‌فرماید: «فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ؛ هر کس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد».

بعد به آیه شریفه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التَّوْبَةِ، حدیث ۱).

۲. بقره / ۲۲۲.

می‌کنند (و می‌گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار - پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده‌ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندان، هرکدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی! - و آنان را از بدیها نگاه دار، و هرکس رادر آن روز از بدیها نگاه‌داری، مشمول رحمت ساخته‌ای و این است همان رستگاری عظیم! ^۱» ^۲

* * *

به این ترتیب می‌رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلاً درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه‌های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

گام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته‌ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه‌ای مبسوط گسترده‌تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده‌اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یاد آوری‌هایی که

۱. مؤمن (غافر) / ۷-۹.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲.

همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورائیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته‌اند.

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه‌گرانهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست بروم تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می‌شوم، مگر این که کالایی از آن گران‌بها تر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ «مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده‌اند!».

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می‌شود سخت پشیمان شده‌ای و فریاد بر آورده‌ای «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ»؛ «ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهی‌هایی که کردم!».

باز فرض کن پاسخ منفی «كَلَّا» را از آنها نشنیدی و به درخواست تو عمل کردند و امروز به جهان بازگشته‌ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می‌خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج^۱ نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو دارند، آیا می‌دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می‌شوند؟ و آیا می‌دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضاء هفتگانه عصبان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

۱. «فرج» اشاره به شهوت جنسی است.

و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد. از بعضی از دعاهاى امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه بر مى آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصّی به مسأله «مشارطه» داشته‌اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می‌کند: «وَلَكَ يَا رَبِّ شَرْطِي إِلَّا أَعُوذُ فِي مَكْرُوهِكَ، وَضَمَانِي إِلَّا أَرْجِعَ فِي مَذْمُومِكَ وَعَهْدِي أَنْ أَهْجُرَ جَمِيعَ مَغَاصِيكَ؛ پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده‌ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می‌کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده‌ای نروم و عهد می‌کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم».

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می‌خوانیم: «مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدي که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند!».

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می‌بستند و شرط می‌کردند و آن را می‌شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می‌خوانیم: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُولُونَ الدِّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»؛ «(گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می‌کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند)!».

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَّعَاهِدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ، وَمَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ قَالَمُوتٌ خَيْرٌ لَهُ؛ کسی که بررسی نقصان نفس

خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می‌شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان است، مرگ برای او بهتر است!^۱

کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می‌شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می‌افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

گام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَه» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می‌کشد، و اوضاع را زیر نظر می‌گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعییرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می‌رود، و مرحله‌ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ»؛ «بی‌شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند)»! (انفطار / ۱۰)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ «آنها می‌دانند شما چه می‌کنید».^۲

و در آیه ۱۸ سوره ق می‌فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ «انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر این که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است». و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

۲. انفطار / ۱۲.

در آیه ۱ سوره نساء می خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾؛ «به یقین خداوند مراقب شماست!».

همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾؛ «و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!».

و در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛ «آیا انسان نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟!».

و در آیه ۲۱ سوره سبا آمده است: ﴿وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ﴾؛ «پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است».

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البتّه توجه به «مراقبت از برون» سبب می شود که پایه های «مراقبت از درون» محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهائی است و از یک بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را برای خود تهیّه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و یک عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جنّ و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از جمله:

۱. در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛ «آیا انسان نمی داند که خدا

او و اعمالش را می‌بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» (حشر/ ۱۸)

جمله «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» در واقع همان مفهوم مراقبه را می‌رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ «انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام)».^۱ (عبس/ ۲۴)

۲. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که در تفسیر احسان در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند».^۲

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می‌کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

۳. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (ع) آمده است که فرمود: «يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!».^۳

۱. آنچه در بالا آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد.

۲. کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، جلد ۳، صفحه ۲۲؛ بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴.

۳. غرر الحکم.

۴. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَنَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَعَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَنَبِّهِينَ، ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَى، وَدِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ، وَمَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ؛ کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می‌شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است»^۱.

۵. در حدیث قدسی می‌خوانیم خداوند می‌فرماید: «يَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي، يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَلَمْ يُرَاقِبْنِي؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا به حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من نباشد»^۲.

۶. در یکی از خطب امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً رَاقِبَتْ رَبَّهُ وَتَنَكَّبَتْ ذَنْبَهُ، وَكَابَرَ هَوَاهُ، وَكَذَّبَ مُنَاهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، واز گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید»^۳.

۷. در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ... وَرَاقِبَ فِي يَوْمِهِ عَدُوَّهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است»^۴. آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می‌زند، توجه کند.

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب

۱. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۸.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.

۳. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غزاء).

نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می‌کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را از دست می‌دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فربیکار و فرصت طلب قرار گیرد.

گام چهارم: محاسبه

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده‌اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن پردازد، و عملکرد خود را در زمینه خویها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می‌پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می‌کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می‌کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورتحساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هرگاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطاکار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پرمعنایی دیده می‌شود. آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می‌دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می‌کند؛ از جمله، می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۚ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾؛ «آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!». (الرحمن / ۷ و ۸)

در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾؛ «و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾؛ «و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم».

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می‌کند: ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهُ إِنْ تَكُ مِنْقَالًا حَيَّةً مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾؛ «پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾؛ «اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می‌کند».

(بقره / ۲۸۴)

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «يوم الحساب» است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَصْلَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ «کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!».

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می‌سازند، و به او گفته می‌شود: ﴿أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾؛ «(در آن روز به انسان گفته می‌شود) نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!».

(اسراء / ۱۴)

با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می‌تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به

حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟! بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله:

۱. در حدیث معروف رسول خدا ﷺ می خوانیم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجْهَظُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند!» (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!!^۱
۲. در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابوذر می خوانیم: «يَا أَبَاذَرُّ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ غَدًا وَ زِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ...؛ ای ابوذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!»^۲
۳. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَا أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَعَالِيهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز»^۳.

در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۴. همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری آمده است، می فرماید: «حَقُّ

۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳.

۲. امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹).

۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا، أَنْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ، فَيَكُونَ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَزَادَ مِنْهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لِئَلَّا يُخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه‌ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش کند، و اگر سیئه‌ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبدا روز قیامت رسوا گردد!»^۱

۵. همین معنی از امام کاظم علیه السلام به گونه دیگری روایت شده است؛ فرمود: «يَاهِشَامُ لَيْسَ مِنْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنَةً اسْتَزَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتَابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند!»^۲

روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می‌توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند.^۳ این روایات بخوبی نشان می‌دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمیت والائی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمه اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی‌شوند!

در این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می‌تواند مایه فزونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند. راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حداقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور

۱. تحف العقول، صفحه ۲۲۱.

۲. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳.

۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶ - همین معنی در اصول کافی، جلد ۲، باب محاسبه العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است.

معنوی حتی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالاتر و بالاتر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ، وَالسَّيِّدُ عَبْدُهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتی سختگیرتر از حساب شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش!»^۱

این موضوع به اندازه‌ای مهم است که حتی جمعی از بزرگان کتابهائی در موضوع «محاسبه النفس» نوشته‌اند، از جمله محاسبه النفس مرحوم سید بن طاووس حلّی (متوفای سنه ۶۶۴ ه. ق) و محاسبه النفس مرحوم کفّی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النفس فی اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الایمّس مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفای ۱۳۴۴ ه. ق) و محاسبه النفس سید علی مرعشی (متوفای ۱۰۸۰ ه. ق) است.^۲

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؛ ای امیرمؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟».

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

«هنگامی که صبح را به شام می‌رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی‌گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال

۱. محاسبه النفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴؛ بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲.

۲. الذریعه، جلد ۲۰.

می‌کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می‌آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می‌آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می‌طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می‌گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام برخویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می‌کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می‌فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی‌کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!»^۱

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲. آثار محاسبه نفس چیست؟ از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود، ولی بسیار بجاست، از تعییراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره‌گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلَى عُيُوبِهِ وَأَخَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَصْلَحَ الْعُيُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویش کند، بر عیوب خویش واقف می‌شود، و از گناهانش با خبر می‌گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می‌کند، و عیوب را اصلاح می‌نماید»^۲.

۱. بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰.

۲. غرر الحکم.

و نیز از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ؛ کسی که به محاسبه خویشتن پردازد، سعادتمند می‌شود».^۱

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «تَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ صَلاَحُ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است».^۲

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته‌اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسروانی حاصل گشته او را ضامن بشمرد و وادار به جبران در آینده کند.

سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه‌ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می‌کند، که حتی جزئی‌ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی‌کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر!...

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می‌دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدم؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد و گرنه رشته کار از دست او

۱. مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

۲. غرر الحکم.

بیرون می‌رود؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می‌دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می‌شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می‌کند ولی دو فرشته‌ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می‌کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می‌فرماید؛ همان گونه که قرآن می‌گوید: ﴿أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ﴾؛ «خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده‌اند!»^۱

(مجادله / ۶)

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از آن می‌توان روش محاسبه دنیا را فراگرفت پایان می‌دهیم:

رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِي مَا أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِي مَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِي مَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت ﷺ (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه).»^۲

گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می‌گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می‌کند و از آنها تخلفها و نادرستی‌هایی در حساب می‌بیند، در برابر آن واکنش نشان می‌دهد و به نوعی آنها را کیفر می‌دهد - از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا

۱. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (باتلخیص)

۲. خصال صدوق، صفحه ۲۵۳.

مرحله کيفرهاى مختلف - كسانى كه در مسير قرب خدا گام بر مى دارند و به سير و سلوك مشغولند، نيز در برابر نفس سرکش بايد چنين باشند؛ در غير اين صورت، محاسبه نتيجه معكوس مى دهد؛ يعنى، موجب جرأت و جسارت بيشتر مى شود.

قرآن مجيد تا آن حد به اين مسأله اهميت داده كه به نفس «لَوَامه» سوگند ياد مى كند و مى فرمايد: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۱ و^۲ مى دانيم نفس لَوَامه همان وجدان بيدارى است كه صاحبش را به هنگام ارتكاب كار خلاف ملامت و سرزنش مى كند، كه اين خود نوعى معاقبه و مجازات خوشتن است.

روشن است كه معاقبه و مجازات خوشتن در برابر كارهاى خلافى كه از انسان سرزده سلسله مراتبى دارد كه از ملامت شروع مى شود، سپس به مراحل شديدتر مانند محروم كردن خوشتن از بعضى لذائذ زندگى در يك مدت معين منتهى مى شود.

در قرآن مجيد به نمونه جالبى از اين موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوك اشاره شده است كه پيامبر اكرم ﷺ پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد كه با آنها ترك رابطه كنند تا آنجا كه زمين با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت كه خودشان نيز يكديگر را ترك گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدتی خداوند توبه آنها را پذيرفت، و اين آيه را نازل فرمود: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «(همچنين) آن سه نفر را كه (در مدينه) باز ماندند (و از شركت در تبوك خود دارى كردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد كه زمين با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتّى) جايى در وجود خویش برای خود نمى يافتند،

۱. قيامت / ۲.

۲. معروف در ميان مفسران اسلام اين است كه «لَا» در جمله بالا زائده و براى تأكيد است. اين نكته نيز قابل توجه است كه براى «نفس لَوَامه» تفسيرهاى مختلفى ذكر شده بعضى آن را اشاره به افراد كافر و عاصى دانسته اند كه در روز قيامت خود را ملامت مى كنند، و بعضى اشاره به آنها در دنيا مى دانند كه شايسه ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بيدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا كه قرآن به آن قسم ياد کرده، قسمی كه نشانه اهميت فوق العاده آن است. (دقت كنيد)

و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است».

جمله «وَصَافَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ «نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَأَخْرَوْنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است». داستانی درباره «ابولبابه انصاری» نقل شده، که از یاران پیامبر ﷺ بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر ﷺ آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به «ستون ابولبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر ﷺ بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابولبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر ﷺ و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

۱. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: «إِنْ أَسْتَصَعِبْتُ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِي مَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِي مَا تُحِبُّ؛ هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی

کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می‌کند).^۱

منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گاه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می‌دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲. در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می‌خوانیم: «إِذَا صُعِبْتُ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْعَبْ لَهَا تَذِلُّ لَكَ؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته‌هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!».

۳. و نیز از آن حضرت آمده است: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا؛ آن کس که نفس خویش را مذمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویش را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است».^۲

۴. باز در حدیثی از همان امام همام، امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَىٰ، وَالْحِمْيَةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ داروی نفس (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است».^۳

در حالات صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و علمای بزرگ و مؤمنان پا کدل، نمونه‌های فراوانی از این مطلب دیده می‌شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویش را در معرض معاقبه و مجازات قرار می‌دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می‌نمودند؛ از جمله:

۱. در حالات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که یکی از اصحاب به نام «ثعلبه»^۴ که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبدالرحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. غرر الحکم.

۳. همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳.

۴. در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر ﷺ به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می‌کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می‌آورد و در حل مشکلاتشان می‌کوشید.

روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می‌گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می‌کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می‌گفت: «الهی أَنْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرَانِ وَأَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيَانِ؛ خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم!».

به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طی داستان مفصلی خدمت پیامبر ﷺ رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه‌اش مقبول درگاه الهی افتاد ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ «و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند!»^۱.

۲. در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سره الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می‌شد، و احیاناً به بعضی طلاب درس خود پر خاش می‌کرد،

۱. این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینة الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده‌اند و فخر رازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده آورده است (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۹).

با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود.

۳. یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نورانیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می شنوم.^۱

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسئله «معاقبه» و کیفیهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره‌ای از کلمات «غزالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت‌بار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه‌ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه‌هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره‌ای لذات مادی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلاً، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه

۱. داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است.

حرام یا مشتبّهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرد و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران برآید.^۱

«نیت» و «اخلاص نیت»

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیت» و «اخلاص نیت» به میان آورده‌اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته‌اند؛ نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیزی دیگر شمرده‌اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده‌اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده‌اند، به گونه‌ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می‌توان چنین گفت: منظور از «نیت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه‌های مادی. بدیهی است کار هنگامی به ثمر می‌رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت، زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می‌رسد که با تردید و دو دلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه‌ای که می‌خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی‌رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می‌مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می‌کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می‌نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می‌آورد.

۱. معراج السعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص)

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده‌اند.^۱

قرآن خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ «(نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن!»

(آل عمران / ۱۵۹)

در مورد حضرت آدم ﷺ می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ «ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد، وعزم و اراده محکمی (برای وفای به عهد) در او نیافتیم.» (طه / ۱۱۵)

در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه‌ای به این معنی شده است:

از جمله، در یکی از دعاها ماه رجب از امام کاظم ﷺ می‌خوانیم: «وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ إِزَادَةٍ يَخْتَارُكَ بِهَا وَقَدْ نَاجَاكَ بِعَزْمِ الْإِزَادَةِ قَلْبِي؛ من بخوبی می‌دانم که برترین زاد و توشه رهروان راه تو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است».^۲

و در حدیثی از امام صادق ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّاتِهِمْ فَمَنْ صَحَّحَتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَمَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَرَهُ؛ خداوند به قدر نیت‌های بندگان به آنها کمک می‌کند، کسی که نیت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد».^۳

در حدیث دیگری از امام صادق ﷺ می‌خوانیم: «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيَتْ عَلَيْهِ النِّيَّةُ؛ هنگامی که نیت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد».^۴

۱. در مقایسه اللغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم‌گیری قاطع‌گویی انسان چیزی را می‌برد و جدا می‌کند به آن عزم گفته شده است).

۲. محدث قمی در مفاتیح در اعمال ماه رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل کرده است.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱.

۴. همان مدرک، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴.

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می‌برد و به انسان نیرو و توان می‌بخشد.

یکی از دیگر از معانی «نیت» تفاوت انگیزه‌ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می‌رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد.

در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می‌گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد. روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه‌های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می‌باشد.

حدیث معروف *إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ* اشاره به همین معنی است، چراکه دقت در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می‌سازد؛ در بحارالانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: «*إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ*؛ ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هرکس از عملش مطابق نیت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره‌اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است».^۱

حدیث «*عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَطِيَّةٌ*؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است».^۲ که از علی علیه السلام نقل شده می‌تواند اشاره‌ای به این معنی یا معنی سابق باشد.

۱. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱ - در پاورقی‌های بحارالانوار آمده که این حدیث، مورد اتفاق همه

علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می‌کند.

۲. غرر الحکم، حدیث ۱۵۹۴.

از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هرکار و رسیدن به مقصود - مخصوصاً در کارهای مهم - تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی‌حاصل یا کم حاصل است.

آنها که می‌خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ و با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که قوت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می‌آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده‌ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می‌نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی‌باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب‌گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود. در یک جمله باید گفت: اراده‌های قوی، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می‌گیرد.

اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم‌گیری تنها خدا باشد و بس.

ممکن است کسانی دارای اراده‌های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه‌های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو. از سوی دیگر، مسأله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه‌ای که تنها اولیاء الله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می‌رسند، هرچند اخلاص در هر مرحله‌ای محبوب و مطلوب است.

بهرتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه‌ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پر معنی توصیف و تمجید می‌کند، از جمله:

۱. در آیه ۵ سوره بینه می‌خوانیم: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ»؛ «به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!».

با توجه به این که دین مفهوم گسترده‌ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می‌شود، و با توجه به این که ضمیر در «مَا أُمِرُوا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی‌گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آنها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می‌شود، این تعبیر نشان می‌دهد که همه دستورهای الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می‌گیرد.

۲. در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هرچند کافران ناخشنود باشند».

۳. در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام ﷺ را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می‌دهد: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»؛ «بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!».

از این آیات و آیات متعدّد دیگر که همین معنی را می‌رساند بخوبی استفاده می‌شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکن آن است.

درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می‌شود:

۱. در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می‌خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می‌کند: «وَلَا تُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛ «من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلص را!».

این تعبیر نشان می‌دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲. در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده‌ای که جز خدا از آن آگاه نیست داده شده، می‌فرماید: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ «شما جز به آنچه انجام می‌دادید جزا داده نمی‌شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه‌ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سر خوان نعمت الهی بی حساب پاداش می‌گیرند)».

۳. در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می‌شوند!).

۴. در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می‌فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ «منزه است خداوند از آنچه آنها توصیف می‌کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!».

۵. در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه‌های

خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾؛ «اینچنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود».

در این که میان «مخلص» و «مخلص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان برطرف ساختن آن را دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفق به اخلاص نیّت و عقیده و عمل می شود. اما گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی برپا کساری آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارد شده: «إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءٍ؛ شرک (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!»^۱.

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صَعْبُ الْعُبُورِ گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او پیوند، و این مخلصان را مخلص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می کند.

۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیرمؤمنان علی علیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: «قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است).^۱

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوتِهِ وَرِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُسْرَفَةِ الطَّيِّبَةِ ... مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله اخْتَصَّهُ لِلنُّبُوتَةِ وَإِصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید». ^۲

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان علیهم السلام روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَائُهُ، خَلَصَهُ وَاسْتَخْلَصَهُ وَإِلَّا خَلَّى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد». ^۳

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰.

۳. همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۵۵.

از آن را در ذیل از نظر می‌گذرانیم:

۱. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِحِمَاةِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند): خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن».^۱

۲. در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است: «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می‌گذارم».^۲

۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نِهَآيَةٍ؛ اخلاص باارزشتترین مقامی است که انسان به آن می‌رسد».^۳

۴. و در تعبیر بلند دیگر می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است».^۴

۵. و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می‌خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ تَنَافُسٌ أَوَّلُوا النَّهْيَ وَالْأَثَابَ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است».^۵

۶. این مسأله تا آنجا اهمیت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می‌شمرد و می‌فرماید: «بِالْإِخْلَاصِ تَتَفَاضَلُ مَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ».^۶

۷. امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرفی می‌کند و می‌فرماید: «غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ».^۷

۱. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵ - حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثة، صفحه ۱۶۷، نیز آمده است.

۲. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵.

۳. تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴.

۴. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰.

۵. همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۵۱۳.

۶. میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴.

۷. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳.

۸. اخلاص بقدری اهمّیت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب نجات انسان می‌گردد، چنان که در حدیث رسول خدا ﷺ آمده است: «أَخْلَصَ قَلْبَكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ».^۱

۹. اخلاص تا آن حد اهمّیت دارد که علی‌السلام آن را عبادت مقربان درگاه خدا می‌شمرد، و می‌گوید: «الْإِخْلَاصُ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ».^۲

۱۰. این بحث دامنه‌دار را با حدیث جالب دیگری از علی‌السلام به پایان می‌بریم که فرمود: «طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُّعَاءَ وَلَمْ يَشْغُلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَلَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می‌بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می‌شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود».^۳

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجّة البیضاء در این زمینه چنین می‌نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلیّ پاک باشد»، قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً تَسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»؛ «در وجود چهارپایان برای شما درسهای عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم».^۴

«شیر خالص آن است که نه رگه‌های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد».^۵

۱. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵.

۲. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸).

۳. اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶.

۴. نحل / ۶۶.

۵. المحجّة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (باتلخیص).

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه‌های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَمَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ؛ هِر حَقِيقَتِي نِشَانِه‌ای دَارِد، هِیچ بِنْدِه‌ای بِه حَقِیقَتِ اِخْلَاصِ نِمِی‌رِسد مِگر زَمَانِی کِه دُوست نِداشْتِه باشْد کِه او رَا بِه خَاطِر اَعْمَالِ الهِی‌اش بَسْتَانِید».^۱

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَأَرْبَعَةٌ: يَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَتَسْلِمُ جَوَارِحُهُ، وَبَدَلُ خَيْرِهِ وَكَفُّ شَرِّهِ؛ أَمَّا عَلَانِمُ مَخْلَصٍ چِهَار چِیز اسْت: قَلْبِش تَسْلِیمِ خِداست، هِمچِنِین اَعْضَائِش تَسْلِیمِ فَرْمَانِ اُوسْت، خِیر خُود رَا دَر اِخْتِیار مَرْدَمِ مِی‌گِذارْد و شَرِّ خُود رَا بَاز مِی‌دارْد».^۲

۳. در حدیث دیگری از امام باقر (ع) می‌خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَسْتَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ؛ هِیچ عِبَادَتِ کُنْدِه‌ای حَقِّ عِبَادَتِ خِدا رَا بِه جَا نِمِی‌آورد، مِگر اِین کِه از تَمَامِ مَخْلُوقَاتِ چِشْمِ بَرْدَارْد و مُتَوَجِّه اُو شُود؛ دَر اِین هِنْگام، خِداوند مِی‌فَرْمَايد: اِین بَرایِ مَن خَالِصِ شُدِه اسْت؛ پَس بِه کَرَمِش اُو رَا مِی‌پِذِیرْد».^۳

۴. و بالاخره امام صادق (ع) جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می‌فرماید: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ؛ خِداوند مُتَعَالِ نِعْمَتِی بَزَرگْتَر از اِین بِه بِنْدِه‌ای نِداده اسْت کِه دَر قَلْبِش بَا خِدا، دِیگَرِی نِباشْد».^۴

اکنون با توجه به اهمیّت فوق‌العاده اخلاص، و تأثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیّه قرب الی الله، این سؤال پیش می‌آید که اخلاص را چگونه می‌توان به دست آورد؟

۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰۴.

۲. تحف العقول، صفحه ۱۶.

۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۱.

۴. همان مدرک.

بی شک اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثری را در عالم هستی، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابیطالب علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه یقین است».^۱

و از آنجا که عبادت به مقتضای وَأُعْبُدُ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است».^۲

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است».^۳

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است».^۴

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند

۱. غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۳۰ (شماره ۹۰۳).

۲. همان مدرک، صفحه ۱۷ (شماره ۴۴۴).

۳. همان مدرک، صفحه ۳۶۱ (شماره ۵۵).

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱.

اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می‌کنند.

بعضی از مراحل ریاکاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می‌یابد؛ مثل این که شیطان در نمازگزار نفوذ می‌کند و می‌گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه‌های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می‌گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می‌شود؛ مثلاً، می‌گوید: تو انسان برجسته‌ای و مردم به تو نگاه می‌کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبرگاه تسلیم چنین وسوسه‌ای می‌شود، و در درّه هولناک ریاسقوط می‌کند. گاه وسوسه‌های شیطان از این هم پیچیده‌تر و پنهان‌تر است؛ مثل این که به نمازگزار می‌گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریاکار است، و به این ترتیب او را وادار می‌کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریاکاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان‌تر.^۱

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی‌یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ مَنْ يَغْلِبُهُ الْهَوَى؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟»^۲

در حقیقت، عمده‌ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان

۱. محجة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۳۳.

۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۵۳، شماره ۴.

شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمهٔ اخلاص را تیره و تاریک می‌سازد. در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: «قَلِّ الْأَمَالَ تَخْلُصَ لَكَ الْأَعْمَالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنهٔ آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!»^۱ این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می‌شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می‌گویند به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می‌خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبدا آلودهٔ ریاگردی. و بسیار دیده‌ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده‌اند. و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند».^۲ این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می‌دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانباترین گوهری است که در خزانهٔ قلب و روح انسان پیدا می‌شود، آثار فوق‌العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده‌ای از بندگان خدا چهل روز

۱. غرر الحکم، حدیث ۲۹۰۶.

۲. بقره / ۲۷۴.

اخلاص را پیشه خود نمی‌سازد مگر این که چشمه‌های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری می‌شود».^۱

در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب علیه السلام می‌خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَبِيرُ الْبَصَائِرُ؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می‌شود».^۲
در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ النِّيَّاتِ نَجَاحُ الْأُمُورِ؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است».^۳

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیت بیشتری داده می‌شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمیت داده می‌شود و کارها و برنامه‌ها توخالی می‌گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «لَوْ خَلَصَتْ النِّيَّاتُ لَزَكَّتِ الْأَعْمَالُ؛ اگر نیت خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد».^۴

ریا کاری

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه‌ای از نشانه‌های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده‌اند.

ریا کاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر رذائل در روح و جان انسانهاست. ریا کاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می‌دارد.

۱. عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۶۹؛ بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲.

۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۰، شماره ۱۲.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۴، شماره ۶۸.

۴. همان مدرک، صفحه ۶۰۳، شماره ۱۱.

ریاکاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.
با این اشاره به آیات قرآن باز می‌گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را
بررسی می‌کنیم.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ
وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا
يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (بقره / ۲۶۴)

۲. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف / ۱۱۰)
۳. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ
النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء / ۱۴۲)

۴. «وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ
الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا» (نساء / ۲۸)

۵. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» (انفال / ۴۷)

۶. «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ» (ماعون / ۴-۷)

ترجمه:

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید همانند
کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان
نمی‌آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در
آن افشاندن شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف
(و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند
و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند!

۲. پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را
در عبادت پروردگارش شریک نکند.

۳. منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز بر می‌خیزند با کسالت بر می‌خیزند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند.

۴. و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

۵. و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می‌داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

۶. پس وای بر نماز گزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می‌کنند، همان کسانی که ریا می‌کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می‌نمایند!

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، منت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در یک ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می‌کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می‌دهد که شخص ریاکار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید!»؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می‌کند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! ﴿كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنایی برای این گونه اشخاص زده و می‌فرماید: «مثل (کار) او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و بذرهائی در آن افشاندن شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد)!»؛ ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا﴾.

این گونه اشخاص (به یقین) «از کاری که انجام داده‌اند بهره‌ای نمی‌گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند!»؛ ﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می‌شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریاکاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی‌دهد؛ آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی‌ریشه و نیا تشان آلوده است.

جالب این که در آیه‌ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می‌کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می‌بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می‌تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می‌وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف می‌سازد.

* * *

در دومین آیه، پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده و دستور می‌دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می‌فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود که معبود شما تنها یکی است»؛ ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾.

سپس نتیجه‌گیری می‌کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می‌فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!»؛ ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می‌سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است.

قابل توجه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جُنْدَب بن زُهَیْر خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَلَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَلَا يَقْبَلُ مَا شُورِكَ فِيهِ؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود!» سپس آیه فوق نازل شد.^۱

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض کرد: «من جهاد فی سبیل الله را دوست دارم و در عین حال دوست دارم مردم موقعیت مرا در جهاد بدانند». در این هنگام آیه فوق نازل شد.^۲

شبهه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صلۀ رحم نیز نقل شده است^۳ و نشان می دهد که آیه بالا بعد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریاکار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است.

در حدیث دیگری نیز از رسول خدا ﷺ می خوانیم که فرمود: «مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ ...؛ کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ ... را تلاوت فرمود».^۴

* * *

در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می فرماید: «منافقین می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز می ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند!»؛

۱ و ۲ و ۳. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹.

۴. الذر المنثور (طبق تفسیر المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۷).

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریا کاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می باشد چرا که ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء برنامه منافقان باشد.

* * *

در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همردیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می فرماید: «آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است»؛ ﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾.

به این ترتیب، ریا کاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدء و معاد هستند.

* * *

در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسوئی با کفار که اعمالشان ریا کارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می کند، می فرماید: «مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می داشتند و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (کامل) دارد»؛ ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾.

طبق قرائنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسران، آیه اشاره به حرکت سپاهیان قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتی اگر دم از بت پرستی می زدند آنهم ریا کارانه و عملاً برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند از آنجا که بدر یکی از مراکز تجمع و از بازارهای عرب بود و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می‌کردند، ابوجهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنجا آشنا بودند زهر چشم بگیرد. به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می‌کند و به آنها دستور می‌دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش نمایند.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نکوهش می‌کند و می‌فرماید: «وای بر نمازگزارانی که نماز را به دست فراموشی می‌سپارند و از آن غفلت می‌کنند، آنها که ریا می‌کنند و مردم را از ضروریات زندگی باز می‌دارند»، «قَوْلُ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ». تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدت زشتی عمل آنها می‌کند.

از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای سعادت انسان آشکار می‌شود و بخوبی روشن می‌گردد که یکی از موانع مهم تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریاکاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیت و پاکی دل است.

ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق‌العاده به این مسأله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه‌ای از آن در ذیل اشاره می‌شود:

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الرِّيَاءَ وَالشَّهْوَةَ الْخَفِيَّةَ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!»^۱

ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه‌های مخفی ریاکاری است.

۱. محجة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَذْنَى الرِّيَاءِ شِرْكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست».^۱

۳. باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ؛ خداوند عملی را که ذره‌ای از ریا در آن باشد قبول نمی‌کند».^۲

۴. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِي ضَلَّ عَمَلُكَ وَحِطَّ أَجْرُكَ إِذْ هَبَّ فَخَذَّ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریاکار را صدا می‌کنند و می‌گویند ای فاجر! ای حيله‌گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!».^۳

۵. یکی از اصحاب می‌گوید: پیامبر ﷺ را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: «إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشِّرْكَ، أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجَرًا، وَلَكِنَّهُمْ يُرَائُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ من بر امت از شرک و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می‌کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می‌شوند)».^۴

۶. در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ نقل شده است که فرمود: «إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجًا بِهِ فَإِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِلَّايَ آرَادَ بِهَا؛ فرشته عمل بنده‌ای را با شادی به آسمان می‌برد هنگامی که حسنات او را به بالا می‌برد خداوند عزوجل می‌فرماید آن را در جهنم قرار دهید، او عمل خود را به نیت من انجام نداده است!».^۵

۷. باز در حدیث دیگری از همان حضرت ﷺ می‌خوانیم: «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنِّي أَعْنَى الشِّرْكَاءِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ بِهِ دُونِي؛ خداوند سبحان می‌فرماید: من بی‌نیازترین شریکانم، هرکس عملی بجا آورد و غیر مرا

۱ و ۲ و ۳ و ۴. محجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

۵. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵.

در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آن کسی است که شریک قرار داده نه از آن من!»^۱

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند. از امامان معصوم علیهم السلام احادیث تکان دهنده ای دیده می شود، از جمله:

۸. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از جدش نقل می کند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحَبُّتُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحَسُّنُ فِيهِ عَلَانِيَتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ مَا بِهِ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَوْمِهِمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زَمَانِي بِرِ مَرْدَمِ فَرَا مِي رَسْدَ كِه بَاطِنِ أَنَّهُا أَلَوْدَه وَظَاهِرُشَانِ زَبِيَا اِسْت، وَ اِیْنِ بَه خَاطِرِ طَمَعِ دَر دُنْیَا مِی بَاشَد، هَر گَزِ اَنچِه رَا نَزْدِ پُروردگارشَان اِسْت ارَادَه نَمِی کُنند، دِیْنِ اَنَّهُا رِیَا اِسْت، وَ خَوْفِ خُدا دَر قَلْبِشَانِ نِیْسْت، خُداوند مَجَازَاتِی فَرَاگِیْر بَرِ اَنَّهُا مِی فَرَسْتَد وَ اَنَّهُا هَمچُون فَرْدِ غَرِیْقِ اَوْ رَا مِی خَوَانَد وَ لِی دُعَایِ اَنَّا رَا اِجَابَتِ نَمِی کُنَد!»^۲

۹. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ لِلنَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هَرِ رِیَائِی شِرْکِ اِسْت، هَر کَسِ بَرایِ مَرْدَمِ عَمَلِ کُنَد پاداشِ اَوْ بَرِ مَرْدَمِ اِسْت، وَ هَر کَسِ بَرایِ خُدا عَمَلِ کُنَد ثَوَابِشِ بَرِ خُدا اِسْت!»^۳

۱۰. در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «الْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَبَاطِنُهُ غَلِيلٌ...؛ رِیَا کَارِ ظَاهِرِ عَمَلِشِ زَبِیَا وَ بَاطِنِشِ زَشْتِ وَ بَیْمَارِ اِسْت!»^۴

و نیز فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيلًا وَظَاهِرًا جَمِيلًا؛ چِه زَشْتِ اِسْت کِه بَاطِنِ اِنْسَانِ خَرَابِ وَ بَیْمَارِ وَ ظَاهِرِشِ زَبِیَا بَاشَد!»^۵

و در این زمینه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی بسیار فراوان است.

۱. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۶.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۹۳.

۴. امالی صدوق، صفحه ۳۹۸ - غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۶۰، شماره ۱۶۱۴.

۵. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندهنده نگاه می‌کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصوّرشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می‌کند نیت او هر چه می‌خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاده و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می‌خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است: تأثیری در خود انسان می‌گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می‌سازد و از مقام والای توحید دور می‌شود و در قعر درّه شرک پرتاب می‌گردد؛ مردم را وسیله عزّت و احترام خود می‌بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می‌سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاسد بیشمار اخلاقی در می‌آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می‌شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمیتی به باطن عمل نمی‌دهد و چه بسا این امر سبب می‌شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه‌های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه‌ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می‌شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می‌گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می‌کنند، دنبال خیر و سعادت جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می‌روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می‌کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه‌های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات

را دربارهٔ ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریاگرفتار و سوسه می‌شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می‌دهد بعداً می‌فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که دربارهٔ یکی از مؤمنین پیشین نقل می‌کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صفِ اوّل می‌ایستاد، یک‌روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می‌بینند، باید همیشه در صف اوّل باشد!

ولی افراط و تفریط در این مسأله مانند همهٔ مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریا پی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است.

علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجة البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می‌کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟».

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می‌گوید: «این امر نشانه‌هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه‌تر و مقبول‌تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).

«نشانهٔ دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکند، و همهٔ مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانهٔ دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند خوشحال نباشد».^۱

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

۱. محجة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰.

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَآرَبَعَةٌ: يَخْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيَخْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرِهٖ عَلَى الْمُحْمِدَةِ وَيُحْسِنُ سَمْتَهُ بِجِهَتِهِ؛ اَما علامت ریاکار چهار چیز است: هنگامی که کسی نزد اوست تلاش می‌کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، وسعی می‌کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد»^۱

۲. در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است فرمود:

«لَمَّا رَأَىٰ أَرْبَعُ عَلَامَاتٍ:
يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ
وَيَنْشُطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ
وَيَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أُتِيَ عَلَيْهِ
وَيَنْقُصُ مِنْهُ إِذَا لَمْ يَشَأْ عَلَيْهِ؛
ربا کار چهار علامت دارد:

و اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می‌دهد،
و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می‌دهد،
هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می‌افزاید،
و هرگاه ثنا نگویند از آن می‌کاهد!»^۲

شبيه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است.^۳

خلاصه، هرکاری که با انگیزهٔ بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخورد انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می‌دهد می‌توان دریافت.

١. تحف العقول، صفحة ١٧.

٢. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، جلد ٢، صفحه ١٨٠.

۳. خصال (مطابق نقل) میزان الحکمة، جلد ۲، صفحہ ۱۰۲۰ چاپ جدید).

این مطلب به اندازه‌ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می‌دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می‌دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است.

اما همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می‌شوند به این عنوان که می‌ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خبر شوند و از آن مسرور گردد در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی‌زند.^۱

از اینجا روشن می‌شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده‌اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهایی است که بزرگان همیشه انجام می‌داده‌اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی‌شود، مشروط به این که انگیزه‌اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می‌دهد که انسان می‌تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه‌های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَعَلَانِيَةً» یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَجَهْرًا» که همان معنا را می‌دهد شده است.^۲

اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می‌شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حج خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛

۱. وسائل الشَّيْعَة، جلد ۱، ابواب مقدّمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵.

۲. بقره / ۲۷۴؛ رعد / ۲۲؛ ابراهیم / ۳۱؛ نحل / ۷۵؛ فاطر / ۲۹.

درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می‌کند و این نیز ضایعه بزرگی است.

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریاکاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است: نخست توجه به علل و ریشه‌های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است.

گفتیم ریشه ریا همان «شرک افعالی» و عدم توجه به حقیقت توحید است. اگر پایه‌های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزت و ذلت و روزی و نعمت به دست خداست و دل‌های مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی‌کنیم!

اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؟» اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بردارد هیچ کس نمی‌تواند شما را یاری کند!.^۱

و اگر به این حقیقت قرآنی توجه کنیم که تمام عزت نزد خدا و به دست خداست: «أَيَّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ «آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می‌ریزند می‌خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزت‌ها از آن خداست!». ^۲ آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای جلب توجه مردم و کسب و جاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند! بعضی از علمای اخلاق گفته‌اند ریشه اصلی ریاکاری حب جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می‌گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

۱. آل عمران / ۱۶۰.

۲. نساء / ۱۳۹.

سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبن متهم ن سازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریا کاری بیندیشد که: ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون موریا نه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریا کاری شخصیت انسان را در هم می کوبد و آزادی و حریت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریا کارانند!

توجه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمی بر ریا کاران دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیتهای آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریا کاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لا به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمی دارد.

لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه‌ای است بزرگ!

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤالی است که بسیاری از خود می‌کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می‌کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیّت و روحانیّت باشد که از ناحیه عبادات در وجود انسان حاصل می‌شود هیچ منافاتی با خلوص نیّت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی‌شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می‌بیند و صاحب عمل خوشحال می‌شود، آیا این معنی با خلوص نیّت منافات دارد؟ فرمود: «لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِدَلِيلٍ؛ اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد».^۱

و در حدیث دیگر می‌خوانیم که «ابوذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می‌دهد و مردم او را دوست می‌دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می‌شود».^۲

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۵۵.

۲. همان مدرک.

تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟! در جواب عرض می‌کنیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می‌رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتهار و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان این دو نیست.

ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می‌شوند و او را می‌ستایند شاد و خوشحال می‌شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد.

و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می‌نامند) موجب بطلان عمل نمی‌گردد هر چند ارزش کار او را بسیار پائین می‌آورد و از نظر اخلاقی موجب انحطاط است.

بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده‌اند: نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است. دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می‌شود. سوم این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هر چند محل تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده‌اند، هر چند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید.

چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحبّ مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته‌اند.

پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می‌آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است.

ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می‌کند؛ مثلاً، اصل نماز بقصد خداست اما انجام آن در اوّل وقت به نیت ریا می‌باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است. هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا باشد هرچند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متحد می‌باشد.

هشتم این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که نماز را در مسجد به قصد خدا به جا می‌آورد ولی حرکت به سوی مسجد به قصد ریا است، بسیاری از فقهاء این نوع ریا را موجب بطلان عمل نمی‌دانند زیرا مقدمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می‌کند.

نهم این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می‌دهد، مثل این که اصل نماز را به قصد خدا انجام می‌دهد ولی انداختن تحت الحنک را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی‌شود.^۱

دهم این که انجام عمل فقط برای خداست ولی اگر مردم او را ببینند خوشحال می‌شود بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد این قسم نیز موجب بطلان عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی‌شود، زیرا ریا آن است که انگیزه‌ای برای عمل شود.

در اینجا به پایان بحث ریا می‌رسیم هرچند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطاله سخن از آن صرف نظر می‌کنیم.

۱. توجه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.

سکوت و اصلاح زبان

در بسیاری از روایات درباره این دو مسأله بحث شده و اهمیت فوق العاده‌ای برای هر دو بیان گردیده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمیت ویژه‌ای هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می‌شوند به جایی نمی‌رسند، هرچند در ریاضت‌های بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند.

به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله توجّه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله و امانند از وصول به مقاصد عالیه محروم خواهند شد. با این اشاره به اصل بحث باز می‌گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می‌پردازیم.

سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح شده است.

نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می‌خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فرا گرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمتهای مردم بی‌ایمان متوجّه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می‌دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است)... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و امروز با احدی سخن نمی‌گویم ﴿فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِياً مَّنْسِياً * فَتَدَاها مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً * وَهَزَى إِلَيْكِ جِذْعَ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْباً

جَنِيًّا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا * فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا * فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا * فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنِسِيًّا^۱.

در این که این نداکننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته‌اند ولی به گفته علامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مِنْ تَحْتِهَا» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهایی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح علیه السلام بر می‌گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او برگردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می‌دانیم نذر همواره به کاری تعلق می‌گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین «روژه سکوت» - حداقل - در آن امت یک عمل الهی بود، و از تعبیر آیه چنین بر می‌آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته‌ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت. البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم «وَصَوْمُ الصَّوْمِ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است!»^۲.

همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است.^۳ در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وَلَا صُمْتُ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!»^۴.

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از

۱. مریم / ۲۳ - ۲۶.

۱ و ۲ و ۳. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت.

آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحْدَهُ إِنَّ مَرْيَمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً أَيْ صَمْتاً فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ ... ؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی‌بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!»^۱

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمیت سکوت و ارزش آن ظاهر می‌شود.

در آیه ۱۰ همین سوره (مریم) اشاره دیگری به اهمیت سکوت دیده می‌شود آنجا که در داستان «زکریا» علیه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که مژده تولد حضرت «یحیی» علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه‌ای کرد، «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» و به او وحی شد که: نشانه تو آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می‌کند) «قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا».

درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای «زکریا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد. همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته‌ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه‌ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت «قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا».

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که خود داری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی‌شده؛ و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

۱. نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۲.

«فخر رازی» این قول را از «ابومسلم» نقل می‌کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می‌شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریا در خواست آیه و نشانه‌ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی‌تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می‌شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.

سکوت در روایات اسلامی

اهمیت «صَمْتُ» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده‌ای دارد، و نکته‌های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می‌شود.

۱. در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الْكَلَامُ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند، و مؤمن کمتر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند، و منافق بسیار سخن می‌گوید و کمتر عمل می‌کند».^۱

۲. در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است».^۲

۳. در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «أَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَقَّفُ فِكْرُكَ وَيَسْتَتِرُ قَلْبُكَ وَيَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکر زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!».^۳

۱. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۰۰.

۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵.

از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می‌رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می‌کند، این نیروها متمرکز می‌گردد، و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می‌گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می‌شمرند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند.

۴. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می‌شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می‌باشد...»^۱

۵. از بعضی از احادیث استفاده می‌شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ الْمَسِيحُ عليه السلام يَقُولُ لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح علیه السلام می‌فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می‌گویند دل‌هایی پر قساوت دارند ولی نمی‌دانند!»^۲

۶. در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می‌آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است»^۳.
این که می‌فرماید: سکوت محبت می‌آورد به خاطر این است که بسیاری از رنج‌ها و عداوت‌ها از نیش زبان زدن و تعییرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می‌شود، و سکوت انسان را از آن نجات می‌دهد.

۱. میزان الحکمة، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۰۵.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۱۱).

۳. همان مدرک، صفحه ۱۱۳.

۷. سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْمُتْ لِسَانُكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها» و در پایان افزود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد».^۱

۸. بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور و وقار است. همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصَّمْتُ يَكْسِبُكَ الْوَقَارَ، وَيَكْفِيكَ مَوْنَةَ الْأَعْتَذَارِ؛ سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد».^۲ شخصی که زیاد سخن می گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرر می کند.

۹. همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بَلَاغَةٌ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعُثَارِ؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست».^۳

از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد! ۱۰. این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می دهیم هرچند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها ما را از روشی که در این مباحث داریم دور می سازد؛ فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَإِنْ كُنْتَ فَصِيحًا؛ سکوت یاور خوبی است در بسیاری از موارد، هرچند سخن گویی فصیح باشی».^۴

رفع یک اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی

۲. غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷.

۳. همان مدرک، شماره ۳۷۱۴.

۴. میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶.

و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابهت و وقار، و عدم نیاز به عذر خواهی های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است.

هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است.

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سورة الرحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن زبان گویا و قدرت بر تکلم است.

بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود:

امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حق و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان اضافی و به اصطلاح «فضول الکلام» است؛ بنابراین، باید از هرگونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) در این باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حق مطلب را بخوبی ادا فرموده است.

کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام (علیه السلام) در جواب فرمود:

«لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ. قِيلَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَلَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ»

وَلَا أَسْتَوْجِبُ وَلَا يَهْدِي بِالسُّكُوتِ وَلَا تَوْقِيَّتِ النَّارِ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ، مَا كُنْتُ لِأَعْدِلَ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ؛ هرکدام از این دو آفاتی دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی‌آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی‌شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی‌شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می‌آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی‌کنم، حتی هنگامی که می‌خواهی فضیلت سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می‌کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی‌دهی!»^۱

بی‌شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جایی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه‌های مثبت و جنبه‌های منفی است، و بی‌شک جنبه‌های مثبت سخن گفتن فزونتر از جنبه‌های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه‌های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می‌شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می‌کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می‌شوند. در اینجا معیار روشنی داریم، هرگاه ما سخنانی را که در شبانه روز می‌گوییم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقت و سختگیری و خالی از تعصب به بررسی آن پردازیم مشاهده می‌کنیم که از میان صداها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریات حیات می‌باشد و بقیه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لا به لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می‌باشد.

هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی‌هدف، و احیاناً بی‌معنی یا گناه آلود است.

۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۷۴.

این نکته نیز شایان توجه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می‌شود؛ به این معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صَمْتُ» به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند (تَرْكُ مَا لَا يَعْنِيهِ) و آنچه برای سالکان الی الله و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دقت کنید)

اصلاح زبان

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمیّت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می‌باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمیّت فوق‌العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است. به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می‌بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته‌های او ظاهر می‌شود. جالب این که طبّای پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می‌کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می‌شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می‌کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می‌تواند تابلویی برای کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می‌تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمیّت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می‌شمرند. در حدیث معروفی که در لابه‌لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعَرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است».^۱

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی‌کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی‌یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند».^۲

با این اشاره به اصل سخن باز می‌گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می‌کنیم:

۱. اهمیّت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی

۲. رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

۳. آفات زبان

۴. اصول کلی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اوّل، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرّحمن» حقّ سخن را ادا کرده است.

در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می‌خوانیم: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ * وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»؛ «آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم - و یک زبان دو لب؟ - و او را به خیر و شرّش هدایت نمودیم!».

آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شرّ.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۹۲.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷ محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

براستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین بر عهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می‌کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می‌دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می‌گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می‌دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده‌ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده‌ایم که اگر آن مهارت فوق‌العاده در زبان نبود که خود را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می‌آمد! اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می‌کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می‌گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله‌ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می‌شود، نه ملالی به آن دست می‌دهد، و نه هزینه‌ای دارد.

و از آن عجیبت‌ر، مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می‌تواند جمله بندی‌های نامحدودی در اشکال بی‌شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آنچنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، بر آن نیز افزوده می‌شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می‌شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّ نَارَ عَاكَ لِسَانِكَ فِي مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ بِطَبَقَتَيْنِ فَأَطِيقْ؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!»^۱

در آغاز سورة الرحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می دارد و می فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ «خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت».

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می کند. اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد. بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهم و بی نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، هوای فشرده در ریه ها، تارهای صوتی را به صدا در می آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانه ها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ ذیل آیه مورد بحث. و نورالتقلین، جلد ۵، صفحه ۵۸۱.

و ظرافت خاصی به وجود می آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه های مختلف بریده و چینش پیدا می کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می دهد.

وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدد زبانها را (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمیت این موضوع روشنتر می شود، بویژه این که می دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می آید. به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد.

این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد، از جمله در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَا لِلْإِنْسَانُ لَوْ لَا اللِّسَانُ إِلَّا صُورَةٌ مُّثَلَّةٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ مُّهْمَلَةٌ؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟ چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان!». ^۱ امام در این گفتار پر معنی حق مطلب را درباره اهمیت زبان بیان کرده و می فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست. در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ؛ تمام زیبایی انسان در زبان است!». ^۲

همین معنی به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَالْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ؛ زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در عقل اوست!». ^۳ این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَحَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَنَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ،

۱. غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۴.

۳. همان مدرک، جلد ۷۵، صفحه ۸۰، حدیث ۶۴.

وَشَافِعُ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَّةَ، وَوَاصِفُ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَآمِيرُ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَوَاعِظُ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَمُعَزِّ تَسْكُنُ بِهِ الْأَحْزَانُ، وَخَاضِرُ (خَامِدٌ) تُجَلِّي بِهِ الضَّغَائِنُ وَمُوتِقٌ تَلَذُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ؛ در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می‌کند:

شاهدی است که از درون خبر می‌دهد.

و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می‌گوید.

و شفاعت کننده‌ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده‌ای است که اشیاء را معرفی می‌کند.

و امیری است که به نیکیها دعوت می‌نماید.

و واعظی است که از قبیح باز می‌دارد.

و تسلی دهنده‌ای است که غمها با او فرو می‌نشیند.

و ستایشگری است که زنگار کینه‌ها را از دلها پاک می‌کند.

و هنرمندی است که گوشها به سبب اولذت می‌برند.^۱

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «مَحَبَّةُ الْبَيْضَاءِ فِي تَهْذِيبِ

الاحياء» می‌رویم:

او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللسان» چنین می‌گوید: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرّمش کوچک و طاعت و جرّمش بزرگ است، چرا که کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می‌شوند و این دو نهایت طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مظنون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می‌گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می‌پردازد.

«این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی‌بیند، و گوش جز صداها را نمی‌شنود، و دست تنها با اجسام سروکار

۱. کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰، حدیث ۴.

دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضا بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حدّ و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکبها وسیع و در شرّ و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می سازد و به لبّه پرتگاه آتش می راند.^۱

رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دودر یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمد ﷺ گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ «اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می داند».

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلویا موزیانه منافقان می توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری!

۱. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می‌گوید: «لَحْنُ الْقَوْلِ بُغْضُهُمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابیطالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می‌باشد). و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می‌شناختیم».^۱

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

۱. در حدیث معروفی از امام علی بن ابیطالب علیه السلام می‌خوانیم:

«مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي ثَلَاثِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می‌پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می‌گردد، آشکار می‌شود!».^۲

این سخن که می‌تواند یکی از پایه‌های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام نمای روح آدمی است.

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْإِنْسَانُ لُبُّهُ لِسَانُهُ؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست!».^۳

۳. در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «قُلْتُ أَرْبَعاً، أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ، قُلْتُ أَلَمْرءٍ مَحْبُوءٍ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَتَعَرَّفَتْهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهِلَ شَيْئاً عَادَاهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَقُلْتُ قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُحْسِنُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ طَالُوتَ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، وَقُلْتُ أَلْقَتَلُ يَقِلُّ الْقَتْلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتیم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل فرمود؛ من گفتم (شخصیت) انسان

۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث (مضمون این حدیث را بسیاری از معاریف اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده‌اند از جمله «احمد حنبل» در کتاب «فضائل» و «ابن عبدالبر» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اول الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها).

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶.

زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می‌شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می‌شناسی ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾^۱؛ من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾^۲؛ من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می‌تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^۳؛ من گفتم کشتن سبب می‌شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل! ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۴ ۵. ۴. در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِءٍ بِمَا يَجْهِي عَلَى لِسَانِهِ؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می‌شود، دلیل بر میزان عقل اوست!.

باز از همان امام بزرگوار علیه السلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالْكَلامَ فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَلَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِكَ وَعِبَادَتُكَ تُبَيِّنُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی‌دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می‌دهد!»^۶

کوتاه سخن این که، اهمیت زبان و نقش بسیار حساس و مؤثر آن در ساخت شخصیت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود.

۱. محمد / ۳۰.

۲. یونس / ۳۹.

۳. بقره / ۲۴۷.

۴. بقره / ۱۷۹.

۵. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳.

۶. غرر الحکم.

بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیمتر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناکتر می باشد.

معروف است: «در کنار کوههای بلند درّه های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر مبدّل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدّت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم.

آفات اللّسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهای که به وسیله آن انجام می گیرد و آثار مخرب آن که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می باشد.

محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّة البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

۱. گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد)

۲. بیهوده گویی و پرحرفی

۳. گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴. جدال و مرأء (منظور از «جدال» جزو بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مرأء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است)

۵. خصومت و نزاع و لجاج در کلام

۶. تکلف در سخن گفتن و تصنّع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

۷. بد زبانی و دشنام

۸. لعن کسی که مستحق لعن نیست
 ۹. غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لاهی خوانده می شود)
 ۱۰. مزاح و شوخی های رکیک و زشت
 ۱۱. سخریه و استهزای دیگران
 ۱۲. فاش کردن اسرار مردم
 ۱۳. وعده های دروغین
 ۱۴. دروغ و خبرهای خلاف گفتن
 ۱۵. غیبت کردن
 ۱۶. سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب بپا کردن)
 ۱۷. نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگوید و در پشت سر چیز دیگر)
 ۱۸. مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند
 ۱۹. نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافتها است
 ۲۰. سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است
- دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:
۱. تهمت زدن
 ۲. شهادت به باطل
 ۳. خودستایی
 ۴. نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعة فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد

۵. خشونت در سخن و بی ادبی در کلام
 ۶. اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند)
 ۷. ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن
 ۸. مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست
 ۹. کفران و ناسپاسی با زبان
 ۱۰. تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف
- شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی‌دهد بلکه موارد سی‌گانه فوق، قسمت عمده آن است.
- ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده‌اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهایی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده‌اند؛ مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلی است؛ و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می‌توان با زبان مرتبط کرد.
- گاه نیز آمده‌اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده‌اند و هر کدام را عنوان مستقلی شمرده‌اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.
- به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمی در اصل بحث ایجاد نمی‌کند.

اصول کلی برای دفع خطرات زبان

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می‌تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی‌شمار می‌گردد، و خرمن

سعادت انسان را به آتش می‌کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می‌توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حدّ اقل رسانید؟

از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می‌شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می‌آوریم:

۱. توجه جدی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجه کامل به خطرات آن لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می‌شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می‌تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشاند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان درنده غافلگیری، تو را می‌درد.

این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:

«إِذَا صَبَحَ ابْنُ آدَمَ أَصْبَحَتِ الْأَعْضَاءُ كُلُّهَا تَسْتَكْفِي اللِّسَانَ أَنِّي تَقُولُ اتَّقِ اللَّهَ فِينَا فَإِنَّكَ إِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ إَعْوَجَجْتَ إَعْوَجَجْنَا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می‌کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می‌دهند و می‌گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می‌رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به راه کج می‌رویم!»^۱

در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین علیهما السلام آمده است: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُ؟! فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَيُنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ إِنَّمَا نُنَابُ وَنُعَاقِبُ بِكَ؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضای بدن نظر می‌افکند و می‌گوید: صبح شما چگونه است؟ می‌گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می‌کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، وبه او قسم می‌دهند و می‌گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می‌شویم!»^۲

۱. محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۳.

۲. سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروحی درباره اهمیت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهمیت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم؛ این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است، و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جایی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست - زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق سخن گفتن است - بلکه منظور از قِلَّةُ الْكَلَامِ (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است. به همین دلیل، در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیاء کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورع کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود!.^۱

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است.^۲ در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَكَثِيرُهُ قَاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!». ^۳

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹.

۲. محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۶.

۳. غرر الحکم، شماره ۲۱۸۲.

۳. حفظ زبان (نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد!

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلسَانِهِ، وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ، فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زَبَانُ انْصَانَ بَا إِيْمَانٍ دَر پِشْتِ قَلْبِ او قَرَار دَارَد، هَنگَامِی کِه ارَادَةُ سَخْنِ گُفْتَنِ کُنَد، نَخَسْتُ دَر آن مِی اندِشِد، سِپِس بَا زَبَانِش آن رَا امضَا مِی کُنَد؛ وَلِی زَبَانِ مَنَافِقِ دَر جَلْوِ قَلْبِ اوست، هَنگَامِی کِه تَصْمِیمِ بِه گُفْتَنِ چِیزِی بَگِیرَد نَخَسْتُ آن رَا بَا زَبَانِش امضَا مِی کُنَد و دَر آن نَمِی اندِشِد!»^۱

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام چنین می خوانیم: قَلْبُ الْأَخْمَقِ فِي قَلْبِهِ وَقَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قَلْبُ نَادَانٍ دَر دِهَانِ اوست، و دِهَانِ دَانَا دَر دِلِ او!^۲

بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.

راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

۱. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۴.

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می‌پاشد پایان می‌دهیم، فرمود: «إِنْ أَحْبَبْتَ سَلَامَةَ نَفْسِكَ وَسَرَّ مَعَايِكَ فَأَقْلِلْ كَلَامَكَ وَاكْثِرْ صَمَتَكَ، يَتَوَقَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَرِّ قَلْبُكَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!»^۱

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به حفظ زبان؛ البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول اخلاقی وارد آن می‌شویم، خواهد آمد.

خودشناسی و خداشناسی

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خودشناسی است.

چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویش را آن گونه که هست شناخته باشد!

آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می‌رود؟

آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می‌خیزد؟

آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می‌سازد؟

به یقین پاسخ تمام این سؤالات منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره‌گیری از طیبیان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت.

۱. تصنیف غرر الحکم، صفحه ۲۱۶، شماره ۴۲۵۲.

با این اشاره به اصل مطلب باز می‌گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. رابطه خودشناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می‌شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:
اولاً: انسان از طریق خودشناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و اهمیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفعه‌ای از نفحات ربّانی است پی می‌برد؛ آری! درک می‌کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می‌کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می‌کشانند که از عظمت آن بی‌خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه‌های شهوت و تضاد آنها با سعادت او پی می‌برد، و برای مقابله با آنها آماده می‌شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه‌ها بی‌خبر می‌ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، اما او از وجود آنان غافل و بی‌خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی‌کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می‌دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می‌برد و تشویق می‌شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می‌ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می‌کند.

رابعاً: هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه‌هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه‌ها شناخته می‌شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می‌سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می‌کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قویترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضيض رذائل و رسیدن به اوج قلّه فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می‌کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می‌سازد، و شاهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرنگ می‌کند، به اهمّیت خود شناسی و خود آگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارل مینگر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می‌گردد و ما را به خاک سیاه می‌افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه‌های زندگی را متزلزل می‌کند».^۱

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله‌ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می‌گوید: «بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتفاقی بود... اگر «گالیله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه‌های زیادی با آنچه امروز است می‌داشت».^۲

۱. اعجاز روانکاوی، صفحه ۶.

۲. انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲.

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرّد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند».^۱

۲. خودشناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی‌نیاز می‌سازد؛ از جمله:

۱. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است».^۲
 ۲. و در نقطه مقابل آن چنین می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَخَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ؛ کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می‌شود و در گمراهی و جهل گرفتار می‌آید».^۳
 ۳. در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَتَرَكَهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا؛ عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می‌سازد پاک و پاکیزه کند».^۴
- از این تعبیر بخوبی استفاده می‌شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

۴. باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می‌خوانیم: «أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةُ

۱. حشر / ۱۹.

۲. غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵.

۳. همان مدرک، حدیث ۹۰۳۴.

۴. غرر الحکم؛ طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳.

لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!^۱

از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.

۵. در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا؛ وَمَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهَمَلَهَا؛ کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و کسی که خود را نشناسد آن را رها می سازد!»^۲

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خودشناسی است.

۶. در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ؛ کسی که (در سایه خودشناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)»!^۳

۷. همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!»^۴

از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفة النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکید

۱. غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶.

۲. تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، ماده معرفت، صفحه ۱۸۸۱).

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹.

۴. تحف العقول، کلمات قصار امام هادی علیه السلام.

و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

۳. خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است»؛ «سُئِرَ بِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».^۱

در جای دیگر می‌فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی‌بینید؟

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».^۲

بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده‌اند که «معرفة النفس» پایه «معرفة الله» است، آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشان نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می‌دهیم!».^۳

در تفسیر المیزان می‌خوانیم: «انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وادارد، نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشان ندارد، چه این که اگر مالک خویشان بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می‌داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می‌کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

۱. فصلت / ۵۳.

۲. ذاریات / ۲۱.

۳. اعراف / ۱۷۲.

«بنابراین، انسان در هر مرحله‌ای از انسانیت باشد، به روشنی می‌بیند که مالک و مدبر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می‌بیند. «لذا بعضی گفته‌اند که آیه اشاره به حقیقتی می‌کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می‌یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است - نیازمند به بیرون وجود خود - پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند».^۱

به این ترتیب ثابت می‌شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش، سبب معرفه الله و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت». نیز ناظر به همین است.

این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ گاه از پیامبر اکرم ﷺ و گاه از امیرمؤمنان علی علیه السلام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است. در بحارالانوار از کتاب ادریس پیامبر ﷺ در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخَالِقَ، وَمَنْ عَرَفَ الرِّزْقَ عَرَفَ الرَّازِقَ، وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می‌شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می‌شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می‌شناسد».^۲

به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحارالانوار از پیامبر اکرم ﷺ یا سایر معصومین علیهم السلام یا ادریس پیامبر ﷺ نقل شده است و همچنین از امام علی بن ابی طالب علیه السلام در غرر الحکم.^۳

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می‌فرماید: «شیعه و سنی این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند و این یک حدیث مشهور است».^۴

۱. تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (باتلخیص).

۲. بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶ - در جلد ۵۸ بحار الانوار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم ﷺ و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است.

۳. غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶.

۴. تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده).

تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می‌توان گفت، از جمله:

۱. این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هرکس شگفتیه‌های ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این عجب‌آفرین خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت انگیز نمی‌تواند از غیر مبدء عالم و قادری، سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه الله است.

۲. ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چراکه اگر انسان دقت در وجود خویش کند می‌بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگ‌هایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی‌نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می‌روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را بکلی از دست می‌دهند؛ (مثلاً، هنگامی که گفته می‌شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می‌بخشد.) و به این ترتیب هرکس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چراکه وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳. حدیث می‌تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می‌فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (فی المثل پدر و مادر) می‌رود باز آنها را معلول علت دیگری می‌بیند، و هنگامی که سلسله این علت و معلول را پی‌گیری می‌کند، به اینجا می‌رسد که آنها نمی‌توانند تابی نهایت پیش بروند چراکه تسلسل لازم می‌آید و بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلم است.^۱

۱. راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید.

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر علت العلل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را باین وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد.

۴. این حدیث می تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از «معرفة النفس» به «معرفة الله» می رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵. این حدیث می تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هرکس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فناء خویش پی به بقای او می برد، چه اگر او هم فانی می شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می فرماید: وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ نهایت ایمان خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است.^۱

۶. مرحوم علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند و حاصل آن این است که:

«روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت پیر یگانگی و ربوبیت خداوند می کند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۱. از آنجا که روح مدبّر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبّری دارد!
۲. از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!
۳. از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!
۴. از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!
۵. از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!
۶. از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلّیت و ابدیّت خداست!
۷. از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنه ذات خدا امکان ندارد!
۸. از آنجا که انسان محلّی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلّی ندارد!
۹. از آنجا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!
۱۰. و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود دلیل بر این است که خالق روح قابل رؤیت نیست!». ^۱
۷. تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی تواند حقیقتاً بشناسد.
- ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.
- آری! هرکس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به خدا شناسی و به یقین خدا شناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خود

۱. بحارالانوار، جلد ۵۸، صفحه ۹۹ و ۱۰۰.

شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست؛ به همین دلیل، امروز که از طریق آزمایشهای مختلف می توان به وجود بیماریهای گوناگون و کم و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طبیب جراح قدرت می یابد که دقیقاً به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن پردازد؛ و با تجزیه دقیق خون و ترشحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می شود.

در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقاً همین گونه است. تا به کمک طبیبان مسیحادم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود شناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت! ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چراکه حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمّی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیت غالباً بسیارگران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرفی می کنند و با این توجیهات نادرست راه درک واقعیتها را بر خود می بندند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، وگرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتّی خودش توجیه نماید!

آری! آگاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیت بسیارگران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن پردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب و پرده حب ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خود شناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد!»^۱

حضرت علی علیه السلام در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست»^۲. اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدرود و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

۱. نهج الفصاحه، صفحه ۲۶ - شبیه همین معنی از امام صادق علیه السلام در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده است.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هرگاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او اطلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین می فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند».^۱ (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مداهنه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی^۲ گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوئیم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم! طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آئینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟

۱. این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند).
 ۲. داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهاد و عبّاد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).

گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است).^۱

عبادت و نیایش روح را پرورش می‌دهد

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجه به عبادات و نیایشهاست. برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد. گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می‌طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته‌اند، اما در یک اشاره کوتاه چنین می‌توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است توجه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی‌دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که تنها کسی می‌تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست!

به تعبیر دیگر، و از بُعد دیگر - «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی‌قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی‌مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه

۱. محجة البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ - ۱۱۴ (باتلخیص).

آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعِبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ عِبُودِيَّةٌ گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده است».^۱ اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می‌کند که خود را در صفات شبیه معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیت به جای می‌رسد که به اذن پروردگار می‌تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند، و صاحب ولایت تکوینیّه شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می‌شود؛ این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می‌کنیم.

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/ ۲۱)

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

(بقره/ ۱۸۳)

۳. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت/ ۴۵)

۴. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصْلِينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

(معارف/ ۱۹-۲۴)

۵. «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه/ ۱۰۳)

۶. «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/ ۲۸)

۷. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره/ ۱۵۳)

۱. مصباح الشریعه، صفحه ۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).

ترجمه:

۱. ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.
۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید.
۳. ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد.
۴. به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است. هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می‌کند - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد) - مگر نماز گزاران - آنها که نماز را پیوسته به جا می‌آورند.
۵. از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.
۶. آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!
۷. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می‌شود و نشان می‌دهد کسانی که می‌خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از در عبودیت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند.

در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می‌دهد؛ می‌فرماید: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان

شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می‌گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیت خالص او آرید، شکوفه‌های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می‌شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست.

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می‌کند.

* * *

در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه» - که یکی از عبادات مهم است - و «تقوا» اشاره شده است؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما نوشته شده - همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد - تا پرهیزگار شوید!؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

هرکس به روشنی در می‌یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه‌ای در دل احساس می‌کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می‌بیند، حتی آمارهای مستند نشان می‌دهد که در ایام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه‌دار، بسیار پایین می‌آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می‌پردازند!

این امور بخوبی نشان می‌دهد که هر قدر انسان به عبودیت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد.

* * *

در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده است؛ در این آیه شخص پیامبر ﷺ به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».

«فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه‌ای از صفات ضدّ ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می‌گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر - جهان قرب به خدا - وارد می‌کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه‌های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حبّ افراطی به دنیا است دور می‌سازد.

به همین دلیل، نماز گزاران واقعی کمتر گرد گناه می‌گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می‌شود و شکوفه‌های فضائل و اخلاق در درون جاننش آشکارتر می‌گردد.

* * *

در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از رذائل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نماز گزاران را استثنا می‌کند، و می‌فرماید: انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می‌کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می‌ورزد و مانع دیگران می‌شود - مگر نماز گزاران - آنها که نماز را بطور مرتّب به جا می‌آورند. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾. این آیات به روشنی ثابت می‌کند که توجّه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تابی اثر مستقیم دارد.

* * *

در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسأله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می‌کند و می‌دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می‌شود؛ می‌فرماید: از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی ﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾.

تعبیر «تزکیه‌ها» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می‌شود، چراکه زکات، رذائلی همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می‌کند، و نهال نועدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می‌دهد.

روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشتر می‌کند: در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَإِنْ كَانَتْ ثَمَرَةً فَتَرَبُّو مِنْ كَفِّ الرَّحْمَنِ فِي الرَّحْمَانِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ؛ هیچ کس از شما صدقه‌ای از مال حلال نمی‌پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی‌کند - مگر این که خداوند آن را با دست خود می‌گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می‌کند تا بزرگتر از کوه شود!».^۱ این حدیث که تشبیه و کنایه پر معنایی در بردارد اهمیّت فوق‌العاده این عبادت بزرگ، و ارتباط مستقیم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می‌سازد.

* * *

در ششمین آیه، به یکی دیگر از عبادات مهم و معروف، یعنی ذکر خدا اشاره شده و از تأثیر عمیق آن در آرامش دلها، سخن می‌گوید؛ می‌فرماید: آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌پذیرد! «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». آرامش دل همیشه توأم با توکل بر خدا، و عدم وابستگی به مادیات و عشق به زرق و برق دنیا و آز و طمع و بخل و حسد است. چراکه اگر این صفات رذیله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراین، یاد خدا می‌تواند اثر عمیقی در دور ساختن انسان از این رذائل داشته باشد، تا شکوفه آرامش بر شاخسار دل آشکار گردد.

به تعبیر دیگر، اگر یک نظر اجمالی به ریشه‌های ناآرامی روح و پریشانی خاطر و اضطرابها و نگرانیها بیندازیم، می‌بینیم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می‌گیرد،

۱. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بیروت).

ولی یاد خدا آنها را می خشکاند و نا آرامی را به اطمینان و آرامش مبدل می سازد.^۱

* * *

در هفتمین و آخرین آیه، به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».

در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است^۲ که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هرگاه کار مهمی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» را تلاوت می فرمود (كَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَحَالَهُ أَمْرٌ فَرَعَ، قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ)^۳ اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد.

آری! این عبادتهای مهم فضائلی همچون توکل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دودلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می سازد؛ و به این ترتیب، بخش مهمی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجهی از رذائل را می میراند.

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.

۲. مجمع البیان، جلد ۱، ذیل آیه ۴۵ سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث است؛ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ذیل آیه ۱۵۳، سوره بقره - در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» فرمود: «الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ» (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۴).

۳. اصول کافی، طبق نقل المیزان، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.

نتیجه:

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند؛ این تأثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد:

۱. توجه به مبدأ آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است.

۲. توجه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصاً دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد.

۳. توجه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد.

۴. عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیّت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد؛ به همین دلیل، انسان پس از یک عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکیها نزدیکتر می بیند.

۵. محتوای عبادات و دعاها مملو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی الله، که دقت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد. عاشقان خود سازی و سالکان الی الله از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصاً در خلوت و بویژه در سحرگاهان راه به جایی نمی برند.

تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلی است:

۱. در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تأثیر عبادت در

تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است؛ از جمله، در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِّ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَشْبِيهاً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ إِبْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخُلُقِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله‌ای برای پرورش اخلاص بندگان...»^۱

شبیهِ همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام دیده می‌شود آنجاکه می‌فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِّ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَرْكِيبَةً لِنَفْسٍ وَنِمْاءٍ فِي الرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ تَشْيِيتاً لِلْإِخْلَاصِ...؛ خداوند ایمان را سبب پاکسازی شما از شرک قرار داده است و نماز را وسیله‌ای برای تطهیر قلوب از کبر، و زکات را موجب تزکیه نفس (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و نمو روزی، و روزه را عامل تثبیت خلوص نیت»^۲.

۲. در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می‌کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛ بدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی‌ماند؛ این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدعاست.^۳

و به همین ترتیب، درباره هر یک از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تأثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است.

۳. در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره آثار عبادت بطور کلی چنین می‌خوانیم: «فَإِنْ قَالَ فَلِمَ تَعْبُدُهُمْ؟ قِيلَ لِئَلَّا يَكُونُوا نَاسِبِينَ لَذِكْرِهِ وَلَا تَارِكِينَ لِأَدْبِهِ، وَلَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَقَوَامُهُمْ، فَلَوْ تَرَكُوا بَغَيْرَ تَعَبُدٍ، لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگان دستور عبادت داده (مگر نیاز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته می‌شود، این به خاطر آن است که یاد خدا را به

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۲۵۲.

۲. به کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) مراجعه شود.

۳. محجة البيضاء، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ (کتاب اسرار الصلاة).

فراموشی نسپارند، و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدت زیادی بر آنها می‌گذرد (و از یاد خدا غافل می‌شوند) لذا دلهای آنها قساوت پیدا می‌کند»^۱.

به این ترتیب، روشن می‌شود که عبادت پروردگار قلب را بیدار، و روح را هشیار می‌کند، و مایه یاد خداست که آن نیز خمیر مایه اصلاح درون و برون است.

۴. در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می‌فرماید: «مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِجَابِ وَالْمُداوَمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَيْسَ يَنْسَى الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَمُدَبِّرَهُ وَخَالِقَهُ، فَيَنْظُرُ وَيَطْغَى وَيَكُونُ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَقِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِراً لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَمَانِعاً لَهُ عَنْ أَنْوَاعِ الْفُسَادِ؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می‌شود، تا بنده مولی و مدبر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می‌دارد و مانع انواع فساد می‌شود»^۲.

۵. در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَنْ قَبِلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقَبَّلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، فَيَقْدِرُ مَا مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ؛ هر کس می‌خواهد بداند آیا نماز او قبول شده یا نه ببیند آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشته نمازش قبول شده است!»^۳.

این عبارت با صراحت و وضوح، روشن می‌کند که نماز صحیح و کامل رابطه مستقیم و تنگاتنگی با مسایل اخلاقی و دعوت به خوبیها و نهی از بدیها دارد؛ و آنها که نمازشان این اثر را ندارد، تنها به جسم نماز پرداخته‌اند؛ و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار.

۱. عیون اخبار الرضا، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۹، حدیث ۳۹.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴.

۳. مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت.

۶. در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ در مورد فلسفه روزه چنین می‌خوانیم: «أَنَّ الصَّوْمَ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَشَهْوَةَ الطَّيْعِ الْحَيَوَانِيِّ، وَفِيهِ صَفَاءُ الْقَلْبِ وَطَهَارَةُ الْجَوَارِحِ، وَعِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ، وَالشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ، وَالْإِحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ، وَزِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ، وَالْبُكَاءِ وَجَعْلُ الْإِتِجَاءِ إِلَى اللَّهِ، وَسَبَبُ انْكِسَارِ الْهَمَّةِ، وَتَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ، وَتَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ، وَفِيهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى؛ روزه هوای نفس و شهوت طبیعت حیوانی را می‌میراند (و طغیان آن را فرو می‌نشانند)، و در آن صفای قلب و پاکی اعضا، و آبادی بیرون و درون انسان، و شکر بر نعمتها، و احسان به فقرا، و فزونی تضرع و خشوع و گریه است؛ و وسیله‌ای است برای التجاء به پروردگار، و سبب شکستن دلبستگیها و کم شدن سیئات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بیشمار است».^۱

در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه‌ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است.

۷. این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (ع) پایان می‌دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به «وسائل الشیعه»، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به «بحارالانوار» مراجعه کنند)، فرمود: «دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ؛ استمرار و پی‌گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است».^۲

آری! آنها که می‌خواهند سعادت‌مند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند!

نتیجه:

از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لایه لای کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می‌سازد.

۱. بحارالانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.

۲. غرر الحکم، شماره ۵۱۴۷.

مخصوصاً هر قدر عبادت خالصتر و بی‌ریا تر و آمیخته با حضور قلب و آداب باشد، این تأثیر قوی‌تر خواهد بود.

این مسأله کاملاً محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می‌دهد، بعد از آن نورانیت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می‌کند، میل او به خوبیها بیشتر می‌شود و تنفر او از بدیها افزون می‌گردد؛ خود را به خدا نزدیکتر می‌بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می‌بیند.

این نکته قابل توجه است که همه عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر ویژه، اثر مشترک همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترک غفلت است.

و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است؛ نماز نهی از فحشاء و منکر می‌کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می‌آورد؛ حج، انسان را از تمام رزق و برق‌های زندگی و تعلقات حیات دور می‌سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می‌کند.

ذکر خدا مایه آرامش دل است؛ و هر یک از اذکار، انسان را متوجه یکی از صفات جلال و جمال خدا می‌کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می‌نماید.

به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می‌آورد، هم از اثرات عام آن بهره می‌گیرد و هم از تأثیرات ویژه آنها استفاده می‌کند؛ و می‌تواند فضایل اخلاقی را در پرتو آنها در وجود خود پرورش دهد؛ بنابراین، عبادت و نیایش مادر برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البته، درباره ذکر خدا به خاطر اهمیّت فوق‌العاده آن بحث جداگانه‌ای خواهیم داشت.

یاد خدا و پرورش روح

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای

ذکر به عنوان یکی از شاخه‌های مهم عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند؛ و برای هر مرحله از مراحل سیر و سلوک، از کاری ذکر کرده‌اند؛ مثلاً، در مرحله توبه، توجه به ذکر «یا غَفَّارُ» و در مرحله محاسبه نفس «یا حَسِيبُ» و در مرحله جلب رحمت‌های الهیه «یا رَحْمَانُ» و «یا رَحِیمُ» امثال آن.

این از کار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهایی که می‌پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود.

آری! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم و سوسه‌های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می‌بخشد.

پرده‌های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می‌درد، او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می‌کند آگاه می‌سازد. ذکر خدا مانند دانه‌های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می‌بارد و انواع بذره‌های فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می‌سازد، و هر اندازه درباره اهمیت این عبادت سخن گفته شود باز کم است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و اهمیت ذکر الله را در آن جستجو می‌کنیم:

۱. «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد / ۲۸)

۲. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (عنکبوت / ۴۵)

۳. «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه / ۱۴)

۴. «أَذْهَبَ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» (طه / ۴۲)

۵. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» (طه / ۱۲۴)

۶. «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» (کهف / ۲۸)

۷. «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (نجم / ۲۹)

۸. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي

عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (احزاب / ۴۱-۴۳)

۹. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ﴾
(مائده / ۹۱)
۱۰. ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾
(نور / ۲۷)

ترجمه:

۱. (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!
۲. نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد و یاد خدا مهمتر است!
۳. (ای موسی!) من «الله» هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپا دار.
۴. (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!
۵. و هرکس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت!
۶. با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!
۷. از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد اعراض کن!
۸. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید - و صبح و شام او را تسبیح گوید! - او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می‌کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.
۹. شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد!
۱۰. مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاوراند؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است؛ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾.

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلی بیان کرده، می افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!»؛ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾.

این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلاً، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی و مانند آن ناشی می شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد، و نیز دنیاپرستی و دلبستگی نسبت به دنیا، سوء ظن ها و توهمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است. یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است - خداوندی که حل هر مشکلی در برابر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است.

آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجه است که نفس مطمئنه همان نفسی است که مخاطب به خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ از جایی به ربه راضیه مَرْضِيَّة ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ و ادخلی جنتی؛ «ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو!»^۱.

* * *

در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می‌دارد ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ می‌فرماید: «ذکر خدا از نماز هم بالاتر است!»؛ ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾.

آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می‌باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می‌شود نیز به خاطر همین ذکر الله است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعمتهای او می‌اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یاد آوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می‌دارد و از گناه شرمنده می‌کند.

از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می‌اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می‌بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر، و مأموران مجازات را آماده مجازات بدکاران، و فرشتگان رحمت را آماده پذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می‌کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضد اخلاق است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: جمله ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ذکر الله» در اینجا یادی است که خدا از بنده‌اش می‌کند (در برابر یادی که بنده از خدا دارد)^۱ و این یاد خدا او را به درجات عالیۀ عبودیت و بندگی سوق می‌دهد و از هر چیز برتر و بالاتر است؛ ولی احتمال اول با معنی آیه تناسب بیشتری دارد.

* * *

در سومین آیه، سخن از نخستین وحی الهی به موسی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شنید: من خدا هستم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی!؛ ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾.

۱. المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۶۶.

در اینجا، در حقیقت، فلسفه اصلی نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی علیه السلام توجه به ذکر الله گوشزد شده و این به خاطر اهمیت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مسئله نماز و ذکر الله بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است.

* * *

در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوت موسی علیه السلام صادر شده، و مأمور می شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! «اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي». دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه با طغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوت و شجاعت و شهادت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است.

در تفسیر «فی ظلال» می خوانیم که در توضیح این آیه می گوید: «خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می توانید به آن متکی شوید!»^۱

بعضی از مفسران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این امور نیست، و ممکن است همه در مفهوم جامع آیه جمع باشد. بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشا تر خواهد بود.

* * *

در پنجمین آیه، بعضی از آثار ترک ذکر خدا بیان شده است؛ می فرماید: «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا

۱. «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.

محشور می‌کنیم!؛ ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾.

عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است! گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان در آمد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی بر او تنگ می‌شود؛ مایل نیست در خانه‌اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد؛ و به فرموده علی علیه السلام: «ثروتمندان بخیل همچون فقیران زندگی می‌کنند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می‌دهند» (یَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ).^۱

غالب ثروتمندان از خدا بی‌خبر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می‌دارد، به گونه‌ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی‌برند.

اما چرا در قیامت نابینا محشور می‌شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این جهان دارد؛ غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته‌اند؛ به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می‌شوند.

ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی «حج» و در بعضی به معنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است؛ بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست؛ حج، مجموعه‌ای است از یاد خدا، و ولایت امیر مؤمنان، بنده خاص خدا نیز انسان را به یاد خدا می‌اندازد.

ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می‌دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا

۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.

هستند، دعوت می‌کند؛ می‌فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می‌خوانند و تنها ذات او را می‌طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته‌ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است!» ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا﴾.

بدیهی است خداوند بی‌دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی‌کند؛ این مجازات از آن کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته‌اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصب کورکورانه، با حق دشمنی دارند.

بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست.

این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند؛ و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیل، در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾.

از این آیه بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می‌گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می‌کشاند.

آری! روح انسان را یا «خدا» پر می‌کند و یا «هوی» که جمع میان این دو ممکن نیست. هوا پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هوا پرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هوا پرستی انسان را در خویشتن فرو می‌برد، و از همه چیز غافل می‌کند.

یک انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی‌اندیشد؛ رحم و مروت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد.

* * *

در هفتمین آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم ﷺ است؛ و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه‌اند، برحذر می‌دارد؛ می‌فرماید: «از کسانی که از یاد ما روی برگردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نمی‌خواهند و نمی‌جویند، روی بگردان!»؛ ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾.

در تفسیر «ذکر خدا» در این آیه، بعضی گفته‌اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به دلائل عقلی و منطقی می‌دانند، و بعضی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده‌ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می‌شود.

بعضی چنین پنداشته‌اند که این آیه دعوت به ترک جهاد می‌کند، و لذا گفته‌اند به وسیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حالی که نسخی در کار نیست، بلکه منظور بی‌اعتنایی و ترک همنشینی نسبت به غافلان از ذکر خداست؛ و این کار هیچ‌گونه منافاتی با مسأله جهاد در شرایط خاصش ندارد.

در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» بخوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می‌سازد.

* * *

در هشتمین آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می‌کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می‌سازد؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید! او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می‌کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است!»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا».

قابل توجه این که، بعد از امر به مؤمنان در مورد ذکر الله آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می‌دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می‌کند؛ آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجاً به فضائل اخلاقی آراسته می‌کند؟

در تفسیر المیزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علت دستور «ذکر کثیر» است که در آیات قبل آمده است؛ و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم.^۱ در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است: بعضی گفته‌اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند. بعضی گفته‌اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است. و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گفته‌اند.

ابن عباس می‌گوید: هر دستوری که خدا مقرر فرموده، حد و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می‌شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترک آن وجود دارد!

به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است. و در این که منظور از «ظلمات» و «نور»، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعددی کرده‌اند؛ گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان ماده به نور روحانیت و معنویت، و گاه به خروج از ظلمات معصیت به نور اطاعت، تفسیر شده است.

ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند. اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می‌شود که از مهمترین آثار ذکر خداست.

* * *

در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می‌فرماید: «شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!»؛ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾.

۱. تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۹ ذیل آیه مورد بحث.

در این آیه سه مفسده مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی؛ و باز داشتن از ذکر خدا؛ و از نماز؛ از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبت در میان مردم سرمایه مهمی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفاسد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم.

* * *

در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه ۳۵ سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است جای دارند؛ درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسبیح می گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند؛ ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۖ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾».

به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند.

نتیجه:

از آنچه در آیات بالا آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می شود.

رهروان راه حق، سالکان الی الله، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند؛ و بدانند آنچه به آنها در این مسیر پرفراز و نشیب و مملو از خطرات و پرتگاهها، هوشیاری و قدرت و قوت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمیت ذکر الله در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم؛ در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

۱. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسَنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال او در پنهان و آشکار نیکو می شود».^۱ این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد.

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَزْوَاجِ وَ مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است».^۲

۳. در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده است: «أَصْلُ صَلَاحِ الْقَلْبِ إِشْتَغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست!».^۳

۴. باز در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ دَوَاءُ أَعْلَالِ النَّفُوسِ؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است!».^۴

۱. تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۹، شماره ۳۶۵۸.

۲. همان مدرک، شماره ۳۶۶۱.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۰۸.

۴. همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۱۹.

۵. و نیز از همان بزرگوار علیه السلام می‌خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالٍ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ رِبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ یاد خدا سرمایه کل فرد با ایمان است و سود آن حفظ از وسوسه‌های شیطان (و خلق و خوهای شیطانی) است!»^۱
۶. باز از همان امام بزرگ علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الذِّكْرُ جَلَاءُ الْبَصَائِرِ وَ نُورُ السَّرَائِرِ؛ ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است!»^۲
۷. و نیز از همان پیشوای متقیان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ تَوَرَّ عَقْلُهُ وَ لُبُّهُ؛ هرکس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می‌کند، و عقل و خرد او را نورانی می‌سازد!»^۳
۸. و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «اسْتَدِيمُوا الذِّكْرَ فَإِنَّهُ يُبِيرُ الْقُلُوبَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می‌بخشد و برترین عبادات است!»^۴
۹. در «میزان الحکمه» از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيُوا بِهِ أَفْضَلَ الْحَيَاةِ وَ تَسْلُكُوا بِهِ طُرُقَ النَّجَاةِ؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بیمایید!»^۵
۱۰. در نهج البلاغه از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که در وصیت معروفش به فرزندگرامی‌اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ يَا بُنَيَّ! وَ لَزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ؛ فرزندم! تو را به تقوای الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می‌کنم!»^۶
۱۱. در «غرر الحکم» از مولی‌الموحدین امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ؛ یاد خدا شیطان را از شما طرد می‌کند».

۱. تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۲۱.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۸۹، حدیث ۳۶۳۱.

۳. همان مدرک، شماره ۳۶۴۵.

۴. همان مدرک، حدیث ۳۶۵۴.

۵. میزان الحکمه، جلد ۲، چاپ جدید، صفحه ۹۶۹.

۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۲. به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ شِفَاءُ الْقُلُوبِ؛ ذکر خدا موجب شفای دلها است!»^۱

از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می‌توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان «یاد خدا» (ذکر الله) و «تهذیب نفوس» است؛ قلب را نورانی می‌کند؛ بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می‌سازد؛ شیطان را طرد می‌کند؛ و دل را صیقل می‌دهد.

به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی‌تواند خالی بماند؛ اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه‌های شیطانی از آن دور می‌شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه‌های او خواهد شد.

از سوی دیگر، می‌دانیم که ذات پاک خداوند منبع کل کمالات است، یاد او سبب می‌شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می‌دهد، دور می‌سازد.

بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده‌ترین سلاح، راهوارترین مرکب، و پرفروغترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب‌العبور را بسرعت پشت سر بگذارند و جاده خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند.

در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. حقیقت ذکر چیست؟

به گفته «راغب» در «مفردات» ذکر دو معنی دارد؛ گاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان است.

۱. کنز العمال، حدیث ۱۷۵۱.

بزرگان اخلاق گفته‌اند: «ذکر خدا» تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرّر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوئیم؛ بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجّه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم.

بی‌شک چنین ذکر سرچشمه حرکت به سوی نیکیها و خوبیها است، و می‌تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سدّ محکمی ایجاد کند.

به همین دلیل، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سه چیز است که این امت طاعت آن را ندارند (و از هرکسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال؛ و دادن حقّ مردم؛ و ذکر خدا در هر حال؛ سپس افزود: «وَلَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَتَرَكَهُ؛ ذَكَرَ تَنَاهَا كَفَتَنَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»^۱ نیست، بلکه هنگامی که زمینه‌های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید.^۱

شبهه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است.^۲ در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم: «الذِّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ ذَلِكَ حَاجِزاً؛ ذَكَرَ بِرِ دَوْغُونَه اسْت: يَادْ خَدَا كَرْدَن بَه هَنكَام مَصِيبَت (و شکیبایی نمودن) زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدی ایجاد نماید!»^۳ از آنچه در بالا آمد بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که ذکر الله واقعی ذکر است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند.

آن کس که ذکر خدا می‌گوید و راه شیطان را می‌پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَلَمْ يَسْتَبِقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ؛ كَسَى كَه ذَكَرْ خَدَا بَكُوید

۱. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۱، حدیث ۴.

۲. همان مدرک، حدیث ۵ و ۶.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵.

و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستاخیز فراهم نسازد) خود را به سخریه گرفته است!». ^۱

۲. مراتب ذکر

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب و مراحل ذکر کرده‌اند:

نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حسنايش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجه به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می‌سازند. درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اولاً مقدمه‌ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهوم و توجه اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالاً می‌داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می‌خواند، هر چند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجه کند؛ بدیهی است که توجه به معانی و مفاهیم از کار بویژه اگر متوجه تفاوت این مفاهیم و خصوصیت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می‌بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکر آثر آن را در خود احساس می‌کند.

مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته‌اند: ذکر قلبی آن است که توجه به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلاً، هنگام دقت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا افتد و بگوید: «الْعَظَمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛ عظمت از آن خداوند یکتا و قاهر است!» این ذکر است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱.

گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می‌کند، و بی آن که واسطه‌ای در میان باشد، به ذکر **يَا سُبُّوحٌ** و **يَا قُدُّوسٌ** و یا اذکاری همچون **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** مترنم می‌شود.

این اذکار قلبیه، تأثیر فوق العاده‌ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و همانند ذکر فرشتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی «آدم» را با علم وسیع و گسترده‌اش درباره اسماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشتند: **«سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»**؛ «بار الها! منزهی تو، چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم و تو دانا و حکیمی!»^۱

در قرآن مجید اشاره به مراحل از ذکر شده است؛ آنجا که می‌فرماید: **«وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِلًا»**؛ «نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل ببند!»^۲. و در جای دیگر می‌فرماید: **«وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنْ الْقَوْلِ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»**؛ «پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش!»^۳. در آیه اول، توجه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتل و انقطاع الی الله؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است. در آیه دوم، توجه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرع و خوف خدا باشد و منتهی به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد.

۳. موانع ذکر

ذکر لفظی موانع مهمی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می‌تواند اذکار مقدسی را مشتمل بر اسمای حسنی خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند.

۱. بقره / ۳۲.

۲. مزمل / ۸.

۳. اعراف / ۲۰۵.

ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در دعای معروف امام سجّاد علیه السلام (دعای ابوحمره ثمالی) می خوانیم: «وَإِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و ذکر الله باز می دارد.

انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «كُلُّ مَا أَلْهَى مِنَ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إِبْلِيسَ؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است!»^۲ و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است!»^۳ (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است).^۴

این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

۱. ق / ۱۶.

۲. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید، بحث ذکر.

۳. همان مدرک.

۴. مائده / ۹۰.

در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از ذکر خدا غافل نسازد!»^۱ فرمود: «هُمْ عِبَادٌ مِنْ أُمَّتِي الصَّالِحُونَ مِنْهُمْ، لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ الْخَمْسَةِ؛ این مؤمنان، بندگان صالحی از امت من هستند که هیچ تجارت و معامله‌ای، آنها را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی‌کند».^۲

آری! آنها هر جا باشند و هر چه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند. سر رشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار!

دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می‌دار نهفته چشم دل جانب یار!

* * *

۱. منافقون / ۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید.

اسوه‌ها و الگوها

اشاره:

هرکس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می‌کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند.

به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه‌ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملت‌های جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسل می‌شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می‌کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می‌گویند و آنها را می‌ستایند؛ و سعی می‌کنند خود را از نظر صفات و روحیات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محا کات» (همرننگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیت) یکی از اصول مسلم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می‌کند؛ و به همین علت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می‌شود.

این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذابتر است.

به همین دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام «تَوَلَّيْ» و «تَبَرَّيْ» داریم؛ یا به تعبیر دیگر: «حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بُغْضِ فِي اللَّهِ» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان

بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام را در همه چیز اسوه و الگوی خود قرار دهیم.

این دستور بقدری مهم است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ» (محکمترین دستگیره ایمان) معرفی شده، و تا «تولّی» و «تبری» نباشد، بقیه اعمال عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید.

این تولّی و تبری یا «حُبِّ فی الله و بغض فی الله» یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مربی را برای رهروان این راه، لازم شمرده‌اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می‌رویم و مسأله تولّی و تبری را در قرآن مجید مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»

(ممتحنه / ۴)

۲. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَنَزَّاهُ عَنْ اللَّهِ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»

(ممتحنه / ۶)

۳. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»

(احزاب / ۲۱)

۴. «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

(مجادله / ۲۲)

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»

(ممتحنه / ۱۳)

۶. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

(توبه / ۷۱)

۷. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾
(بقره / ۲۵۷)
۸. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾
(توبه / ۱۱۹)

ترجمه:

۱. سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرک) خود گفتند ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم!
۲. (آری) برای شما در زندگی آنها اسوهٔ حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سر پیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و شایستهٔ ستایش است.
۳. مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.
۴. هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحهٔ دل‌هایشان نوشته، و با روحی از ناحیهٔ خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است و آنان (نیز) از خدا خشنودند، آنها «حزب الله» اند، بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارانند.
۵. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید!
۶. مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را بر پا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!
۷. خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می‌سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به

سوی ظلمتها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

۸. ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات سوره ممتحنه بخوبی بر می‌آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی‌خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سری داشتند.

از شأن نزول آیات آغاز این سوره استفاده می‌شود که پیش از فتح مکه فردی به نام «خاطب بن ابی بلتعنه» توسط زنی به نام «ساره» نامه‌ای مخفیانه به اهل مکه نوشت که رسول خدا ﷺ قصد دارد به سوی شما بیاید و مکه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید. این در حالی بود که پیغمبر اکرم ﷺ آماده فتح مکه می‌شد، و تربیتی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود. زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکه حرکت نمود.

جبرئیل این ماجرا را به پیامبر ﷺ خبر داد، و آن حضرت، علی را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد؛ او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی را داد؛ و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر ﷺ آورد. حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت؛ و عذری آورد و پیامبر ﷺ عذر او را ظاهراً پذیرفت؛ و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان یک هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید؛ و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسئله اقتداء به نیکان و پاکان و اولیاء الله و قطع علاقه و پیوند با دشمنان حق و در یک جمله «حُبِّ فِي اللَّهِ وَبُغْضٍ فِي اللَّهِ» را بیان کرد.

در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر می‌ورزند، و رسول خدا ﷺ و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان

بیرون می‌کنند!؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ».

این نکته روشن است که اگر هنگام تضاد «پیوندهای محبت و دوستی» با «پیوندهای اعتقادی و ارزشی» پیوند محبت و دوستی مقدم شمرده شود، پایه‌های اعتقاد و ارزشها متزلزل می‌گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فسادگرایش پیدا می‌کند؛ و نکته اساسی «حُبِّ فِي اللَّهِ وَبُغْضُ فِي اللَّهِ» یا به تعبیر دیگر، تولای اولیاء الله و تبرای از اعداء الله نیز همین است. (دقت کنید)

سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یارانش، به عنوان یک «اسوه حسنه» و «الگوی زیبا و پر ارزش» دعوت کرده، می‌فرماید: «در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم!؛ «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ».

اُسُوَه (بر وزن لقمه) معنی مصدری دارد؛ به معنی تأسی نمودن و در اصل به معنی حالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می‌شود؛ به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است.

و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می‌کنیم. بدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد؛ به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسنه شده؛ یعنی، کار ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بود، چرا که آنها پیوندهای ظاهری و مادی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند.

«راغب» در «مفردات» معتقد است که واژه «اُسَى» (بر وزن عَصَا) به معنی غم و اندوه، نیز از همین ماده گرفته شده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می‌شود: «لَكَ بِفُلَانٍ أُسْوَةٌ»؛ تو باید از فلان کس سرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد!)).

ولی بعضی از ارباب لغت مانند: ابن فارس در «مقایس»، این دو ماده را از یکدیگر جدا می‌داند (اولی را به اصطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی بادو معنی متفاوت می‌شمرد). به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهم «حُبِّ فی الله و بغض فی الله» ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می‌دهد، چرا که انتخاب سرمشقها و الگوهای پاک و با ایمان و شجاع و مقاوم، تأثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد.

این همان چیزی است که علمای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی الله انتخاب «قُدَّوه» و «اسوه» را وسیله پیشرفت و تعالی می‌دانند.

* * *

در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می‌فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد)، او از همگان بی‌نیاز و شایسته ستایش است»؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می‌کند که «حُبِّ فی الله و بغض فی الله» از آثار ایمان به خدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می‌باشد.

* * *

چهارمین آیه، که ناظر به جنگ احزاب است؛ به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن این که علی رغم ضعفها و بی تابیها و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم، پیامبر اکرم ﷺ مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد؛ از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه‌ای غافل نمی‌ماند و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی‌نشست؛ همراه دیگر

مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می‌کرد؛ برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نمود؛ آنی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌داد. همین امور سبب حفظ جمعیت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملاً برتری داشتند، شد؛ این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود. قرآن می‌فرماید: «رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند»؛ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.

نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می‌شد، پیغمبر ﷺ اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمی بود؛ و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود.

قابل توجه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا ﴿لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾، روی یاد خدا نیز تکیه شده است، و با ذکر جمله ﴿وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ نشان می‌دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایتهای چنین پیشوایی الهام می‌گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجه مسؤولیتهای بزرگشان می‌کند؛ در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می‌گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا ﷺ برای این کار نمی‌یابند.

* * *

در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی الله تکیه کرده، می‌فرماید: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند؛ آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است»؛ ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾.

این آیه نشان می‌دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی «حفظ پیوندهای الهی» و «حفظ پیوندهای خویشاوندی» کدام را باید مقدم شمرد؛ با صراحت می‌گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست.

قابل توجه این که با دو جمله بسیار پر معنی «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را تقویت فرموده است.) بر این مسئله تأکید می‌نهد.

یعنی «حُبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ» از ایمان سرچشمه می‌گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از «حُبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ» است.

و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدأ و معاد شروع شود، و تکامل آن از «حُبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ» حاصل گردد.

* * *

در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است؛ می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را بر پا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است!»؛ «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است؛ سبب می‌شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند؛ و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند؛ و اگر می‌خواهند همرنگ جماعت شوند، باید همرنگ این جماعت شوند، نه جماعت‌های گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید!

در واقع امر به معروف و نهی از منکر که در سرلوحه برنامه‌های آنها - طبق آیه فوق -

قرار گرفته، آنها را ملزم می‌دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند؛ و این خود کمک مؤثری به تهذیب اخلاق و نفوس می‌کند.

* * *

در هفتمین آیه، تفاوت خطّ مؤمنان و کافران تبیین شده است؛ مؤمنان، به خدا وابسته‌اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می‌گیرند؛ و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است؛ می‌فرماید: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می‌سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند»؛ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت.

نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکیها و بدیها، خوبیها و زشتیها و فضائل و رذائل را شامل می‌شود.

آری! آن کس که در سایه ولایت «الله» قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوبیها آغاز می‌گردد؛ زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می‌رود، چراکه ذات مقدّس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است. او به سوی رحمت و رأفت، وجود و سخاوت پیش می‌رود، چراکه ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است؛ و به همین ترتیب، حرکت به سوی فضائل دیگر شروع می‌شود، چراکه نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست.

درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آن کسانی است که طاغوت (بتهای بی‌شعور و بی‌خاصیت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خود کامه) را ولیّ خود قرار داده‌اند.

* * *

در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!» **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**.

در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه **«وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»** تکمیل جمله اول **«اتَّقُوا اللَّهَ»** است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت.

در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام شده است.

این روایات را می‌توانید در «الدر المنثور سیوطی» و «مناقب خوارزمی» و «درر السمطين زرندي» و «شواهد التنزيل» حاکم حسانی و کتب دیگر، مطالعه کنید.^۱

«حافظ سلیمان قندوزی» در «ینابیع المودة»، و «علامه حمینی» در «فرائد السمطين»، و «شیخ ابو الحسن کازرونی» در «شرف النبی» نیز بخشی از این احادیث را آورده‌اند.^۲ در یکی از این احادیث می‌خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا الْأُمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةُ أَخِي عَلِيٍّ وَأَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ مأموران به این آیه، همه مؤمنانند، و اما صادقان، خصوص برادران علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند!»^۳.

بدیهی است این همراهی و همگامی با علی علیه السلام و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد برای تمسک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است.

نتیجه:

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشی از آیات توالی و تبری است بخوبی

۱ و ۲. برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

۳. ینابیع المودة، صفحه ۱۱۵.

استفاده می‌شود که مسأله پیوند با ذات پاک خداوند و اولیاء الله، و بریدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در یک کلمه «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» از اساسی‌ترین و اصولی‌ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد. این اصل قرآنی و اسلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق‌العاده‌ای دارد.

مؤمنان را می‌سازد؛ آنها را تهذیب می‌کند؛ و به آنها تعلیم می‌دهد که در هر قدم، نیکان و پاکان مخصوصاً پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند؛ و این از گامهای مؤثر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است.

تولّی و تبرّی در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ و تولّی و تبرّی آمده است، و به قدری در این باره اهمّیت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می‌شود.

بی‌شک این اهمّیت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء الله و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می‌شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا.

این احادیث نشان می‌دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند.

در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می‌شود:

۱. در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم ﷺ و علی علیه السلام دیده می‌شود؛ می‌فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَخَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْماً وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ؛ از همان زمان که

رسول خدا ﷺ از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حدّ رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم، و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می‌ساخت؛ و به من فرمان می‌داد تا به او اقتدا کنم.^۱

این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می‌دهد، این حقیقت را روشن می‌سازد که حتی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است.

علی علیه السلام نیز پیامبر ﷺ را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می‌کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه‌ای به علی علیه السلام می‌آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می‌داد.

آنجا که پیامبر ﷺ و علی علیه السلام در آغاز کارشان در برنامه سیر الی الله نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیدا است.

۲. در روایت معروف «بُنِيَ الْإِسْلَامُ...» که با طرق متعدد با تفاوت مختصری از معصومین علیه السلام نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر علیه السلام «زُرَّارَه» از آن حضرت نقل کرده، می‌خوانیم: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ، قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ؛ اسْلَام بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت (رهبری معصومین)، زراره می‌گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است».^۲

از این تعبیر بخوبی استفاده می‌شود که ولایت و اقتدا به اولیاء الله سبب احیاء سایر برنامه‌های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است؛ و این اشاره روشنی به تأثیر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

مسأله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می‌باشد.

۳. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «ای عِزِّ الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصِّيَامُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عِزِّ الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالبُغْضُ فِي اللَّهِ وَتَوَلَّى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ کدامیک از دستگیره‌های ایمان محکمتر و مطمئن‌تر است؟ یاران عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضی گفتند نماز، و بعضی گفتند زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکمترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبرّی از دشمنان خدا».^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نخست باین سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مسأله سرنوشت‌ساز به جنب و جوش در آورد - و این کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می‌داد - گروهی اظهار بی‌اطلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهم اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در عین تأکید بر اهمیت آن برنامه‌های مهم اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن‌ترین دستگیره ایمان، حبّ فی الله و بغض فی الله است! تعبیر به «دستگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی الله، باید به وسیله‌ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن‌تر، دستگیره حبّ فی الله و بغض فی الله است.

این به خاطر آن است که پیوند محبّت با دوستان خدا و تأسّی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه‌های اعمال خیر و صفات نیک.

بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می‌شود؛ و با ترک این اصل، بقیّه تضعیف یا نابود می‌گردد.

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۶.

۴. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَقَبِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُحِبُّكَ؛ وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ هَرُگَاه بِخَوَاهِي بَدَانِي فِي تَوَخِيرٍ وَنِيكِي وَجُودٍ دَارِدٍ يَأْنِي؟ نَگَاهِي بِي قَلْبَتِ كُنْ! إِنْ أَهْلُ اطَاعَتِ الْهِي رَا دُوسْتِ مِي دَارِدِ وَ أَهْلُ مَعْصِيَتِ رَا دُشْمَنِ مِي شَمَرِدِ، تُو أَنْسَانِ خُوبِي هَسْتِي، وَ خُدَا تُو رَا دُوسْتِ دَارِدِ؛ وَ إِنْ أَهْلُ اطَاعَتِ الْهِي رَا دُشْمَنِ مِي دَارِدِ وَ أَهْلُ مَعْصِيَتِش رَا دُوسْتِ مِي دَارِدِ، نِيكِي فِي تُو نِيَسْتِ، وَ خُدَا تُو رَا دُشْمَنِ مِي دَارِدِ؛ وَ أَنْسَانِ بَا كُوسِي اَسْتِ كِه اُو رَا دُوسْتِ مِي دَارِدِ!»^۱

جمله «وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» اشاره لطیفی به این واقعیت است که هر انسانی از نظر خط و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می‌ورزد و پیوند محبت دارد؛ و این نشان می‌دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

۵. در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَدُّ الْمُؤْمِنِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ؛ مَحَبَّتِ مُؤْمِنٍ نَسَبَتْ بِهِ مُؤْمِنٌ بِه خَاطِرِ خُدَا اَز بَزَرگَتَرین شاخه‌های ایمان است^۲؛ آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!»^۳

۶. در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می‌خوانیم: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ: أَيُّنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ: فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

۲. در مصباح اللغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می‌باشد.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴.

إِلَىٰ آيَةٍ؟ فَيَقُولُونَ إِلَىٰ الْجَنَّةِ بَغَيْرِ حِسَابٍ! قَالَ فَيَقُولُونَ فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ فَأَلَوْا كُتًّا نَحِبَ فِي اللَّهِ وَنُبْغِضُ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اولین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد، به گونه‌ای که به گوش همه مردم برسد، می‌گوید کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می‌خیزند و به آنها گفته می‌شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می‌کنند، می‌گویند به کجا می‌روید؟ می‌گویند: به بهشت بدون حساب! می‌گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟ می‌گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می‌داشتیم، می‌گویند، اعمال شما چه بود؟ می‌گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می‌داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می‌داشتیم، فرشتگان می‌گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان!.^۱

تعبیر «نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» نشان می‌دهد که محبت با اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

۷. در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «إِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا قَوْمٌ لِبَاسُهُمْ نُورٌ لِيَسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يُعْطِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَلِّ لَنَا قَالَ: هُمُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَجَالِسُونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَزَاوِرُونَ فِي اللَّهِ؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورت‌هایشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه می‌خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می‌کنند، و برای خدا به دیدار هم می‌روند!.^۲

۸. در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۵، حدیث ۱۹؛ اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۵۲، حدیث ۳۲.

«لَوْ أَنَّ عَبْدَيْنِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می‌دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است.»^۱

این حدیث نشان می‌دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوند مکتبی است، که سبب همگونی در اخلاق و رفتارهای انسانی می‌شود؛ بدیهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می‌بینند، و همین حبّ فی الله و بغض فی الله گام مؤثری برای تربیت نفوس آنها است.

۹. در حدیث قدسی می‌خوانیم: خداوند به موسی ﷺ فرمود: «هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟ قَالَ صَلَّيْتُ لَكَ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ وَذَكَرْتُ لَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَالصَّوْمُ جَنَّةٌ وَالصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَالذِّكْرُ نُورٌ، فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟! قَالَ مُوسَى: ذُنْبِي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَاثَيْتَ لِي وَلِيًّا وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده‌ای؟ موسی عرض کرد: آری! برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، انفاق کرده‌ام و به یاد تو بوده‌ام؛ فرمود: اما نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه‌ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده‌ای ای موسی! عرض کرد خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته‌ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته‌ای؟ (در اینجا بود که) موسی ﷺ دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است.»^۲

۱۰. این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق ﷺ پایان می‌دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است). فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَابْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ

۱. بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۵۲، حدیث ۳۲.

۲. همان مدرک، حدیث ۳۳.

فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلُ إِيمَانِهِ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!^۱ از احادیث دهگانه بالا استفاده می‌شود که در اسلام حساب مهمی برای حبّ فی الله و بغض فی الله باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حجّ و جهاد، و انفاق فی سبیل الله معرفتی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می‌خورند.

این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولی و تبرّی، در تمام برنامه‌های دینی و الهی بر می‌دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می‌دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسی نکند، و همگام و همدل و همرنگ نشود!

این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده‌اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفّقیت در سیر و سلوک الی الله می‌دانند.

یکی از دلایل مهمی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می‌گوید و پیغمبر اکرم ﷺ و مسلمانان را دستور می‌دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی‌شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفّقیت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند.

این نکته شایان توجه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هرکس می‌خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند.

انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود.

۱. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۳۸، حدیث ۱۰.

بسیاری از افراد یا ملتها که دستشان به دامن قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه‌ای برای خود ساخته‌اند، و در ادبیات و فرهنگ خود جایگاه مهمی برای آنها قائل شده‌اند.

محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثر است. این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره‌های ورزشی و یا حتی بازیگران فیلمها بوده باشند.

هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می‌تواند کمک مؤثری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید. مسأله ولایت اولیاء الله در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی - چنان که دیدیم - اهمیت فوق‌العاده‌ای برای آن قائل شده است، و بدون آن، بقیه برنامه‌ها را ناقص و حتی در خطر می‌شمرد.

داستان موسی و خضر

مسأله انتخاب معلّم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله به حدی اهمیت دارد که گاه انبیای الهی، در مقطع خاصی نیز مأمور به این انتخاب می‌شدند. داستان خضر و موسی (علیه السلام) در سوره کهف در قرآن مجید که داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چهره‌ای از این انتخاب است.

موسی (علیه السلام) مأمور می‌شود که برای فراگرفتن علوم - که جنبه نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه عملی و اخلاقی داشت - نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش که قرآن از او به عنوان «عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا»؛ «بنده‌ای از بندگان ما که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم»، یاد کرده است.

او بار سفر را بست و به سوی جایگاه خضر با یکی از یارانش به راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلّم بزرگ، مطرح کرد؛ او

نگاهی به موسی علیه السلام افکند و گفت: «باور نمی‌کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی علیه السلام قول شکیبایی داد.

سپس سه حادثه مهم یکی بعد از دیگری اتفاق افتاد؛ نخست سوار بر کشتی شدند و «خضر» اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد که بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اهلش را به خضر گوشزد نمود؛ ولی هنگامی که خضر به او گفت: «من می‌دانستم تو، توان شکیبایی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا که قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشاید تا خضر خودش توضیح دهد. چیزی نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی مقدمه اقدام به قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوانِ ظاهراً بی‌گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی‌گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است!

برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد؛ موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمّی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد.

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد؛ آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتّی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود؛ باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلّم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی‌مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت.

در مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبار، کشتیهای سالم را غصب می‌کرد و من

کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد.

جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحق اعدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد.

و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود؛ و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم؛ همه به فرمان پروردگار بود!^۱ در اینجا موسی علیه السلام از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد.

او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلم بزرگ و مربی اخلاق فراگرفت:

۱. پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمیت دارد که پیامبر اولو العزمی همچون موسی - بطور نمادین - مأمور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، بپیماید.
۲. در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد؛ گفته اند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا».

۳. حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند؛ هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای ناخوش آیند قناعت کرد و عجولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت.
۴. شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد!

۵. حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت.

۱. مضمون آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص).

۶. انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصوّر کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست؛ چراکه این تصوّر او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می‌دارد.

۷. خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه‌ای دارد که آنها را بی‌سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می‌فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیه الهیه است که هر انسان با ایمانی می‌تواند در انتظار آن باشد - و فوائد و برکات دیگر.

این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی عليه السلام داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی‌کند. کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار!

* * *

چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!

تأثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاء الله و هدایت‌های آنها از طریق گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه‌های ولایت تکوینی محسوب می‌شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می‌دهد.

توضیح این که: پیامبر ﷺ و امام معصوم علیهم السلام به منزله قلب تپنده جامعه انسانی هستند؛ هر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می‌گیرد؛ یا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تار کبر و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نمو آنها می‌گردد، و برگ و گل و میوه می‌آورد.

در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می‌گیرد، و از دایره تصرفات ظاهری فراتر می‌رود و سخن از تأثیر مرموز و ناپیدایی به میان می‌آید که با آنچه تا کنون گفته‌ایم متفاوت است. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»؛ «ای پیغمبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده، و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی پرفروغ و روشنی بخش».^۱

این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می‌سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهراه را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند؛ و هم این نور الهی بطور ناخود آگاه در وجود انسانها اثر می‌گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می‌برد. حدیث معروف «هشام به حکم» که برای مناظره با «عمرو بن عبید» (عالم علم کلام و عقائد اهل سنت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است.

او وارد مسجد بصره شد؛ صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می‌فرمایی؟ عمرو گفت: آری!

هشام گفت: آیا چشم داری؟

عمرو گفت: فرزندم! این چه سؤالی است می‌کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می‌بینی چگونه از آن پرسش می‌کنی؟!

هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است؛ اگر اجازه می‌دهی ادامه دهم؟

عمرو از روی غرور گفت: پرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد!

سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد.

هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می‌کنی؟

گفت: رنگها و انسانها را می‌بینم.

سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده‌ای از عمرو شنید!

در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می‌کنی؟!

گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضای من می‌رسد با آن تشخیص می‌دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می‌گیرم).

هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی‌نیاز نمی‌کند؟

گفت: نه. زیرا اعضاء و حواس ممکن است گرفتار خطا و اشتباهی شود؛ این قلب است که آنها را از خطا باز می‌دارد.

اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: «ای ابا مروان!

(ابا مروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضا و حواس انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیت را در شک و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟.

عمرو بن عبید در اینجا متوجه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشاند، و احترام شایانی نمود.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود: «چه کسی این منطق را به تو یاد داده است؟».

هشام عرض کرد: بهره‌ای است که از مکتب شما آموخته‌ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام آمده است».^۱

آری! امام به منزله قلب عالم انسانیت است و این حدیث می‌تواند اشاره به ولایت و هدایت‌های تشریعی او باشد یا تکوینی یا هر دو.

حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است:

او می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروههای فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به خودش کردم ولی دست برنداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناه و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق علیه السلام بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می‌گردی او به دیدار تو می‌آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده‌ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم!

۱. نقل با تلخیص و اقتباس از اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶۹، حدیث ۳.

ابوبصیر می‌گوید: هنگامی که به کوفه بازگشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می‌خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشتم! همسایه‌ام سخت متقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابوبصیر می‌گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است!

آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه‌اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است ایستاده و می‌گوید: ای ابوبصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می‌شناختم به آنها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می‌بینی اکنون من در چه حالتی! ابوبصیر می‌گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتب به او سر می‌زدم و برای درمان او می‌کوشیدم. (ولی درمانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی‌هوش شد؛ هنگامی که به هوش آمد، صدا زد ای ابوبصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام علیه السلام بدون مقدمه از داخل اطاق صدا زد ای ابوبصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (و نیز به عهد خود وفا کرد).^۱

۱. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۹۹.

درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهکار و اعتراف خودش به این که بدون نظر و عنایت امام قدرت بر تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام علیه السلام به او توجه و در او تصرفی کند و او نجات یابد! نمونه دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آمده همان موردی است که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می کند، می گوید:

«در آن هنگام که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام علیه السلام از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان علیه السلام در مورد هدایای «ملکه سبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ»؛ «شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید!»^۱

سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم.

هارون از این مسأله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختم؛ کنیزک را نزد او بگذار و برگرد!

مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قُدُّوسُ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ!

هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیه السلام او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

هارون گفت: جریان تو چیست؟

کنیز گفت: من حال تازه‌ای پیدا کرده‌ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می‌خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می‌کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟ گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده‌اند!

اشاره به نقطه‌ای کرد و فرمود اینها چه می‌کنند؟ کنیز می‌گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گلها که اوّل و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاههایی در آن دیدم که همه با فرشهای ابریشمین مفروش بود؛ خادمی بسیار زیبا که مانند آنها را ندیده بودم آماده خدمت بودند؛ لباسهای بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند، و تاجهایی از درّ و یاقوت بر سر، و در دستهایشان ظرفها و حوله‌هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اوّل دیدم!

هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده‌ای و به خواب رفته‌ای و آنچه دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه‌ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرّشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه دار، تا احدی این داستان را از او نشنود!

کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می‌کنی؟ گفت: این گونه عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه‌ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو! کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت.^۱

در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام علیه السلام در کنیزی که آمادگی برای پرورش و تربیت روحی داشت برخورد می‌کنیم که تأثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای بزرگی مانند موسی بن جعفر علیه السلام را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می‌کند.

۱. بحارالانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۳۹؛ مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۱۴ (با کمی تلخیص).

کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مواردی دیده می شود که افرادی با یک برخورد با آنان، بکلی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند؛ تغییراتی که بحسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که آن انسانهای کامل عنایتی در حق این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از این تصرّف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم.

بدیهی است این عنایات، بی حساب نیست و حتماً نقطه قوتی در شخص مورد عنایت وجود داشته که مشمول عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم علیه السلام واقع شده اند.

سخنی از علامه شهید مطهری

در اینجا رشته سخن را به دست علامه شهید، مرحوم مطهری، می سپاریم. او در کتاب «ولاءها و ولایتها» می گوید: «این دو واژه معمولاً در چهار مورد استعمال می شود: ولای محبت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولای امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولای زعامت به معنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و ولای تصرّف یا ولای معنوی که بالاترین مراحل، ولای تصرّف است».

سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اول و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: «ولایت یا تصرّف معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر، و شاهد بر اعمال، و حجت زمان می شود!

از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجت خداست.

مقصود از ولایت تصرّف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهّال پنداشته اند که انسانی از انسانها سمت سرپرستی و قیمومیت نسبت به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب الله بوده باشد!

درست است که این اعتقاد شرک نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مُدَبِّرَاتِ أَمْرًا و مُقَسَّمَاتِ أَمْرًا به اذن الله بیان فرموده، ولی قرآن به ما می‌گوید: مسأله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم. بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جایی می‌رسد که دارای ولایت بر تصرّف در (بعضی امور) جهان می‌شود».

سپس می‌افزاید: «در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه‌های این طرز فکر را با توجه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این یک سخن قلندری است.

شک نیست که مسأله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی‌شود که چون یک مسأله عرفانی است مردود قلمداد شود».

سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حد فرشتگان از کمالات هستی بهره‌مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرّف در جهان هستی به اذن الله دارند).^۱ از این سخن می‌توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می‌تواند سبب نفوذ و تصرّف آنان در انسانها آماده گردد؛ و تدریجاً آنها را از رذائل اخلاقی دور کرده و به فضائل و کمالات نزدیک سازد.

سوء استفاده‌ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملّتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده‌هایی شده است؛ ولی هرگز این بهره‌گیریهای نادرست لطمه‌ای به صحّت و قداست اصل مطلب نمی‌زند.

مسأله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله نیز از این قاعده کلی مستثنا نبوده است.

۱. کتاب ولاءها و ولایتها، صفحه ۵۶ به بعد.

گروهی از صوفیه خود را به عنوان «مرشد»، «شیخ»، «پیر طریقت» و «قطب» عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع بینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد!

«غزالی» که تمایل او به صوفیه از کلماتش در فصول مختلف کتاب «احیاء العلوم» نمایان است، و فرق صوفیه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل ۵۱ از جلد پنجم احیاء العلوم، در باب پنجم، چنین می گوید:

«ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیه از مهمترین آداب است؛ مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرف نکند.... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است؛ تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند... هرگاه کار خلافی از شیخ ببیند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد که خضر اعمالی انجام داد که موسی آنها را مُنکر می شمرد ولی هنگامی که خضر سرّ آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت؛ بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد!»^۱

شیخ عطار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النّون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست؛ ذی النّون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد!

از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَيْسُ الْمَحَابِرِ وَخَزَقُ الدَّقَاتِرِ وَنَسِيَانُ الْعِلْمِ؛ اساس این کار (تصوّف) جمع کردن دوات و مرکب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است!^۲

در حالات «ابو سعید کندی» آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع

۱. احیاء العلوم، جلد ۵، صلفحه ۱۹۸ تا ۲۱۰ (باتلخیص).

۲. اسرار التّوحید، صلفحه ۳۲ و ۳۳، چاپ تهران.

دراویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد؛ روزی در خانقاه دواتش از جیش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است)؛ یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار!^۱

بی شک جوّی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه تعلیمات مرشد و راهنمای آن جمع است. این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «يُوزَنُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؛ روز قیامت مرکبهای (نوک قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی سنجش اعمال مقایسه می شود و مرکبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می گیرد!»^۲

بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا!

برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از یک مسأله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و دگرگونیها سوء استفاده می شود، کافی است که به سخنی که «کیوان قزوینی» (ملقب به «منصور علیشاه» که خود از اقطاب صوفیه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجه کنید!

او می گوید: حدود ادّعای قطب ده ماده است:

۱. من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت!... جز این که او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم!

۲. من می توانم عده ای را تکمیل کنم به گونه ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن دیگران (کفار) بیندازم!

۳. من از قیود طبع و نفس آزادم!

۴. همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

۵. هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می شود و بقیه از درجه اعتبار ساقط است!

۱. نقد العلم والعلماء، صفحه ۳۱۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۶، حدیث ۳۵.

۶. معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاء من باشد مطابق واقع است، والا عین خطا است!

۷. من «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَالْأَزِمُ الْخِدْمَةِ وَالْأَزِمُ الْحِفْظِ» هستم!

۸. من در عقائد خود آزادم!

۹. من همیشه حاضر و ناظر احوال قلبی مریدم!

۱۰. من تقسیم کننده بهشت و دوزخم!^۱

این سخنان که به هذیان شبیه تر است تا به بحث منطقی، گرچه شاید مورد قبول همه صوفیان نباشد ولی همین اندازه که می بینیم کسی که خود را قطب می دانسته به خود اجازه می دهد چنین ترهاتی بگوید و چنان اختیاراتی برای اقطاب قائل شود که حتی پیامبران بزرگ الهی مدعی آن نبودند؛ کافی است که بدانیم سوء استفاده کردن از مسئله نیاز به معلم و مربی در امر سیر و سلوک و تهذیب اخلاق ممکن است چه عواقب شومی به بار آورد. این ادعاها که قسمتی از آن مخصوص انبیاء است و قسمتی از آن را هیچ پیامبر و امامی هم ادعا نکرده، هرکس مختصر آگاهی نسبت به مسائل مذهبی داشته باشد متوجه عمق خطر فاجعه می کند.

اگر کتابهای اهل تصوف را مانند: «تذکرة الاولیاء» شیخ عطار» و «تاریخ تصوف» و «نفحات الانس» و بعضی از بحثهای احیاء العلوم را به دقت بررسی کنیم به ادعاهائی در مورد اقطاب برخورد می کنیم که راستی و حشمتناک است؛ و همین امور است که محققان علم کلام و فقهای شیعه را وا داشته است که در مقابل این گروه موضع گیری های سختی داشته باشند؛ همان موضع گیری هایی که گاه برای افراد نا آگاه ناراحت کننده است، ولی آگاهان می دانند که اگر جلو این ادعاها رها شود، کاری بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق می آورند که چیزی از آن باقی نمی ماند!

* * *

در اینجا به پایان بحث درباره کلیات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می رسیم؛ بحثهایی که اساس و پایه های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل

۱. استوار نامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ (باتلخیص).

می‌دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تک تک فضائل و رذائل اخلاقی سخن می‌گوید، گشوده می‌شود.

بارالها!

رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاک تو، جز به یاری تو ممکن نیست؛ ما را در این راه یاری فرما! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان! و صاحب نفس مطمئنّه‌ای بگردان که شایستگی خطاب «فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» را پیدا کنیم!

خداوند!

دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است؛ رذائل اخلاقی همچون خارهای جانگداز مغیلان روح ما را آزار می‌دهد، تنها عنایات خاصّ تو است که می‌تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد.

پروردگار!

در پایان این سخن، خود را به تو می‌سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می‌کنیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا».^۱

پایان جلد اول اخلاق در قرآن

۱۳۷۶/۳/۲۴

برابر با هشتم صفر ۱۴۱۸

۱. بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴.